علم و سلطه غیبی اولیاء

بسم الله الرحمن الرحیم

علم و سلطه غیبی اولیاء

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

علم و سلطه غیبی اولیاء

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی‌اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : علم و سلطه غیبی اولیاء/ علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۹۹ ص.

فروست : سلسله مباحث وهابیت‌شناسی.

شابک : ۱۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۱۴-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : غیب‌گویی-- نظر وهابیه

موضوع : غیب‌گویی (اسلام)

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ر۵۵ع۸ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۵۱۹۷۵

ص:۱

دیباچه

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش‌آفرینند در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های نااستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایستهٔ تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از

ص:۱۲

منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص:۱۳

پیشگفتار

یکی از مسائل اختلافی بین وهابیان و دیگر مذاهب اسلامی، علم غیب اولیا و سلطه غیبی و تکوینی آنان در دنیا و عالم برزخ است که وهابیان آن‌را انکار کرده‌اند، از این رو تعامل بین دنیا و برزخ را قبول ندارند و معتقدند اموات حتی اولیا، از آنچه در این دنیا اتفاق می‌افتد، بی‌خبرند و از کسانی که به آنان توجه کرده و چیزی می‌خواهند اطلاع ندارند. به این جهت می گویند استغاثه و توسل به آنان معنا ندارد. ما این موضوع را تحت عنوان علم غیب و سلطه غیبی اولیا در دو فصل پی می گیریم.

ص:۱۴

ص:۱۵

فصل اوّل: علم غیب اولیا

اشاره

ص:۱۶

ص:۱۷

تعریف «غیب»

اشاره

غیب در مقابل شهود بر چیزی اطلاق می‌شود که با حواس ظاهری قابل درک نیست. قیامت، برزخ، فرشتگان، جنّ و. . . اموری هستند که با حواس ظاهری انسان قابل درک نیستند و از مصادیق عالم غیب شمرده شده‌اند.

قاضی بیضاوی در تعریف کلمه «غیب» می گوید:

المراد به الذی لایدرکه الحسّ و لاتقتضیه بداهۀ العقل، و هو قسمان: قسم لا دلیل علیه و هو المعنی بقوله تعالی: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ وقسم نصب علیه دلیل، کالصانع و صفاته والیوم الآخر و احواله، و هو المراد به فی هذه الآیۀ.(۱)

و مراد چیزی است که حس، آن را درک نمی کند و عقل بدیهی نیز آن را اقتضا نمی‌نماید. و آن بر دو قسم است: قسمی دلیل بر آن

۱- تفسیر بیضاوی، ذیل آیه وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ.

ص:۱۸

نمی‌باشد و آن مقصود به قول خداوند متعال است: (و تنها نزد اوست کلیدهای غیب و جز او به آن آگاهی ندارد) . و قسمی است که بر آن دلیل اقامه شده، مثل علم به صانع و صفات او و روز قیامت و احوال آن، و همین است مقصود به آیه.

غیب مطلق، مخصوص خداوند متعال

غیب مطلق غیبی است که به هیچ نحو ودر هیچ زمان ومکان قابل ادراک نیست؛ مثل ذات الهی که غیب الغیوب است، به خلاف غیب نسبی که با شرایطی خاص بدون حواس ظاهری برای افرادی ویژه قابل ادراک است.

خداوند متعال می‌فرماید:

هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ (حشر: ۲۲)

او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار ونهان است، واو رحمان ورحیم است.

خداوند متعال می‌فرماید: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ ؛ «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ وجز او، کسی آنها را نمی‌داند» . (انعام:۵۹)

از این آیه استفاده می‌شود که کلیدهای غیب واصل آن نزد خداست وهرکس که علم غیب داشته باشد به اذن وعنایت خداوند متعال است. به عقیده مسلمانان علم غیب اولیا و انبیا به اذن و عنایت خداوند است از این رو لازم است در علم غیب عنایی اولیا بحث شود.

ص:۱۹

دربارهٔ این گونه علم از دو منظر لازم است بررسی شود. اول: علم غیب اولیا در دنیا، دوم: علم غیب اولیا در برزخ.

اول: علم غیب اولیا در دنیا

آنچه در آیات و روایات از علم غیب نفی شده علم غیب استقلالی از غیر خدا است.

خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلاَّ ما شاءَ اللهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِی السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (اعراف: ۱۸۸)

بگو: من مالک سود وزیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب واسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) واگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، وهیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده وبشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند.

ونیز می‌فرماید:

قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللهُ وَ ما یَشْعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ (نمل: ۶۵)

بگو: کسانی که در آسمان‌ها وزمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند.

اما در آیات دیگر علم غیب نسبی و عنائی را برای انبیا ممکن می‌داند.

ص:۲۰

خداوند متعال می‌فرماید:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ. . . (جن: ۲۶- ۲۷)

دانای غیب اوست وهیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده. . .

ونیز می‌فرماید: ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ. . . ؛ «این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم. . .» . (آل عمران: ۴۴)

واز زبان حضرت عیسی (ع) می‌فرماید:

وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ (آل عمران: ۴۹)

واز آنچه می‌خورید، ودر خانه‌های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می‌دهم.

و می‌فرماید:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَهِٔ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلاَّ ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ (بقره: ۳۱ و ۳۲)

سپس علم اسماء]علم اسرار آفرینش ونامگذاری موجودات [را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت وفرمود: اگر راست می گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید! فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا وحکیمی.

ص:۲۱

علم غیب پیامبر (ص) از دیدگاه قرآن

در آیات بسیاری سخن از علم غیب پیامبر (ص) به میان آمده است؛

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ ما کانَ اللهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ (آل عمران: ۱۷۹)

ونیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان ومنافقان را از این راه بشناسید؛ این برخلاف سنت الهی است) ؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند.

و نیز می‌فرماید: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً ؛ «دانای غیب اوست وهیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد» . (جن: ۲۶)

و می‌فرماید: تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ ؛ «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم» . (هود: ۴۹)

همچنین می‌فرماید: وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ ؛ «و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد» . (تکویر: ۲۴)

خداوند سبحان می‌فرماید:

وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکَ عَظِیماً (نساء:۱۱۳)

وخداوند، کتاب وحکمت بر تو نازل کرد؛ وآنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت؛ وفضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.

ص:۲۲

علم غیب پیامبر (ص) از دیدگاه احادیث

اشاره

در احادیث نیز به مصادیقی از علم غیب پیامبراسلام (ص) اشاره شده است. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. احمد بن حنبل به سندش از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت:

انّ النبی (ص) تأخّر عن صلاهٔ الصبح ثم خرج و صلّی و قال: انّی سأحدثکم ما حبسنی عنکم الغداهٔ، انّی قمت من اللیل فصلیت ما قدر لی فنعست فی صلاتی حتی استیقظت، فاذا انا بربّی عزّوجلّ فی احسن صورهٔ فقال: یا محمد! اتدری فیم یختصم الملأ الأعلی؟ قلت: لا ادری یا ربّ، فرأیته وضع کفه بین کتفی حتّی وجدت برد انامله بین صدری، فتجلّی لی کلّ شیء و عرفت.(۱)

همانا پیامبر (ص) نماز صبح را عقب انداخت و سپس خارج شد و نماز گزارد و فرمود: همانا من زود است که برایتان حدیث کنم چیزی را که باعث تأخیر نماز صبح شد، من بخشی از شب را برای نماز برخاستم و آنچه برایم مقدور بود نماز گزاردم. در نماز چرتی زدم تا اینکه بیدار گشتم، ناگهان پروردگار عزّوجلّ را در بهترین صورت مشاهده نمودم و فرمود: ای محمّد! آیا می‌دانی در چه چیزی ملأ اعلی بحث می کنند؟ عرض کردم: نمی‌دانم ای پروردگار من! آن‌گاه مشاهده کردم که دستانش را بین دو کتف من گذارد تا آنکه سردی انگشتانش را بین سینه‌ام احساس نمودم، و در آن حال بود که هر چیزی برای من تجلّی نمود و آن را شناختم.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۴۳.

ص:۲۳

البته این حدیث را بر فرض صحت سند باید تأویل نمود؛ چرا که در جای خود ثابت شده که خداوند سبحان جسم نیست.

۲. و نیز به سندش از ابوبکر نقل کرده که گفت:

انّ رسول الله (ص) صلّی الغداۀ ثم جلس حتّی اذا کان من الضحی ضحک رسول الله (ص) ، ثم جلس مکانه حتّی صلّی الظهر و العصر والمغرب و العشاء. کل ذلک لا یتکلم، ثم قام إلی اهله، فسأله ابوبکر فقال: نعم، عرض علی ما هو کائن من امر الدنیا و امر الآخرۀ.(۱)

همانا رسول خدا (ص) نماز صبح را به جای آورد، آن‌گاه نشست و چون روز شد رسول خدا (ص) خندید، سپس در مکان خود نشست تا آنکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به جای آورد. در تمام این کارها با کسی سخن نمی‌گفت، سپس به سوی اهل خود رفت. ابوبکر از او سؤال کرد: چیزی واقع شده. فرمود: آری، آنچه که قرار است از امر دنیا و آخرت واقع شود بر من نشان داده شد.

بخاری به سندش از طارق بن شهاب نقل کرده که گفت از عمر شنیدم که می‌گفت:

قام فینا النبی (ص) مقاماً، فاخبرنا عن بدء الخلق حتّی دخل أهل الجنۀ منازلهم و أهل النار منازلهم، حفظ ذلک من حفظه و نسیه من نسیه.(۲)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۵۳.

ص:۲۴

پیامبر (ص) در بین ما برخاست و از اوّل خلقت آدمی تا زمانی که اهل بهشت به منازل خود و اهل دوزخ به جایگاه خود وارد می‌شوند، خبر داد و هرکس که می‌توانست آن را حفظ کرد و هرکس که نتوانست آن را فراموش نمود.

۴. مسلم به سندش از حذیفه نقل کرده که گفت:

قام فینا رسول الله (ص) مقاماً ما ترک شیئاً یکون فی مقامه ذلک إلی قیام الساعهٔ إلّا حدث به، حفظه من حفظه و نسیه من نسیه. . . (۱).

پیامبر (ص) در میان ما برخاست و مطالبی را گفت، و هر آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد بازگو نمود، و آنکه بنا بود حفظ کند حفظ کرده و آنکه قرار بود فراموش کند فراموش نمود. . . .

۵. و نیز به سندش از ابوزید نقل می‌کند که گفت:

صلّی بنا رسول الله (ص) الفجر و صعد المنبر فخطبنا حتّی حضرت الظهر، فنزل فصلّی، ثم صعد المنبر فخطبنا حتّی العصر، ثم نزل فصلّی، ثم صعد المنبر، فخطبنا حتّی غربت الشمس، فاخبرنا بما کان و بما هو کائن، فاعلمُنا احفظُنا.(۲)

رسول خدا (ص) با ما نماز صبح را خواند و بر منبر رفت، و برای ما خطبه خواند تا ظهر نزدیک شد و پایین آمد و نماز را به‌جای آورد، سپس منبر رفته و تا عصر خطبه خواند، سپس پایین آمد و نماز را به جای آورد، و بعد خطبه خواند تا خورشید غروب کرد و خبر داد

۱- صحیح مسلم، ج۲، ص ۳۹۰.

۲- همان.

ص:۲۵

ما را به آنچه اتفاق افتاده و آن حوادثی که خواهد آمد. پس داناترین ما حافظترین ماست.

۶. و نیز به سندش از ثوبان نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

انّ الله زوی لی الأرض حتّی رأیت مشارقها و مغاربها.(۱)

خداوند برای من زمین را پایین برد به حدی که مشارق و مغارب آن را مشاهده کردم.

۷. و نیز به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت:

انّ الناس سألوا نبی الله (ص) حتّی احفوه بالمسألهٔ، فخرج ذات یوم فصعد المنبر، فقال: سلونی، لاتسألونی عن شیء الّا بینته لکم. . . فانشأ رجل من المسجد - کان یلاحی فیدعی لغیر ابیه - فقال: یا نبی الله! من أبی؟ قال: ابوک حذافهٔ.(۲)

مردم از پیامبر (ص) سؤال کردند به حدّی که از هر جانب از او می‌پرسیدند. روزی بیرون آمد و بالای منبر رفت و فرمود: از من بپرسید، و از چیزی از من نمی‌پرسید جز آنکه برای شما بیان خواهم کرد. . . مردی که نزاع می‌کرد و او را به غیر پدرش می‌خواندند در مسجد عرض کرد: ای پیامبر خدا! پدرم کیست؟ حضرت فرمود: نام پدرت حذافه است.

۸. سدّی از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

عرضت علی امّتی فی صورها فی الطین کما عرضت علی آدم و اعلمت من یؤمن بی و من یکفر بی فبلغ ذلک المنافقین، فقالوا

۱- صحیح مسلم، ج۲، ص ۳۹۰.

۲- همان، ص۲۶۳.

ص:۲۶

استهزاء: زعم محمّد انّه یعلم من یؤمن به و من یکفر ممّن لم‌یخلق بعد، و نحن معه و مایعرفنا. فبلغ ذلک رسول الله (ص) فقام علی المنبر فحمدالله و اثنی علیه ثم قال: ما بال اقوام طعنوا فی علمی، لاتسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة الاّ انبأتکم به. فقام عبدالله بن حذافة السهمی، فقال: من ابی یا رسول الله (ص) ! فقال: حذافة، فقام عمر فقال: یا رسول الله! رضینا بالله ربّا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماماً و بک نبیّاً، فاعف عنّا عفا الله عنک. فقال النبی (ص) : فهل انتم منتهون، فهل انتم منتهون.(۱)

عرضه شد بر من امتم در صورت‌هایشان در گل آن‌گونه که بر آدم عرضه شد، و کسانی که به من ایمان می‌آورند و کسانی که کافر می‌گردند را به من معرفی کردند. خبر به منافقان رسید از روی استهزاء گفتند: محمّد گمان کرده که می‌داند چه کسی به او ایمان می‌آورد و چه کسی به او کفر می‌ورزد از کسانی که هنوز آفریده نشده‌اند، در حالی که ما با او هستیم ولی ما را نمی‌شناسد. خبر به رسول خدا (ص) رسید حضرت بالای منبر رفت و حمد خدا را کرد و بر او ثنا گفت، سپس فرمود: چه شده اقوامی را که در علم من طعن می‌زنند؟ شما از من درباره هرچه بین شما تا قیامت است سؤال کنید به شما خبر می‌دهم. عبدالله بن حذافه سهمی برخاست و گفت: پدرم کیست ای رسول خدا؟ ! حضرت فرمود: حذافه. عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا! راضی شدیم که خدا پروردگار ما و اسلام

۱- تفسیر خازن، علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی، ج ۱، ص ۳۸۲.

ص:۲۷

دین ما و قرآن امام ما و تو پیامبر ما باشی، از ما بگذر خداوند از تو بگذرد. پیامبر (ص) فرمود: آیا دست برمی‌دارید؟ آیا دست برمی‌دارید؟

۹. بخاری از ابوموسی نقل کرده که گفت:

سأل النبی (ص) عن اشیاء کرهها، فلمّا اکثر علیه غضب، ثم قال للناس: سلونی عما شئتم. فقال رجل: من ابی؟ قال: ابوک حذافهٔ. فقام آخر فقال: من أبی یا رسول الله؟ قال: ابوک سالم مولی شیبهٔ.(۱)

از پیامبر (ص) درباره موضوعاتی سؤال شد که از آنها کراهت داشت و چون زیاد از او سؤال کردند، غضب نمود و سپس به مردم فرمود: از هرچه می‌خواهید از من سؤال کنید. مردی گفت: پدرم کیست؟ حضرت فرمود: پدرت حذافه است. دیگری برخاست و گفت: پدرم کیست ای رسول خدا؟ فرمود: پدرت سالم مولی شیبه است.

۱۰. عسقلانی می گوید:

ثم یعلم باعتبار صدقه و وجوب اعتقاد ما یقوله انّ کلّ ما علمه الناس بعده من جملهٔ ما رأه حین رفعت له (ص) الدنیا.(۲)

پس به اعتبار صدقش و وجوب اعتقاد به آنچه می گوید (دانسته می‌شود) اینکه تمام آنچه را که به مردم بعد از آن تعلیم داد از جمله اموری است که هنگامی که (پردهٔ) دنیا برای او بالا رفت آنان را دید.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۲- همان.

ص:۲۸

۱۱. سواد بن قارب که از اصحاب پیامبر (ص) بود در محضر آن حضرت اشعاری را خواند که از جمله آنها این است:

فأشهد انّ الله لا ربّ غیره و انک مأمون علی کل غائب(۱)

من گواهی می‌دهم که همانا خداوند پروردگاری جز او نیست، و اینکه تو بر هر غائبی امین می‌باشی.

و پر واضح است که پیامبر (ص) مأمون بر هر غائبی نیست مگر در صورتی که به آن عالم و آگاه باشد. و اگر این عقیده شرک بود آن‌گونه که وهابیان می‌گویند پیامبر (ص) باید در برابر او شدیداً انکار می‌کرد با آنکه چنین انکاری نداشته است.

ابن هشام روایت کرده:

انّ فضالهٔ بن عمیر اللیثی اراد قتل النبی (ص) و هو یطوف بالبیت عام الفتح، فلمّا دنا منه قال رسول الله (ص) : أفضالهٔ؟ قال: نعم، فضالهٔ یا رسول الله! قال: ماذا کنت تحدث به نفسک؟ قال: لاشیء، کنت اذکرالله. فضحک النبی (ص) ثم قال:

استغفرالله، ثم وضع یده علی صدره فسکن قلبه فکان فضالهٔ یقول: والله ما رفع یده عن صدری حتّی ما من خلق الله شیء احبّ إلیّ منه.(۲)

فضالهٔ بن عمیر لیثی می‌خواست پیامبر (ص) را در حال طواف در سال فتح مکه به قتل برساند. و چون به پیامبر (ص) نزدیک شد حضرت به او فرمود: تو فضاله‌ای؟ گفت: آری ای رسول خدا! حضرت فرمود:

۱- مختصر سیرهٔ الرسول ص ، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، ص۶۹.

۲- السیرهٔ النبویهٔ مع روض الأنف، عبدالملک بن هشام، ج۲، ص۲۷۶.

ص:۲۹

چه در نفس خود می‌گذرانی؟ گفت: چیزی نیست مشغول ذکر خدا بودم. پیامبر (ص) خندید و سپس فرمود: نزد خدا توبه کن. آن‌گاه دستش را بر سینه او گذاشت و قلبش آرام شد. فضاله می‌گفت: به خدا سوگند دستش را از سینه‌ام برنداشت تا اینکه کسی محبوب‌تر از او نزد من نبود.

۱۲. انس بن مالک از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

انّی لأراکم من وراء کما اراکم.(۱)

همانا من شما را از پشت سر می‌بینم همان‌گونه که [از جلو] مشاهده می‌کنم.

۱۳. و نیز ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

هل ترون قبلتی ههنا؟ فوالله ما یخفی علیّ خشوعکم ولارکوعکم، انّی لأراکم من وراء ظهری.(۲)

آیا قبله مرا در اینجا مشاهده می‌کنید؟ به خدا سوگند! بر من خشوع و رکوع شما مخفی نمی‌باشد، همانا من شما را از پشت سرم مشاهده می‌کنم.

۱۴. احمد بن حنبل به سندش از رسول گرامی اسلام (ص) نقل کرده که فرمود:

انّکم ترون انّه یخفی علیّ شیء ممّا تصنعون! والله انّی اری من خلفی کما اری من بین یدی.(۳)

شما گمان می‌کنید چیزی از آنچه می‌سازید را بر من مخفی

۱- صحیح بخاری، ج۱، ص۵۹.

۲- همان.

۳- مسند احمد، ج۲، ص۴۴۹.

ص:۳۰

می‌دارید! به خدا سوگند که من از پشت سرم مشاهده می‌کنم همان‌گونه که از جلو می‌بینم.

۱۵. از عائشه نقل شده که گفت:

کان رسول الله (ص) یری فی الظلماء کما کان یری فی الضوء. (۱)

رسول خدا (ص) در تاریکی می‌دید همان‌گونه که در روشنایی مشاهده می‌کرد.

۱۶. بخاری به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

انّی فرط لکم و انا شهید علیکم، و انّی لأنظر إلی حوضی الآن.(۲)

همانا من به انتظار شما هستم و گواه بر شما می‌باشم، و همانا من نظر می‌کنم به حوضم الآن.

۱۷. بخاری به سندش چنین نقل می‌کند:

اشرف النبی (ص) علی اطم من آطام المدینهٔ فقال: هل ترون ما اری؟ انّی لأری مواقع الفتن خلال بیوتکم کمواقع القطر.(۳)

پیامبر (ص) بر بلندای خانه‌ای از خانه‌های مدینه بالا رفت و فرمود:

یا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ هر آینه من مشاهده می‌کنم محل ورود فتنه‌ها را در لابه‌لای خانه‌هایتان همانند محل ورود باران‌ها.

۱۸. و نیز نقل کرده:

۱- الخصائص الکبری، عبدالرحمان بن ابی‌بکر سیوطی، ج ۱، ص ۶۱.

۲- الجامع الصحیح، بخاری، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳- همان، ص ۲۵۲.

ص:۳۱

قال النبی (ص) بعد ما صلّی صلوهٔ الکسوف و حمدالله و اثنی علیه: ما من شیء لم اکن اریته الاّـ رأیته فی مقامی حتّی الجنهٔ و النار.(۱)

پیامبر (ص) بعد از آنکه نماز خورشیدگرفتگی را خواند و خدا را سپاس گفت و بر او درود فرستاد فرمود: هرآنچه که به من نشان نداده بودند در این مقام مشاهده کردم حتی بهشت و دوزخ را.

۱۹. احمد بن حنبل به سندش از ابوبکر بن ابی قحافه نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: «

عرض علی ما هو کائن من أمر الدنیا و أمر الآخرهٔ » (۲)؛ «آنچه از امر دنیا و آخرت خواهد بود بر من عرضه شد» .

۲۰. حذیفهٔ بن اسید از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

عرضت علی امتی البارحهٔ لدی هذه الحجرهٔ حتی لأنا اعرف بالرجل منهم من احدکم بصاحبه، صوّروا لی فی الطین.(۳)

دیشب کنار این حوض، امتم بر من عرضه شد، حتی من افراد را از رفیقانشان بهتر می‌شناسم. مردم برای من در گل تصویر شدند.

۲۱. از عبدالله بن عمر نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

انّ الله قد رفع لی الدنیا فانا انظر الیها و الی ما هو کائن فیها الی یوم القیامهٔ، کانّما انظر الی کفّی هذه. (۴)

۱- الجامع الصحیح، ج۱، صص ۱۸ و ۱۲۶.

۲- مسند احمد، ج۱، ص۴.

۳- کنزالعمال، متقی هندی، ج۱۱، ص۴۰۸.

۴- همان، ص۳۷۸.

ص:۳۲

خداونـد برای من دنیا را کنار زد و من به آن نظر کردم و به آنچه در آن اتفاق خواهـد افتاد تا روز قیامت را دیـدم گویا نظر به کف این دستم می کنم.

شیخ محمّد عبدالحکیم شرف در شرح این حدیث می گوید:

قوله (ص) : (فأنـا انظر الیها) جملـهٔ اسـمیهٔ خبرها فعل مضارع، و مثل هـذه الجملـهٔ یـدل علی الـدوام التجـددی، کما هو مبین فی علم المعانی. فمعنی الحـدیث انّ النبی (ص) کان ینظر إلی الـدنیا و إلی ما هو کائن فیها إلی یوم القیامـهٔ علی سبیل الـدوام التجـددی، فاذا کان هذا مجال نظره (ص) فی الحیاهٔ الدنیا فما حال سعهٔ نظره (ص) فی عالم الآخرهٔ؟ رغم انّ الدار الآخرهٔ اوسع من الدنیا بکثیر.(۱)

گفته پیامبر (ص) : (من نظر به آن می‌نمایم) جمله اسـمیه است و خبر آن فعل مضارع است. و مثل این جمله دلالت بر دوام تجـددی دارد، آن گونه که در علم معـانی بیان شـده است. پس معنای حـدیث این است که پیامبر (ص) نظر می کنـد به دنیا و به آنچه در دنیا اتفاق می‌افتـد تا روز قیامت به طریق دوام تجددی، و اگر جایگاه نظر آن حضـرت در زند گی دنیا این گونه است، پس چگونه اسـت وضع گسترش نظرش در عالم آخرت؟ به رغم اینکه دار آخرت بسیار وسیع است از دنیا.

علامه زرقانی نیز در شرح این حدیث می گوید:

(انّ الله قد رفع) ای اظهر و کشف (لی الدنیا) بحیث احطت

۱- من عقائد اهل السنهٔ، عبدالحکیم شرف، ص۳۱۲.

ص:۳۳

بجمیع ما فیها (فانا انظر الیها و إلی ما هو کائن فیها إلی یوم القیمهٔ کانّما انظر إلی کفی هذه) اشارهٔ إلی انّه نظر حقیقهٔ، دفع به احتمال انّه ارید بالنظر العلم.(۱)

(همانا خداوند بلند نموده) یعنی ظاهر و کشف کرده (برای من دنیا را) به حیثی که من به تمام آنچه که در آن است احاطه پیدا کردم (پس من نظر می‌کنم به آن و به آنچه در آن اتفاق می‌افتد تا روز قیامت، همانند اینکه در کف این دستم نظر می‌کنم) اشاره است به اینکه نظرش حقیقی است، و به آن دفع نموده احتمال اینکه مقصود به نظر علم باشد.

غزالی نیز بعد از نقل حدیثی می‌گوید:

فعرفک بهذا انّ نسبهٔ سعهٔ الآخرهٔ إلی الدنیا کنسبهٔ سعهٔ الدنیا إلی ظلمهٔ الرحم.(۲)

به این مطلب شما را دانا کرده که نسبت وسعت آخرت به دنیا همانند نسبت گستره دنیا به تاریکی رحم است.

شبهه: ضعف سند حدیث

گفته شده که حدیث عبدالله بن عمر ضعیف است همان‌گونه که متقی‌هندی بعد از نقل حدیث تصریح به ضعف آن کرده است.

پاسخ

این حدیث را سه نفر از محدثان اهل سنت نقل کرده‌اند؛ نعیم بن

۱- شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیهٔ، ج۷، ص۲۳۴.

۲- احیاء علوم الدین، ج۴، ص۴۹۷.

ص:۳۴

حماد (م ۲۲۸ه. ق) ، و طبرانی (م۳۶۰ه. ق) ، و ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ه. ق) ، و متقی هندی بعد از تخریج روایت نعیم بن حماد آن را متصف به ضعف کرده، ولی بعد از ذکر دو روایت دیگر حکم به ضعف آن دو ننموده است. و در علم اصول حدیث به اثبات رسیده که حدیث ضعیف با تعدد طرق تقویت می‌شود، که حدیث عبدالله بن عمر از این قبیل است.

وانگهی این حدیث به عنوان تأیید آیات و روایات دیگری آمده که مفاد آنها اعتقاد مسلمانان است، و تنها دلیلِ مستقل ما نیست.

از ابوهریره نقل شده که پیامبر (ص) فرمود:

لمّا تجلّی الله تعالی لموسی (ع) کان یبصر دبیب النملة علی الصفا فی اللیلة الظلماء عن مسیرة عشرة فراسخ.(۱)

هنگامی که خداوند متعال برای موسی (ع) تجلی کرد او راه رفتن مورچه را در روی سنگ در شب تاریک از مسیر ده فرسخ می‌دید.

دیدگاه اندیشمندان اهل سنت

۱. غزالی می گوید:

والرابع: انّ له صفة بها یدرک ما سیکون فی الغیب، أما فی الیقظة أو فی المنام، اذ بها یطالع اللوح المحفوظ، فیری ما فیه من الغیب.(۲)

۱- روح المعانی، آلوسی، ج۹، ص۵۳.

۲- احیاء علوم الدین، غزالی، ج۴، ص۱۹۴.

ص:۳۵

چهارم اینکه برای او صفتی است که به واسطه آن آنچه که در غیب تحقق خواهد یافت درک می کند؛ یا در بیداری و یا در خواب؛ زیرا به واسطه آن است که لوح محفوظ را مطالعه کرده و در آن غیب را می‌بیند.

او همچنین می گوید:

ومهما صفا الباطن انکشف فی حدقهٔ القلب ماسیکون فی المستقبل کما انکشف دخول مکهٔ لرسول الله (ص) فی النوم حتی نزل قوله تعالی لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ .(۱)

و هرچه باطن صاف گردد آنچه که زود است در آینده تحقق پیدا کند در حدقه قلب کشف می‌شود، همان‌گونه که ورود مکه برای رسول خدا (ص) در خواب کشف شد تا اینکه گفته خداوند متعال: (به طور قطع برای رسولش رؤیا به حق تحقق یافت) نازل شد.

۲. علامه زرقانی می گوید:

وقد تواترت الأخبار و اتفقت معانیها علی اطلاعه (ص) علی الغیب کما قال عیاض.(۲)

و به‌طور حتم روایات متواتر رسیده و معانی آنها اتفاق پیدا کرده بر اینکه پیامبر (ص) از غیب اطلاع داشته آن‌گونه که عیاض گفته است.

قاضی بیضاوی می گوید:

وهدایهٔ الله تتنوع انواعاً لایحصیها عدّ، لکنّها تنحصر فی

۱- احیاء علوم الدین، ج۴، ص۵۰۴.

۲- شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیهٔ، ج۷، ص۲۲۸.

ص:۳۶

اجناس مترتبة. . .

الرابع: ان یکشف علی قلوبهم السرائر و یریهم الأشیاء کما هی بالوحی او بالإلهام و المنامات الصادقة، و هذا قسم یختص بنیله الأنبیاء و الأولیاء و ایاه عنی بقوله: أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ .(۱)

هدایت خداوند دارای انواعی است که نمی‌توان آنها را شماره کرد ولی منحصر در اجناس مرتبی است. . . چهارم اینکه بر قلب‌های آنان اسرار کشف می‌شود و اشیاء را آن‌گونه که هست با وحی یا الهام یا خواب‌های صادق نشان می‌دهد.

و این قسمی است که تنها انبیا و اولیا به آن نایل می‌گردند، و آن را قصد کرده خداوند به قولش: (آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان نموده پس به هدایت آنان اقتدا کن) .

۳. ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

وله (ص) صفة بها یدرک ما سیکون فی الغیب و یطالع بها ما فی اللوح المحفوظ کالصفة التی یفارق بها الذکی البلید، فهذه صفات کمالات ثابتة للنبی (ص) .(۲)

و برای آن حضرت (ص) صفتی است که به واسطه آن درک می‌کند آنچه را که در غیب می‌باشد، و با آن است که آنچه در لوح محفوظ است مطالعه می‌کند، همانند صفتی که با آن بین شخص با ذکاوت و کودن فرق گذاشته می‌شود. پس اینها صفاتی است کمالی که برای پیامبر (ص) ثابت می‌باشد.

۱- تفسیر بیضاوی، عمر بن عبدالله بیضاوی، ذیل آیه.

۲- فتح الباری، احمد بن علی بن محمد عسقلانی، ج۱۶، ص۲۱.

ص:۳۷

۴. ملّا علی قاری حنفی می گوید:

إذا تنور الروح القدسیهٔ و ازداد نوریتها و اشراقها بالإعراض عن ظلمهٔ عالم الحسّ و تحلیهٔ مرآهٔ القلب عن صدأ الطبیعهٔ و المواظبهٔ علی العلم و العمل و فیضان الأنوار الإلهیهٔ حتّی یقوی النور و ینبسط فی فضاء قلبه، فتنعکس فیه النقوش المرتسمهٔ فی اللوح المحفوظ و یطلع علی المغیبات و یتصرف فی اجسام العالم السفلی، بل یتجلّی حینئذ الفیّاض الأقدس بمعرفته التی هی اشرف العطایا، فکیف بغیرها.(۱)

هرگاه روح قدسی منور شد و نوریت و اشراقش زیاد گشت با اعراض از ظلمت عالم حسّ و پاك شدن آینه قلب از زنگار طبیعت و مواظبت بر علم و عمل و جوشش انوار الهی تا اینکه نور تقویت یافته و در فضای قلبش گسترده شد، در نتیجه در آن نقش‌های ترسیم شده در لوح محفوظ منعکس می گردد و بر امور غیبی مطلع شده و در اجسام عالم پایین تصرف می‌نماید، بلکه در این هنگام فیاض اقدس با معرفتش که شریف‌ترین بخشش‌هاست بر آنان تجلّی می کند، تا چه رسد به غیر آنها؟

وی همچنین می گوید:

ثم اعلم انّه قال رسول الله (ص) : اتقوا فراسهٔ المؤمن فانّه ینظر بنور الله، ثم قرأ قوله تعالی: انّ فی ذلِکَ لآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ ، أی المتفرسین. رواه الترمذی من روایهٔ أبی‌سعید الخدری. و ممّا ینبغی التنبیه علیه هنا انّ الفراسهٔ ثلاثهٔ انواع: فراسهٔ ایمانیهٔ و

۱- مرقاهٔ المفاتیح، ملا علی قاری، ج۱، ص۶۲.

ص:۳۸

سببها نور يقذفه الله تعالى فى قلب عبده، و حقيقتها انّها خواطر يهجم على القلب و يثب عليه كوثوب الأسد على الفريسة، و منها اشتقاقها. و هذه الفراسة على حسب قوة الايمان، فمن كان اقوى ايماناً فهو احد فراسة. قال ابوسليمان الدارانى رحمه الله: الفراسة مكاشفة النفس و معاينة الغيب، و هى من مقامات الايمان.(۱)

سپس بدان که رسول خدا (ص) فرمود: بپرهیز از زیرکی مؤمن؛ زیرا که او با نور خدا می‌بیند. آن‌گاه این آیه را تلاوت نمود: (همانا در آن نشانه‌هایی است برای متوسمین) یعنی برای کسانی که اهل فراست و زیرکی هستند. این روایت را ترمذی از ابوسعید خدری نقل کرده است. و از جمله اموری که سزاوار است آگاهی دادن بر آن در اینجا اینکه زیرکی مؤمن بر سه نوع است: زیرکی ایمانی، و سبب آن نوری است که خداوند متعال در قلب بنده‌اش می‌اندازد. و حقیقت آن این است که آن زیرکی خاطره‌هایی است که بر قلب هجوم می‌کند و بر آن حمله‌ور می‌شود، همانند حمله شیر بر طعمه خود، و از آن گرفته شده است. و این زیرکی بر حسب قوت ایمان می‌باشد، و لذا هرکس ایمانش قوی‌تر باشد در زیرکی تیزبین‌تر است. ابوسلیمان دارانی (رضی الله عنه) گفته: زیرکی مکاشفه نفس و معاینه غیب است و از مقامات ایمان می‌باشد.

۵. قاضی شوکانی در ذیل آیه: عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً* إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ می گوید:

۱- شرح الفقه الأکبر، ملا علی قاری، ص ۸۰.

ص:۳۹

فان قلت: اذن قد تقرر بهذا الدلیل القرآنی انّ الله یظهر من ارتضـی من رسله علی ما شاء من غیبه، فهل للرسول الذی اظهره الله علی ما شاء من غیبه ان یخبر به بعض امته؟ قلت: نعم ولامانع من ذلک، و قد ثبت عن رسول الله (ص) من هذا ما لایخفی علی عارف بالسـنهٔ المطهرهٔ.(۱)

پس اگر بگـویی: بـا این دلیـل قرآنی ثـابت شـد به اینکه خداونـد بر هرکس از رسولا‌نش که مورد رضـایتش باشـد آنچه از غیبش بخواهـد می‌دهـد، پس آیا چنین رسولی که خداوند او را آنچه از غیب خواسـته مطلع ساخته حق دارد برخی از امتش را از آن اخبار غیبی باخبر سازد، می‌گویم: آری و هیـچ مانعی از آن نیست. و به‌طور قطع از رسول خـدا (ص) در این امور چیزهایی ثابت شـده که بر آشنای به سنت مطهر مخفی نمی‌باشد.

وی بعد از ذکر احادیثی که در آنها خبرهای غیبی از پیامبر (ص) آمده می‌گوید:

واذا تقرر هـذا فلا مانع من ان یختص بعض صـلحاء هـذه الأمـهٔ بشـیء من اخبار الغیب التی اظهرها الله لرسوله و اظهرها رسوله لبعض امته، و اظهرها هذا البعض من الأمهٔ لمن بعدهم، فتکون کرامات الصالحین من هذا القبیل، و الکل من الفیض الربانی بواسـطهٔ الجناب النبوی.(۲)

و چون این مطلب تقریر یافت پس مانعی نیست از اینکه برخی

۱- فتح القدیر، محمد بن علی شوکانی، ج۵، ص۳۱۲.

۲- همان.

ص:۴۰

صالحان این امت بخشی از خبرهای غیبی را که خداوند برای رسولش ظاهر کرده مطلع شوند، خبرهایی که پیامبرش آنها را برای برخی از امتش ظاهر نموده و آنان نیز برای دیگران ظاهر نموده‌اند، لذا کرامات صالحان از این قبیل می‌باشد، ولی همه آنها از فیض ربّانی است به واسطه جناب نبوی.

۶. از ابن حجر مکی سؤال شد درباره کسی که می گوید: مؤمن علم غیب می‌داند، آیا با این اعتقاد کافر می‌شود؟ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللّهُ ؛ «بگو: کسانی که در آسمان‌ها وزمین هستند جز خدا غیب نمی‌دانند» . (نمل: ۶۵)

وی می گوید:

ومتی استفصل فقال: اردتُ بقولی: المؤمن یعلم الغیب انّ بعض الأولیاء قد یعلمه الله ببعض المغیبات، قبل منه ذلک؛ لأنّه جائز عقلا و واقع نقلا؛ اذ هو من جملة الکرامات الخارجة عن الحصر علی ممرّ الأعصار؛ فبعضهم یعلمه بخطاب، و بعضهم یعلمه بکشف حجاب، و بعضهم یکشف له عن اللوح المحفوظ حتّی یراه. ویکفی بذلک ما اخبره به القرآن عن الخضر بناء علی انّه ولی، وهو ما نقل عن جمهور العلماء و جمیع العارفین. . . .(۱)

و هر زمان که تفصیل دهد و بگوید: مقصودم به گفته‌ام: مؤمن علم غیب می‌داند این است که برخی از اولیا هستند که خداوند علم برخی از امور غیبی را به آنان داده است، این مطلب از آنها قبول می‌شود؛ زیرا این مطلب عقلاً جایز و نقلاً واقع است؛ و آن از جمله

۱- الفتاوی الحدیثیة، احمد بن حجر مکی، ص۲۶۷.

ص:۴۱

کرامات خارج از شمارش در طول عصرهاست؛ پس برخی آن را از راه خطاب می‌داند، و برخی نیز با کشف حجاب و برخی هم با کشف از لوح محفوظ که آن را مشاهده می‌کند. برای اثبات این مطلب آنچه که قرآن از خضر به آن خبر داده کفایت می‌کند بنابراین که او ولی باشد (نه پیامبر) و این آن چیزی است که از جمهور علما و جمیع عارفان نقل شده است. . .

او در ادامه می‌گوید:

وفی رسالهٔ القشیری و عوارف السهروردی و غیرهما من کتب القوم و غیرهم ما لایخفی من القضایا التی فیها اخبار الاولیاء بالمغیبات، کقول بعضهم: أنا غداً اموت وقت الظهر، و کان کذلک. و لمّا دفن فتح عینیه فقال له دافنه: احیاهٔ بعد موت؟ فقال: أنا حی و کلّ محبّ لله حی.(۱)

و در رساله قشیری و عوارف سهروردی و غیر آن دو از کتاب‌های قوم و دیگران قضایایی است که در آن اخبار اولیا به امور غیبی است که بر کسی مخفی نیست، مثل قول برخی از آنان: من فردا هنگام ظهر می‌میرم، این واقعه در همان وقت اتفاق افتاده است. و چون دفن شد چشمانش را باز کرد و دفن کننده به او گفت:

آیا بعد از مرگ زنده شده‌ای؟ گفت: من زنده‌ام و هر دوستدار خدا زنده است.

۷. فخرالدین رازی در این باره می‌گوید:

وقال (ص) : ابیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی. و لهذا المعنی نری

۱- الفتاوی الحدیثیهٔ، ص۲۶۷.

ص:۴۲

انّ کلّ من کان اکثر علماً باحوال عالم الغیب کان اقوی قلباً و اقل ضعفاً. و لهذا قال علی بن ابی‌طالب: والله ما قلعت خیبر بقوهٔ جسدانیهٔ و لکن بقوهٔ ربّانیهٔ؛ و ذلک انّ علیاً فی ذلک الوقت انقطع نظره عن عالم الاجساد و اشرقت الملائکهٔ بانوار عالم الکبریاء، فتقوی روحه و تشبه بجواهر الأرواح الملکیهٔ و تلألأت فیه اضواء عالم القدس و العظمهٔ، فلاجرم حصل له من القدرهٔ ما قدر بها علی ما لم یقدر علیه غیره.

وکذلک العبد اذا واظب علی الطاعات بلغ إلی المقام الذی یقول الله: کنت له سمعاً و بصراً، فاذا صار نور جلال الله سمعاً له سمع القریب و البعید، و اذا صار ذلک النور بصراً له رأی القریب و البعید، و اذا صار ذلک النور یداً له قدر علی التصرف فی الصعب و السهل.(۱)

پیامبر (ص) فرمود: من نزد پروردگارم بیتوته می‌کنم و او مرا اطعام داده و سیراب می‌نماید. و بدین جهت است که مشاهده می‌کنیم هرکس علمش به عالم غیب بیشتر است قلبش قوی‌تر و ضعفش کمتر است. و لذا علی بن ابی‌طالب گفته: به خدا سوگند! من درِ خیبر را با قوّه جسمانی از جای نکندم بلکه با قوّه ربّانی از جای درآوردم؛ و جهتش آن است که علی در آن وقت نظرش از عالم جسمانیات قطع شده و فرشتگان با انوار عالم کبریایی نورافشانی نموده‌اند. لذا روح او تقویت شده و شبیه به جواهر ارواح عالم فرشتگان گشته، و در وجود او انوار عالم قدس و عظمت تلألأ یافته

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶.

ص:۴۳

است، لذا برای او قدرتی حاصل شده که هرگز غیر از او بر آن دست نیافته است.

و همچنین است بنـده هرگاه بر طاعات مواظبت کنـد به مقامی می‌رسـد که خداوند می‌فرماید: من گوش و چشم او می‌شوم، و چون نور جلال خدا گوش او شد صدای نزدیک و دور را می‌شنود، و چون آن نور دست او شد قدرت بر تصرف در امور دشوار و آسان را پیدا می کند.

نتیجه‌گیری

از روایات و بیانات اندیشمندان اهل سنت استفاده می‌شود که علم غیب برای انبیا و اولیا امکان‌پذیر بوده و قابل دسترسی است.

اختلاف در مقدار علم غیب پیامبر (ص)

شیخ احمد رضا قادری بریلوی در این باره می گوید:

انّ الله تعالی اعطی حبیبه الأعظم (ص) علوماً غیبیهٔ کثیرهٔ لاتحصی من اول یوم إلی آخر الأیام. و اختلف علمائنا فی انّها محیطهٔ لجمیع الکائنات کما هو مفاد عموم الآیات و الأحادیث أو فیها تخصیص، فذهب أهل الظاهر إلی التخصیص؛ فمنهم من خصص المتشابهات ومنهم من خصـص المغیبات الخمس، وکثیر منهم خصـص الساعـهٔ. و اما علماء الباطن (أی الصوفیـهٔ) و اتباعهم فذهب جمّ غفیر منهم إلی انّ الآیات و الأحادیث محمولـهٔ علی عمومها، و علم ما کان و ما یکون (اعنی علم الخلق من البـدء إلی یوم القیامـهٔ مع انّ کلا من دخول الغایهٔ و خروجها محتمل)

ص:۴۴

بعض قلیل، بل اقل من العلوم الإلهیهٔ الغیر المتناهیهٔ.

وهذه المسألهٔ الخلافیهٔ الدائرهٔ بین علمائنا اهل السنهٔ و الجماعهٔ لاـ لوم فیها علی احد، و هی کالمسائل الخلافیه بین الأشاعرهٔ و الماتریدیهٔ. نعم المختار عندنا هو القول الاخیر الذی ذهب الیه عامهٔ العرفاء و کثیر من العلماء الأعلام. . . .(۱)

همانا خداوند متعال به بزرگ‌ترین محبوبش (ص) علوم غیبی بسیاری (از اولین روز تا آخرین ایام) داده که قابل شمارش نیست. و علمای ما اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا علوم غیبی آن حضرت (ص) به جمیع کائنات احاطه دارد آن‌گونه که مفاد عموم آیات و احادیث است، یا در آن تخصیص وجود دارد. اهل ظاهر معتقد به تخصیص‌اند و برخی از آنها به متشابهات تخصیص زده و برخی نیز به پنج موضوع غیبی تخصیص داده‌اند. و بسیاری از آنها به وقت قیامت تخصیص زده‌اند (که همه امور غیب را می‌داند جز این موارد را) . و اما عده بسیاری از علمای باطن یعنی صوفیه و پیروان آنان، معتقدند که آیات و احادیث بر عمومش حمل می‌شود و علم به آنچه بوده و خواهد بود یعنی (پیامبر) علم به مخلوقات از ابتدا تا روز قیامت دارد، با اینکه هر کدام از دخول غایت در معنی و خروجش، محتمل است، مقدار اندکی است، بلکه این علوم جزء اندکی از علوم الهی غیرمتناهی است. و این مسأله اختلافی که بین علمای ما اهل سنت و جماعت دایر است، در آن بر احدی ملامت نیست، و چنین اختلافی همچون مسائل اختلافی بین اشاعره و ماتریدیه است. آری قول

۱- خالص الاعتقاد، احمدرضا بریلوی، صص۲۶ و ۲۷.

ص:۴۵

مختار نزد ما همان قول اخیر است که عموم عرفا و بسیاری از علمای اعلام بر آن اعتقاد دارند. . . .

تعارض بدوی بین آیات و روایات

از آیات و روایات و کلمات بزرگان اهل سنت که ذکر شد استفاده می‌شود که خداوند متعال به پیامبر (ص) و اولیائش علم غیب داده است، ولی از آیات و روایات دیگری خلاف آن استفاده می‌شود که باید بین آنها جمع کرد؛ از آن جمله:

خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللهُ (نمل:۶۵)

بگو: کسانی که در آسمان‌ها وزمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا.

و نیز می‌فرماید:

وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الأَمْرُ کُلُّهُ (هود:۱۲۳)

و (آگاهی از) غیب (و اسرار نهان) آسمان‌ها وزمین، تنها از آن خداست؛ وهمه کارها به سوی او بازمی‌گردد!

و می‌فرماید: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ ؛ «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ وجز او، کسی آنها را نمی‌داند» . (انعام: ۵۹)

و نیز مسلم به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده که در حدیث جبرئیل آمده که فرمود:

«فی خمس من الغیب لایعلمهنّ إلاّ الله، ثم قرأ : انَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ

ص:۴۶

السَّاعَهِٔ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ماذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَی أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ .(۱) در پنـج مورد غیب است که جز خداونـد آنهـا را نمی‌دانـد، آن‌گـاه این آیه را تلاـوت نمود: (آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خـداست، و او است کـه بـاران را نـازل می‌کنـد، و آنچه در رحم مـادران است می‌دانـد، و هیـچ‌کس نمی‌دانـد فردا چه می‌کنـد، و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است) .

و نیز از عائشه نقل شده که گفت:

ومن زعم انّه یخبر بما یکون فی غد فقد اعظم علی الله الفریهٔ، والله یقول: قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللهُ .(۲) و هرکس گمـان کنـد که به او از آنچه آینـده اتفاق می‌افتـد خبر داده می‌شود او بر خداونـد تهمت بزرگی بسـته است، و حال آنکه خداوند می‌فرماید: (بگو هیچ‌کس جز خدا از غیب آسمان‌ها و زمین اطلاعی ندارد) .

جمع بین آیات و روایات

بایـد بین آیات و روایات جمع نمود و جمع آن به این است که گفته شود: علم غیب به طور اسـتقلال و کلیـدها و اصل آن از جانب خداست،

۱- صحیح مسلم، ج۱، ص۲۹.

۲- همان، ص۹۸.

ص:۴۷

و به هرکس که از او راضی باشد و بخواهد می‌دهد.

سید یوسف سید هاشم رفاعی از علمای کویت دراین‌باره می گوید:

فهذا ربّنا تبارک قد نفی نفیاً لا مرد له انّه لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللهُ واثبت اثباتاً لاریب فیه فی آیهٔ الاخری انّه: إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فالکل حق و الکل ایمان. و من انکر شیئاً منهما فقد کفر بالقرآن، فمن نفی مطلقاً ولم یثبت بوجه فقد کفر بآیات الإثبات، و من اثبت مطلقاً و لم ینف بوجه فقد کفر بالآیات النافیات، و المؤمن یؤمن بالکل ولاتتفرق به السبل.(۱)

پس این پروردگار متعال ما است، که به طور حتم علم غیب را برای غیر نفیی کرده که شکی در آن نیست اینکه فرمود: (جز خدا از غیب آسمان‌ها و زمین اطلاعی ندارد) و در آیه‌ای دیگر (علم غیب را برای غیر) اثبات کرده که شکی در آن نیز نیست، اینکه فرمود: (مگر کسی که مورد رضایت اوست) پس تمام آیات حق است و همه‌اش ایمان می‌باشد. و هرکس چیزی از این دو آیه را انکار کند به طور حتم به قرآن کافر شده، و نیز هرکس اثبات مطلق نماید و به وجهی نفی نکند به طور حتم کافر به آیات نفی شده و مؤمن ایمان به تمام آیات دارد و به او راه‌ها متفرق نمی‌شود.

ابن حجر مکی می گوید:

وما ذکرناه فی الآیهٔ صرح به النووی فی فتاواه فقال معناها: لایعلم ذلک استقلالا و علم احاطهٔ بکلّ المعلومات إلّا الله، و امّا

۱- ادلهٔ اهل السنهٔ و الجماعهٔ، رفاعی، صص ۳۰ و ۳۱.

ص:۴۸

المعجزات و الکرامات فبإعلام الله لهم.(۱)

و آنچه ما درباره آیه ذکر کردیم را نووی در فتاوایش به آن تصریح کرده و گفته معنای آیه آن است که علم به غیب ندارد به طور استقلال و به تمام معلومات کسی احاطه ندارد جز خداوند، و اما معجزات و کرامات با اعلام خداوند به آنان است.

شهاب الدین خفاجی می گوید:

وهذا لاینافی الآیات الدالهٔ علی انّه لایعلم الغیب إلاّ الله، و قوله: وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ ؛ فانّ المنفی علمه من غیر واسطهٔ، و امّا اطلاعه علیه باعلام الله له فامر متحقق بقوله: فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ . قال ابن عطاء الله فی لطائف المنن: اطلاع العبد علی غیب من غیوب الله بنور منه؛ بدلیل: (اتقوا فراسهٔ المؤمن فانّه ینظر بنور الله تعالی) لایستغرب، وهو معنی قوله: (کنت بصره الذی یبصر به) ؛ فمن کان الحق بصره فاطلاعه علی غیبه غیر مستبعد.(۲)

و این با آیاتی که دلالت دارد بر اینکه غیب را جز خداوند نمی‌داند منافات ندارد. و در قول خداوند [از زبان پیامبر (ص)] (اگر علم غیب می‌دانستم خیر را [بر خود] زیاد می‌نمودم) آنچه که نفی شده علم غیب او بدون واسطه است، و اما اطلاع او بر غیب به اعلام خداوند به او، امری است که تحقق یافته شده، به جهت قول خداوند: (پس مطلع نمی‌سازد بر غیبش احدی را جز کسی که مورد رضایتش باشد

۱- الفتاوی الحدیثیهٔ، احمد بن حجر مکی، ص۲۶۸.

۲- نسیم الریاض، احمد شهاب الدین خفاجی، ج۳، ص ۱۵۰.

ص:۴۹

از جمله پیامبر (ص)) . ابن عطا الله در کتاب «لطائف المنن» گفته: اطلاع بنـده بر غیبی از غیوب خداوند به نوری است که از اوست؛ به دلیل [حدیث]: (از زیرکی مؤمن بهراسـید؛ چرا که او نظر می‌کند به نور خداوند متعال) ، و این امری غریب نمی‌باشد، و این است معنـای قـول پیـامبر (ص) : (مـن چشم او می‌شـوم که به آن می‌بینـد) . پس هرکس که چشم او باشـد پس اطلاـعش بر غیب او بعید نیست.

همین معنا را در جمع بین آیات، علامه زرقانی در کتاب «شرح المواهب اللدنیة» آورده است.(۱)

آلوسی حنفی در این باره می‌گوید:

وانّه یجوز ان یطلع الله تعالی بعض اصـفیائه علی احدی هذه الخمس و یرزقه عزّوجلّ العلم بذلک فی الجملة، و علمها الخاص به جل و علا ما کان علی وجه الإحاطة و الشـمول لأحوال کل منها و تفصـیله علی الوجه الأتم. و فی شـرح المناوی الکبیر للجامع الصغیر فی الکلام علی حدیث بریدة: خمس لایعلمهنّ الاّ الله علی وجه الإحاطة و الشـمول کلیاً و جزئیاً، فلا ینافیه اطلاع الله تعالی بعض خواصـه علی بعض المغیبـات حتی من هـذه الخمس؛ لأنّهـا جزئیـات معـدودة، و انکـار المعتزلـة لـذلک مکابرة. انتهی. و یعلم مما ذکرنا وجه الجمع بین الأخبار الدالة علی استئثار الله تعالی بعلم ذلک، و بین ما یدل علی خلافه، کبعض اخباراته علیه الصـلاة و السلام بالمغیبات التی

۱- شرح المواهب اللدنیة، ج۷، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

ص:۵۰

هی من هذا القبیل، یعلم ذلک من راجع نحو (الشفاء) و (المواهب اللدنیهٔ) .(۱)

و جایز است که خداوند متعال برخی از برگزیدگانش را بر یکی از این امور پنج‌گانه مطلع سازد و او را به طور اجمالی از آنها آگاه سازد، ولی علم به آنکه مختص به خداوند جلّ و علا است، و علمی است به نحو احاطه شمولی به احوال هر یک از امور پنج‌گانه غیبی به نحو کامل. و در شرح مناوی کبیر بر «جامع الصغیر» هنگام سخن در حدیث بریده آمده که: پنج چیز است جز خداوند به نحو احاطه و شمول چه کلّی و چه جزئی کسی بر آن علم ندارد، ولی منافات ندارد که خداوند متعال برخی از خواصش را بر برخی از امور غیبی حتی از این پنج امر مطلع سازد؛ زیرا که آنها جزئیاتی است شمرده شده، و انکار معتزله این مطلب را ادعای بدون دلیل است. انتهی. از آنچه ذکر کردیم وجه جمع بین اخبار داله بر اینکه خداوند متعال علم این پنج موضوع را مخصوص خود کرده و بین روایاتی که دلالت بر خلاف این مطلب دارد مثل برخی از خبرهای آن حضرت علیه الصلاهٔ و السلام به امور غیبی که از این قبیل است، روشن می‌شود، بر کسی که به کتاب‌هایی از قبیل (الشفا) و (المواهب اللدنیهٔ) مراجعه کند، این مطلب معلوم می‌شود.

۱- روح المعانی، ج۲۱، ص۱۰۰.

ص:۵۱

حقیقت نوریه پیامبر (ص)

اشاره

علما و محققان اسلامی معتقدند که پیامبر گرامی اسلام (ص) به حسب حقیقتش نور و به حسب صورت از جنس بشر است، و لذا همان‌گونه که خداوند متعال نور آسمان‌ها و زمین است و احاطهٔ نوری و علمی به تمام عالم دارد، رسول اسلام (ص) نیز احاطهٔ علمی و نوری به تمام عالم و موجودات آن دارد. اگر خداوند متعال دربارهٔ خود در قرآن کریم می‌فرماید: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ ؛ «کلیدهای غیب نزد اوست» ، از آن جهت که پیامبرش نیز به جهت قرب به خدا به حقیقت نوریه رسیده دربارهٔ او می‌فرماید:

عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ (جن: ۲۶ و ۲۷)

او آگاه از غیب است و مطلع نمی‌سازد بر غیبش احدی را، مگر کسی که مورد رضایتش باشد که یکی از آنها رسول است.

پس رسول‌خدا (ص) نیز احاطه غیبی به تمام عالم دارد.

سید محمود آلوسی در این باره می گوید:

ص:۵۲

وقد یقال: لمّا کان له (ص) جهتان: جهـة ملکیة یستفیض بها و جهة بشـریة یفیض بها جعل الإنزال علی روحه (ص) ؛ لأنّها المتصـفة بالصفات الملکیة التی یستفیض بها من الروح الأمین.(۱)

و گاهی گفته می‌شود: چون که برای پیامبر (ص) دو جهت است؛ جهت ملکوتی که از آن جهت فیض می‌برد و جهت بشـری که به آن فیض می‌رسانـد. لـذا قرآن بر روح او نـازل شـده است، بـه جهـت آنکـه روح او متصـف به صـفات ملکـوتی است که بـا آن از روح‌الامین فیض را می گیرد.

پرفسور ابوبکر غزنوی می گوید:

قال بعض الناس: انّ النبی (ص) کان بشـراً و لم یکن نوراً، و قال بعضـهم: کان نوراً و لم یکن بشراً، و کلا القولین مبنیان علی الإفراط و التفریط. و الذی نطق به القرآن انّه بشـر و نور أیضاً لقوله تعالی: قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلاَّ بَشَراً رَسُولاً ، و قال: قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ ، و المسلک الصحیح انّه (ص) مع کونه بشراً کان نوراً مجسماً من الرأس إلی القدم.(۲)

برخی از مردم گفته‌انـد: همانـا پیـامبر (ص) بشـر است نه نـور، و برخی نیز گفته‌انـد: او نـور است نه بشـر، و هر دو قول مبنی است بر افراط و تفریـط. و آنچه که قرآن بر آن نطق کرده اینکه او بشـر است و نور؛ به جهت قول خداونـد متعال: (بگو منزه است پروردگار من آیا من جز بشر فرستاده شده‌ام) . و فرمود: (به‌طور حتم از جانب خداوند بر

۱- روح المعانی، ج۱۹، ص۱۲۱.

۲- التقریظ علی رسالة البشریة و الرسالة، ابوبکر غزنوی، ص۱۷.

ص:۵۳

شما نور آمده است) . و مسلك صحیح آن است كه آن حضرت (ص) با وجود آنكه بشر است نور مجسم است از سر تا پا.

نوریت پیامبر اسلام (ص) از منظر قرآن

اشاره

در تفسیر آیه قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِینٌ (مائده: ۱۱۰) اختلاف است كه مقصود به كلمه «نور» و «كتاب» در آن چیست؟

۱. نور، پیامبر (ص) ، و كتاب، قرآن

قول اول این است كه مقصود به «نور» در آیه شخص پیامبر (ص) و مقصود به «كتاب مبین» قرآن كریم است.

در تفسیر ابن عباس به نام «تنویر المقباس» از او نقل شده كه مقصود به نور همان رسول یعنی محمّد (ص) است.

فخر رازی می گوید:

وفیه اقوال: الأول انّ المراد بالنور محمد و بالكتاب القرآن.(۱)

و در آن اقوالی است: اول اینكه مراد به نور محمّد و به كتاب قرآن است.

محمّد بن جریر طبری می گوید: «یعنی بالنور محمداً»(۲)؛ «مقصود از نور محمّد است» .

سیوطی در تفسیر آن می گوید: «هو نور النبی (ص)»(۳)؛ «مقصود نور پیامبر (ص) است» .

۱- التفسیر الكبیر، فخر رازی، ج۱۱، ص۱۸۹.

۲- جامع البیان، طبری، ذیل آیه.

۳- تفسیر الجلالین، ص۹۷.

ص:۵۴

علامه صاوی در حاشیه خود بر تفسیر «جلالین» می‌نویسد:

وسمّی نوراً لأنّه ینور البصائر و یهدیها للرشاد، و لأنّه اصل کل نور حسّی و معنوی.(۱)

و او را نور نامیـده به جهت آنکه بصیرت‌ها را منوّر می‌کنـد، و به رشـد هـدایت می‌نماید، و به جهت آنکه او اصل هر نور حسّی و معنوی است.

علی بن محمّد خازن در تفسیر آیه می‌گوید:

انّما سمّاه الله نوراً؛ لأنّه یهتدی به، کما یهتدی بالنور فی الظلام.(۲)

و همانا او را خداوند نور نامید؛ به جهت آنکه به نور هدایت می‌کند همان‌گونه که در تاریکی‌ها به نور هدایت می‌شوند.

نسفی درباره آن می‌گوید:

أو النور محمد (ص) ؛ لأنّه یهتدی به، کما سمّی سراجاً.(۳)

یا اینکه مراد نور محمّد (ص) است؛ زیرا به آن هدایت می‌شوند، همان‌گونه که او را چراغ نامیده‌اند.

۲. نور و کتاب، همان قرآن

اشاره

قول دوم دربـاره آیه مورد بحث آن است که مقصود به «نور» و «کتاب مبین» در این آیه همان قرآن کریم است. و این قول جبائی و زمخشری از علمای معتزله می‌باشد.

۱- حاشیهٔ علی تفسیر الجلالین، ج۱، ص۲۵۸.

۲- تفسیر خازن، ج۲، ص۲۸.

۳- تفسیر نسفی، ج۱، ص۲۷۶.

ص:۵۵

زمخشری می گوید:

«یريد القرآن؛ لكشفه ظلمات الشرك و الشك»(۱)؛ «مقصود قرآن است؛ به جهت کشف ظلمات شرك و شک» .

نقد این نظریه

ظاهر در عطف مغایرت بین آن دو است و لذا اگر مقصود به کلمه «نور» قرآن باشد مغایرتی باقی نمی‌ماند.

۳. نور و کتاب، همان پیامبر (ص)

قول سوم آن است که مقصود به کلمه «نور» و «کتاب مبین» همان شخص پیامبر (ص) باشد.

آلوسی می گوید:

قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ عظیم و هو نور الانوار و النبی المختار (ص) . . . و لایبعد عندی ان یراد بالنور و الکتاب المبین النبی (ص) . . . (۲).

به طور حتم برای شما از جانب خداوند نور عظیمی آمده که نور همه نورهاست و آن پیامبر مختار (ص) است. . . و به نظر من بعید نیست مراد به نور و کتاب مبین پیامبر (ص) باشد. . . .

ملا علی قاری می گوید:

وأی مانع من ان یجعل النعتان للرسول (ص) ؛ فانّه نور عظیم لکمال ظهوره بین الأنوار، و کتاب مبین؛ حیث انّه جامع لجمیع

۱- الكشاف، زمخشری، ج۱، ص۶۰۱.

۲- روح المعانی، ج ۶، ص ۹۷.

ص:۵۶

الأسرار ومظهر للأحكام والأحوال والأخيار.(۱)

و چه مانعی دارد از اینکه دو صفت برای پیامبر (ص) باشد؛ زیرا او نور بزرگی است به جهت کمال ظهورش بین نورها، و کتاب آشکاری است به جهت آنکه جامع جمیع اسرار و مظهر احکام و حالات و خیرات می‌باشد.

نوری بودن پیامبر (ص) از دیدگاه علما

۱. مولوی نورالدین احمد از احمد رضا بریلوی سؤال کرده که گفته شده که سید عالم (ص) از نور خدا آفریده شده و تمام خلایق از نور اویند. شما از چه حدیثی می‌توانید این مطلب را به اثبات رسانید، و این حدیث از کدامین قسم از اقسام حدیث است؟

احمد رضا بریلوی از علمای هند در جواب او می‌گوید:

انّ هذا المطلب یثبت بحدیث أخرجه احد الأعلام، حافظ الحدیث عبدالرزاق ابوبکر بن همام فی مصنفه، تلمیذ الامام الأجل سیدنا الامام مالك و استاذ الامام الأبجل سیدنا الامام احمد بن حنبل، و استاذ الاستاذ للامام البخاری و مسلم، عن سیدنا و ابن سیدنا جابربن عبدالله، قال: قلت: یا رسول الله! بابی أنت و امّی! اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل الأشیاء؟ قال: یا جابر! انّ الله تعالی قد خلق قبل الأشیاء نور نبیك من نوره.

امّا انّ هذا الحدیث من ای قسم؟

هذا الحدیث اخرجه الامام البیهقی ایضاً فی «دلائل النبوة» بنحوه،

۱- شرح الشفا، علی بن سلطان محمد قاری، ج۱، ص۱۱۴.

ص:۵۷

واجلهٔ ائمهٔ الدین مثل الإمام القسطلانی فی «المواهب» و الامام ابن حجر المکی فی «افضل القری» و العلامهٔ الفاسی فی «مطالع المسرات» و العلامهٔ الزرقانی فی «شرح المواهب» و العلامهٔ الدیاربکری فی «الخمیس» و الشیخ المحقق عبدالحق المحدث الدهلوی فی «مدارج النبوهٔ» و غیر ذلک من الأسفار یستدلون بهذا الحدیث و یعولون علیه.

وبالجملهٔ قد تلقت الأمهٔ هذا الحدیث بالقبول؛ فلاشک فی انّه حدیث حسن، صالح، مقبول، معتمد، و انّ تلقی العلماء بالقبول هو ذلک الشیء العظیم الذی لا ـ حاجهٔ للسند بعده، بل لو کان السند ضعیفاً ایضاً لا یضرّ، کما بیّناه فی «منیر العین فی حکم تقبیل الإبهامین» . قد قال العلامهٔ المحقق العارف بالله، سیدی عبدالغنی النابلسی فی «الحدیقهٔ الندیهٔ، شرح الطریقهٔ المحمدیهٔ» : قد خلق کل شیء من نوره (ص) . (۱)

همانا این مطلب با حدیثی ثابت می‌شود که یکی از بزرگان یعنی حافظ حدیث عبدالرزاق ابوبکر بن همام در مصنفش آورده، که شاگرد امام اجل سرور ما امام مالک و استاد امام مکرّم سرور ما امام احمد بن حنبل، و استاد استاد امام بخاری و مسلم، از سرور ما و فرزند سرور ما جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! خبر بده مرا از اولین چیزی که خداوند متعال قبل از اشیاء آفرید؟ حضرت فرمود: ای جابر! همانا خداوند متعال قبل از اشیاء نور پیامبر تو را از نور

۱- مجموعهٔ الرسائل، احمد رضا بریلوی، صص ۷ – ۹.

ص:۵۸

خودش آفرید.

اما اینکه این حدیث از کدامین قسم است؟

این حدیث را امام بیهقی در کتاب « دلائل النبوة» به همین مضمون آورده است، و نیز بزرگ امامان دین همانند امام قسطلانی در کتاب «المواهب» و امام ابن حجر مکی در کتاب «افضل القری» ، و علامه فاسی در کتاب «مطالع المسرات» و علامه زرقانی در کتاب «شرح المواهب» و علامه دیار بکری در کتاب «الخمیس» و شیخ محقق عبدالحق محدث دهلوی در کتاب «مدارج النبوة» ، و دیگر کتاب‌ها نقل کرده و به این حدیث استدلال نموده و بر آن اعتماد کرده‌اند. و خلاصه اینکه امت این حدیث را تلقی به قبول کرده است و شکی نیست که این حدیث حدیثی است حسن، صالح، مقبول و مورد اعتماد. و تلقی علما به قبول (این روایت) همان مطلب مهمی است که بعد از آن احتیاج به سند نیست، بلکه حتی اگر سند ضعیف باشد ضرری نمی‌رساند، آن‌گونه که آن را در کتاب «منیر العین فی حکم تقبیل الإبهامین» بیان کرده‌ام.

علامه محقق، عارف بالله، سرور من عبدالغنی نابلسی در کتاب الحدیقة الندیة فی شرح الطریقة المحمّدیة گفته: هر چیزی از نور محمّد (ص) خلق شده است.

۲. نیشابوری در تفسیر آیه: وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ می گوید: «کما قال: اول ما خلق الله نوری»(۱)؛ «پیامبر (ص) می‌فرمود: اولین چیزی که خدا خلق کرده نور من است» .

۱- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ج۸، ص۶۶.

ص:۵۹

۳. علی بن برهان الدین حلبی شافعی بعد از نقل حدیث جابر می گوید:

وفیه انّه اصل لکل موجود، والله تعالی اعلم. (۱)

و در آن آمده که پیامبر (ص) اصل برای هر موجود است، و خداوند متعال داناتر می‌باشد.

۴. عبدالغنی نابلسی می گوید:

وهو (ص) صاحب الجمعیهٔ الکبری، وکیف وقد خلق کل شیء من نوره (ص) ، کما ورد به الحدیث الصحیح.(۲)

و پیامبر (ص) صاحب جمعیت کبری است، چگونه چنین نباشد و حال آنکه خداوند هر چیزی را از نور او آفریده همان گونه که در حدیث صحیح آمده است.

۵. سید محمود آلوسی می گوید:

وکونه (ص) رحمهٔ للجمیع باعتبار انّه علیه الصلاهٔ و السلام واسطهٔ الفیض الالهی علی الممکنات علی حسب القوابل، و لذا کان نوره (ص) اول المخلوقات. ففی الخبر: (اول ما خلق الله نور نبیّک یا جابر) . و جاء: (الله تعالی المعطی و انا القاسم) . و للصوفیهٔ قدست اسرارهم فی هذا الفصل کلام فوق ذلک.(۳)

رحمت بودن پیامبر (ص) برای تمام مخلوقات به اعتبار این است که او علیه الصلاهٔ و السلام واسطه فیض الهی بر ممکنات به حسب

۱- السیرهٔ الحلبیهٔ، حلبی، ج ۱، ص ۳۱.

۲- الحدیقهٔ الندیهٔ، شرح الطریقهٔ المحمدیهٔ، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳- روح المعانی، ج ۸، ص ۷۱؛ ج ۱۷، ص ۱۰۵.

ص:۶۰

قابلیت‌هاست، و لـذا نور او اول مخلوقات می‌باشـد. و در خبر است که اول موجودی که خداوند آفریده نور پیامبر توست ای جابر! و نیز آمده: خداوند متعال عطاکننده و من تقسیم‌کننده‌ام.

و برای صوفیه - قدست اسرارهم - در این فصل کلامی است فوق آن.

۶. علامه محمّد مهدی فاسی بعد از نقل حدیث جابر حدیث دیگری را ذکر کرده که پیامبر (ص) فرمود:

اول ما خلق الله نوری و من نوری خلق کل شیء.

اول چیزی را که خداوند آفرید نور من بود و از نور من هر چیزی را آفرید.

آن‌گاه می‌گوید:

فهذه احادیث دالهٔ علی اوّلیّته (ص) و تقدّمه علی غیره من جمیع المخلوقات و انّه سببها.(۱)

اینها احادیثی است که دلالت دارد بر اوّلیت او (ص) و مقدم بودنش بر غیرش از تمام مخلوقات، و اینکه او سبب مخلوقات است.

۷. سید محمّد بن علوی مالکی درباره حدیث جابر می‌گوید:

اما سند جابر فصحیح لاغبار علیه، و قد اختلف العلماء فی المتن لغرابته. (۲)

اما سند جابر صحیح است و اشکالی در آن نیست. و علما در متن آن به جهت غرابتش اختلاف کرده‌اند.

۱- مطالع المسرات، فاسی، ص۲۲۱.

۲- حاشیه المولد الروی، مالکی، ص۴۰.

ص:۶۱

جمع بین روایات اولین مخلوق

روایـات اختلاف دارنـد در اینکه اول مخلوق عالم چیست؟ آیا نور پیامبر (ص) است، یا عقل و یا قلم و یا غیر اینها. در کیفیت جمع بین روایات توجیهاتی شده که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. بدرالدین محمود عینی بعد از نقل روایات مختلف در این باب می گوید:

التوفیق بین هذه الروایات بانّ الأولیهٔ نسبی، و کلّ شیء قیل فیه انّه اوّل فهو بالنسبهٔ إلی ما بعدها.(۱)

توفیق و جمع بین این دو روایـات به این است که اولیت نسـبی است، و هر چیزی که در او گفته شود که اول است او به نسـبت به ما بعدش اول می‌باشد.

۲. میر سید شریف جرجانی در شرح کلام قاضی ایجی در «المواقف» می گوید:

وجه الجمع بینه و بین الحـدیثین الأـخرین: اول مـا خلق الله القلم، و اول مـا خلق الله نوری: انّ المعلول الأول من حیث انّه مجرد، یعقل ذاته و مبدأه یسـمّی عقلا، و من حیث انّه واسطهٔ فی صدور سائر الموجودات و نفوس العلوم یسمّی قلماً، و من حیث توسطه فی افاضهٔ انوار النبوهٔ کان نوراً لسید الأنبیاء.(۲)

وجه جمع بین آن و بین دو حدیث دیگر: که اول مخلوق خدا قلم و

۱- عمدهٔ القاری، ج۱۵، ص۱۰۹.

۲- شرح المواقف، ج۷، ص۲۵۴.

ص:۶۲

اول مخلوق خـدا نور من است اینکه معلول اول از حیث اینکه مجرد است و ذات و مبـدأش تعقل می گردد عقل نامیده می‌شود، و از حیث اینکه واسـطه در صـدور سایر موجودات و نفوس علوم می گردد قلم نامیده می‌شود، و از حیث واسـطه بودن آن در افاضه انوار نبوت، نور سرور انبیا می‌باشد.

۳. ملا علی قاری می گوید:

فعلم انّ اول الأشیاء علی الإطلاق النور المحمدی، ثم الماء، ثم العرش، ثم القلم. . .(۱)

پس دانسته شد که اول موجودات به طور مطلق نور محمّدی است، سپس آب، و بعد آن عرش، و بعد قلم آفریده شده است. . .

۴. عبدالوهاب شعرانی می گوید:

. . . انّ معناهما واحد؛ لانّ حقیقهٔ محمد (ص) تارهٔ یعبّر عنها بالعقل الأول و تارهٔ بالنور.(۲)

. . . همانا معنای آن دو یکی است؛ زیرا حقیقت محمّد (ص) گاهی از آن به عقل اول تعبیر می‌شود و گاهی به نور.

۵. حسین بن محمّد بن حسن دیار بکری می گوید:

وجه الجمع بین الأحادیث المختلفـهٔ المـذکورهٔ علی تقـدیر صـحهٔ الکلّ ان یقال: الأوّل الحقیقی نور نبیّنا (ص) ، و اولیهٔ العقل و القلم اضافیهٔ؛ یعنی اول مخلوق من المجردات العقل و من الاجسام القلم. . .

۱- المورد الروی، ص۶۴.

۲- الیواقیت و الجواهر، ج۲، ص۲۰.

ص:۶۳

واهل التحقیق علی انّ المراد من هذه الأحادیث شیء واحد، لکن باعتبار نسبه و حیثیاته تعددت العبارات.(۱)

وجه جمع بین احادیث مختلف ذکر شده بر فرض صحت کل اینکه گفته می‌شود: اول حقیقی نور پیامبر ما است، و اولیت عقل و قلم اضافی است؛ یعنی اول مخلوق از مجردات عقل و از اجسام قلم می‌باشد. . .

و اهل تحقیق برآنند که مراد از این احادیث یک چیز است، ولی به اعتبار نسبت‌ها و حیثیات عبارات متعدد می‌شود.

عدم توجه به سند روایت مقبول

از آنجا که حدیث جابر مورد توجه و تلقی به قبول از سوی علمای اهل سنت واقع شده، لذا احتیاج به بررسی سندی آن نیست، و این مطلبی است که بزرگان اهل سنت آن را قبول دارند.

ابن حجر عسقلانی می گوید:

انّ الحدیث الذی اخرجه الشیخان فی صحیحیهما یفید العلم مع کونه ممّا لم یبلغ حدّ التواتر؛ فانّه احتف به قرائن؛ منها تلقی العلماء لکتابیهما بالقبول. و هذا التلقی وحده اقوی فی افادة العلم من مجرد کثرة الطرق القاصرة عن التواتر.(۲)

همانا حدیثی را که بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند مفید علم است، با وجود آنکه به حدّ تواتر نرسیده است؛ چرا که محفوف

۱- تاریخ الخمیس، ج۱، صص ۱۸ و ۱۹.

۲- نزهة النظر فی توضیح نخبة الفکر، ابن حجر عسقلانی، صص۲۴ و ۲۵.

ص:۶۴

به قرائنی است، از جمله اینکه علما احادیث این دو کتاب را تلقی به قبول کرده‌اند، و این تلقی به تنهایی قوی‌تر در افاده علم است از مجرد کثرت طرق که قاصر از تواتر باشد.

ترمذی بعد از نقل حدیثی می گوید:

هذا حدیث غریب لانعرف احداً اسنده الاّ ما روی من هذا الوجه. قال: و العمل علی هذا عند اهل العلم.(۱)

این حدیث غریب است و کسی را نمی‌شناسم که سندی برای آن ذکر کرده باشد، مگر آنچه از این طریق ذکر شده. گفت: و عمل بر همین است نزد اهل علم.

آن گاه ملا علی قاری در ذیل این جمله و شرح آن می گوید: «فکان الترمذی یرید تقویهٔ الحدیث بعمل اهل العلم»(۲)؛ «مقصود ترمذی تقویت حدیث به عمل اهل علم است» .

اتحاد نوریه پیامبر (ص) با امام علی (ع)

۱. سبطبن جوزی از احمدبن حنبل در کتاب «فضائل» نقل کرده که او از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از خالدبن معدان، از زاذان، از سلمان روایت کرده که رسول‌خدا (ص) فرمود:

کنت أنا وعلی‌بن أبی‌طالب نوراً بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق آدم باربعهٔ آلاف عام، فلمّا خلق آدم قسّم ذلک النور جزئین: فجزء أنا وجزء علی.(۳)

۱- مرقاهٔ المفاتیح، ملا علی قاری، ج۳، ص۹۸.

۲- همان.

۳- تذکرهٔ الخواص، ص۴۶.

ص:۶۵

من وعلی‌بن ابی‌طالب نوری نزد خداوند متعال بودیم، چهار هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را خلق کند. هنگامی که آدم را آفرید آن نور را دو جزء نمود: جزئی من وجزء دیگر علی است.

و در روایت دیگر آمده است:

«خلقت أنا وعلی من نور واحد»(۱)؛ «من وعلی از یک نور آفریده شدیم» .

رجال این حدیث همگی افرادی مورد وثوقند:

– عبدالرزاق صنعانی؛ وی کسی است که نزد اهل سنت، بسیار مورد احترام ووثوق و مورد اطمینان است ولذا احتیاج به توضیح ندارد.

– معمربن راشد ابوعروه ازدی؛ از رجال ترمذی ونسائی وابن‌ماجه و ابوداوود است. احمدبن حنبل گفته: «هیچ‌کس را در کنار او نمی‌گذاریم، جز آنکه معمر از آنها پیشی دارد» .(۲)

– زهری؛ کسی است که ابن‌حجر در حق او گفته: «او فقیه وحافظ است وعلما بر جلالت واتقان او اتفاق دارند. . .» . (۳)

– خالدبن معدان؛ کسی است که ابن‌حبان در حقّ او می‌گوید: «او هفتاد نفر از اصحاب رسول‌خدا (ص) را ملاقات کرده واز بهترین بندگان خداست» . (۴)

ذهبی می‌گوید: «او فقیه بزرگ، ثبت، مخلص است. . .» .(۵)

۱– تذکرة الخواص، ص۴۶.

۲– تهذیب التهذیب، ج۱، صص۲۴۳ – ۲۴۶.

۳– همان، ج۲، ص۲۰۷.

۴– الثقات، ذیل شرح حال خالد بن معدان.

۵– الکاشف، ج۱، ص۲۷۴.

ص:۶۶

عجلی، یعقوب‌بن شیبه، محمّدبن سعد، ابن‌جریر ونسائی او را توثیق کرده‌اند.(۱)

- زاذان؛ وی از مشاهیر تابعین به شمار می‌آید که مسلم وابوداوود وترمذی ونسائی وابن‌ماجه در صحاح خود از او روایت نقل کرده‌اند. ذهبی او را ثقه معرفی کرده است.(۲)

۲. ابن مغازلی شافعی به سند خود از سلمان نقل کرده که گفت: از حبیبم محمّد (ص) شنیدم که می‌فرمود:

من وعلی نوری بودیم نزد خداوند عزّوجلّ، آن نور، خداوند را تسبیح وتقدیس می‌نمود هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور را در صلب او قرار داد. دائماً آن نور در یک جا بود تا آنکه ما در صلب عبدالمطلب از همدیگر جدا شدیم. پس در من است نبوت ودر علی است خلافت.(۳)

۳. ونیز به سندش از جابربن عبدالله انصاری نقل کرده که فرمود: روزی رسول‌خدا (ص) در عرفات بود وعلی (ع) در مقابل او، حضرت به او فرمود: «ای علی! نزدیک من بیا، ای علی! من وتو از یک درخت آفریده شدیم. جسم تو از جسم من آفریده شده است. . .» .(۴)

۴. حاکم نیشابوری به سند خود از جابربن عبدالله نقل کرده که

۱- تقریب التهذیب، ج۱، ص۲۱۸؛ تهذیب التهذیب، ج۳، ص۱۱۸.

۲- الکاشف، ج۱، ص۲۷۴.

۳- مناقب امیرالمؤمنین ع ، صص ۱۲۰و۱۲۱؛ کفایهٔ الطالب، ص۳۱۵؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص۲۳۵؛ فضائل احمدبن حنبل، ح۲۵۲.

۴- مناقب امیرالمؤمنین ع ، ص۱۲۲؛ کفایهٔ الطالب، ص۱۷۸.

ص:۶۷

گفت: از رسول‌خدا (ص) شنیدم که به علی (ع) می‌فرمود:

یـا علی! الناس من شـجر شتّی وانا وانت من شـجرهٔ واحـدهٔ، ثم قرأ رسول الله (ص) : وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ .

ای علی! مردم از درختان پراکنده‌اند ومن وتو از یک درختیم. آن‌گاه این آیه را قرائت نمود: وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ. . . .

آن‌گاه می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است» .(۱)

شبهات وهابیت

اشاره

وهابیان درباره عقیده به علم غیب اولیا شبهاتی مطرح نموده‌اند که اینک به بررسی آن می‌پردازیم:

شبهه اول: غلو بودن عقیدهٔ به علم غیب اولیا

اشاره

برخی عقیده به علم غیب اولیا را غلو دانسته در این باره به حدیث ابن عباس تمسک کرده‌اند که از عمر نقل کرده که گفت:

سمعت النبی (ص) یقول: لا تطرونی کما أطرت النصاری ابن مریم، فانّما انا عبده، فقولوا: عبدالله ورسوله.(۲)

از پیـامبر (ص) شـنیدم که می‌فرمود: در مـدح من زیـاده‌روی نکنیـد همـان‌گونه که نصارا در شأن مریم چنین کردنـد؛ زیرا من بنـده خدایم، بلکه بگویید: بنده خدا ورسولش.

۱- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲- صحیح بخاری، ج۴، ص۱۴۲.

ص:۶۸

پاسخ

ابن حجر می گوید: «الاطراء، المدح الباطل»(۱)؛ «اطراء به معنای مدح باطل است» .

قاضی عینی می گوید: «هو من الإطراء وهو المدیح الباطل»(۲)؛ «جمله «لاتطرونی» از اطراء به معنای ستایش باطل است» .

ابن التین می گوید:

معنی قوله: لاتطرونی، لاتمدحونی کمدح النصاری، حتّی غلا بعضهم فی عیسی فجعله الهاً مع الله، وبعضهم ادعی انّه هو الله، وبعضهم ادعی ابن الله، ثمّ اردف النهی بقوله: انا عبدالله.(۳)

قول پیامبر (ص) که فرمود: «لاتطرونی» یعنی مرا همان‌گونه که نصارا مدح می‌کنند مدح نکنید؛ زیرا برخی از آنها در حقّ عیسی غلو کرده واو را شریک خدا در الوهیت می‌دانند، وبرخی ادّعا کرده‌اند که او همان خداست، وبرخی ادّعا کرده‌اند که او فرزند خداست، لذا بعد از آن می‌فرماید: من بنده خدایم.

شبهه دوم: علم غیب صفت خاص به خدا

اشاره

برخی می گویند:

ما الغلو الّذی نهی الله الیهود والنصاری عنه فی عبده عیسی بن مریم الّا لأنّهم اسبغوا صفات الله تعالی الخاصة به علی نبیّه، فخاطبهم بقوله: قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ

۱- فتح الباری، ج۶، ص۶۰۶.

۲- عمدة القاری، ج۱۶، ص۳۷.

۳- فتح الباری، ج۱۲، ص ۱۸۱.

ص:۶۹

وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلا تَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرْضِ وَ كَفى بِاللهِ وَكِيلاً * لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لاَ الْمَلائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً .

غلوی که خداوند یهود ونصاری را از آن در حقّ بنده‌اش عیسی بن مریم نهی کرد جز این نبود که آنان صفات خاص به خدای متعال را بر پیامبرش منطبق می‌کردند ولذا خداوند آنان را با این جملات مورد خطاب قرار داد: (بگو ای اهل کتاب! در دینتان زیاده‌روی نکنید وبه جز حقّ نگویید واز هواهای نفسانی قومی پیروی نکنید که از قبل گمراه شده وبسیاری را گمراه کردند واز راه راست منحرف شدند) ونیز می‌فرماید: (ای اهل کتاب! در دین خود زیاده‌روی نکنید وبه خدا به جز حقّ نسبت ندهید، همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا وکلمه اوست که به مریم القا شده وروح او می‌باشد پس به خدا ورسولانش ایمان آورید ونگویید که سه خدا وجود دارد، دست از این حرف‌ها بردارید که برای شما بهتر است، همانا خدا یکی است ومنزه است که برای او فرزند باشد، چرا که آنچه در آسمان‌ها وآنچه در زمین است برای اوست وکافی است که خداوند وکیل باشد. مسیح از اینکه بنده خدا باشد امتناعی ندارد، وهمچنین ملائکه مقرب خدا،

ص:۷۰

وهر کس از بندگی خدا استنکاف کند واستکبار ورزد، زود است که آنان را برای]محاسبه [به سوی خود محشور نماید.

پاسخ

اوّلاً: شرک و غلو مسیحیان در الوهیت بوده نه در عقیده به علم غیب حضرت عیسی (ع) ؛ همان‌گونه که آیه فوق به آن اشاره دارد آنجا که می‌فرماید: إِنَّمَا اللَّهُ إِلٰهٌ واحِدٌ و می‌دانیم که ذات مستجمع جمیع صفات جمال وکمال یکی بیش نیست. ولی از آنجا که نظام عالم نظام اسباب ومسبّبات است. لذا خداوند، فعل وتدبیر خود را به توسط اسباب ایجاد می‌کند که یکی از اسباب فرشتگان می‌باشد، و گاهی نیز سلطه‌ای غیبی به توسط اولیائش به واسطهٔ اذنش انجام می‌گردد که این امر غلو به حساب نمی‌آید؛ چرا که به اذن و مشیت و تدبیر الهی است.

ثانیاً: از اینکه می‌فرماید: لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لاَ الْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ استفاده می‌شود که مسیحیان معتقد به معبودیت حضرت عیسی (ع) بوده‌اند واین شرک در الوهیت است.

ثالثاً: همان‌گونه که قبلاً اشاره شده اصل غیب از آنِ خداست و پیامبرش را از آن مطلع ساخته است.

شبهه سوم: شرک بودن عقیده به علم غیب اولیا

اشاره

برخی گمان می‌کنند که اگر معتقد به علم غیب برای پیامبر (ص) یا اولیای الهی شویم لازم می‌آید که بین خداوند متعال و آنان مساوات قائل باشیم همان‌گونه که مشرکان می‌گفتند: إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ ؛ «ما شما را با پروردگار عالمیان مساوی می‌دانستیم» . (شعراء: ۹۸)

ص:۷۱

پاسخ

کسانی که به تبع آیات و روایات به علم غیب اولیا و در رأس آنها پیامبراسلام (ص) عقیده پیدا کرده‌اند هرگز چنین اعتقادی را ندارند، بلکه اصل غیب و استقلال آن را برای خدا می‌دانند و اگر پیامبر (ص) و اولیا از آن باخبرند به اذن و اراده و مشیت و عنایت خدا است.

احمد رضا قادری بریلوی در این باره می گوید:

ظهر و بهر ممّا تقرر انّ شبهۀ مساواۀ علم المخلوقین طراً اجمعین بعلم ربّنا إله العالمین ما کانت تخطر ببال المسلمین، اماتری العمیان؟

۱. انّ علم الله ذاتی و علم الخلق عطائی

۲. علم الله واجب لذاته و علم الخلق ممکن له.

۳. علم الله ازلی سرمدی قدیم حقیقی، و علم الخلق حادث؛ لانّ الخلق کلّه حادث، و الصفۀ لاتتقدم الموصوف.

۴. علم الله غیر مخلوق و علم الخلق مخلوق.

۵. علم الله غیر مقدور، و علم الخلق مقدور مقهور.

۶. علم الله واجب البقاء و علم الخلق جائز الفناء.

۷. علم الله ممتنع التغیر، و علم الخلق ممکن التبدل. (۱)

از بیانات گذشته ظاهر و آشکار شد که شبهه مساوات علم تمام مخلوقین با علم پروردگار ما خدای عالمیان هرگز به دل مسلمانان خطور نمی کند، آیا کورها مشاهده نمی کنند؟

۱. اینکه علم خدا ذاتی و علم خلق دادنی است.

۱- الدولۀ المکیۀ، احمدرضا بریلوی، ص۲۱۲.

ص:۷۲

۲. علم خدا واجب لذاته و علم خلق ممکن لذاته است.

۳. علم خـدا ازلی سـرمدی و قـدیم حقیقی و علم مخلوق حـادث است؛ زیرا تمام مخلوقات حادث می‌باشـند، و صـفت بر موصوفش مقدم نمی گردد.

۴. علم خدا غیر مخلوق و علم خلق مخلوق است.

۵. علم خدا غیر مقدور و علم خلق مقدور و مغلوب می‌باشد.

۶. علم خدا واجب البقاء و علم خلق جایز الفناست.

۷. در علم خدا تغییر ممتنع است ولی در علم خلق تبدّل ممکن می‌باشد.

ص:۷۳

بررسی غیب‌های اختصاصی

اشاره

برخی با تمسک به روایتی که در ذیل آیه ۳۴ لقمان ذکر شـده می‌گویند پنج علم از علوم غیبی فقط مختص خداوند است. آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (لقمان: ۳۴)

آگـاهی از زمـان قیـام قیـامت مخصوص خـداست، واوست که بـاران را نـازل می‌کنـد، وآنچه را که در رحم‌هـا (ی مـادران) اسـت می‌داند، وهیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، وهیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم وآگاه است!

حق آن است که علم این پنـج موضوع غیبی بلکه علم هر غیبی مختص به خداوند متعال است ولی مانعی ندارد که به هرکسـی اراده کرده تعلیم دهد. لذا خداوند متعال می‌فرماید: وَلا يُحِيطُونَ بِشَيءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ

ص:۷۴

بِما شاءَ. . . ؛ «وکسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. . .» . (بقره: ۲۵۵)

اینک یکایک این پنج مورد را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم:

علم به قیامت

خداوند متعال می‌فرماید:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ. . . (جن: ۲۶ و ۲۷)

دانای غیب اوست وهیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده. . .

فخر رازی در تفسیر این آیه می گوید:

انّ الغیب فی قوله تعالی: فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً لیس عاماً، فنحمله علی وقت وقوع القیامهٔ. و یؤیده انّ هذه الآیهٔ وقعت بعد قوله تعالی: وَ إِنْ أَدْری أَ قَرِیبٌ أَمْ بَعِیدٌ ما تُوعَدُونَ یعنی لاادری وقت وقوع القیامهٔ. . . .(۱)

همانا غیب در قول خداوند متعال (پس مطلع نمی‌سازد بر غیبش احدی را) عام نیست، لذا آن را حمل بر وقت وقوع قیامت می کنیم. و تأیید می کند آن را اینکه این آیه بعد از قول خداوند متعال واقع شده (نمی‌دانم آیا نزدیک است آنچه وعده داده می‌شوید) یعنی علم به وقت وقوع قیامت ندارم. . . .

تفتازانی درباره این آیه می گوید:

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۳۰، ص۱۶۸.

ص:۷۵

انّ الغیب ههنا لیس للعموم. بل مطلق أو معین، هو وقت وقوع القیمهٔ بقرینهٔ السیاق، ولایبعد ان یطلع علیه بعض الرسل من الملائکهٔ أو البشر.(۱)

همانا غیب در اینجا عام نیست بلکه مطلق یا معیّن است، و مقصود به آن وقت وقوع قیامت می‌باشد به قرینه سیاق، و بعید نیست که بر آن برخی از رسولان، از فرشتگان یا بشر مطّلع شوند.

آلوسی درباره این آیه می گوید:

ویجوز ان یکون الله تعالی قد اطلع حبیبه علیه الصلاهٔ و السلام علی وقت قیامها – أی القیامهٔ – علی وجه کامل، لکن لا علی وجه یحاکی علمه تعالی به الاّ انّه سبحانه اوجب علیه (ص) کتمه لحکمهٔ، و یکون ذلک من خواصه علیه الصلاهٔ و السلام. و لیس عنده ما یفید الجزم بذلک.(۲)

و جایز است که خداوند متعال محبوبش – که درود و سلام خدا بر او باد – را از وقت قیام قیامت به طور کامل مطلع ساخته باشد، ولی نه بر وجهی که حکایت کند علم خدای متعال را به آن، جز آنکه خداوند سبحان واجب کرده بر او کتمان آن را به جهت حکمتی، و این از خواص حضرت علیه الصلاهٔ و السلام است، و نزد او نیست چیزی که مفید جزم به آن باشد.

جلال الدین سیوطی می گوید:

ذهب بعضهم إلی انّه (ص) اوتی علم الخمس أیضاً و علم وقت

۱- شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

۲- روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۰۱.

ص:۷۶

الساعهٔ و الروح و انّه امر بکتم ذلک. (۱)

برخی به این سو رفته‌اند که به پیامبر (ص) علم به این پنج موضوع نیز داده شده است، و علم وقت قیامت و روح نیز دارد، ولی مأمور به کتمان آنهاست.

علامه زرقانی مالکی می گوید:

وقد اعلمه الله تعالی ما عدا مفاتیح الغیب الخمسهٔ. و قیل: حتّی هی و امره بکتمها، کما فی الخصائص. (۲)

خداونـد متعال به او علم همه چیز به جز کلیدهای پنج غیب را آموخت. و گفته شده: حتی همین پنج مورد را نیز به او آموخت، ولی مأمور به کتمان آنهاست آن گونه که در کتاب (الخصائص) آمده است.

قرطبی می گوید:

من ادعی علم شیء منها - أی المغیبات الخمس - غیر مستند إلیه علیه الصلاهٔ و السلام کان کاذباً فی دعواه.(۳)

و هرکس ادعای آگاهی از پنج غیب کند بدون استناد به او علیه الصلاهٔ و السلام در ادعایش دروغ گو است.

علم به نزول باران

خداوند متعال درباره حضرت یوسف (ع) می‌فرماید:

قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ إِلَّا

۱- الخصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۹۵.

۲- شرح المواهب اللدنیهٔ، زرقانی، ج۱، ص۱۰.

۳- تفسیر قرطبی، ذیل آیه.

ص:۷۷

قَلِيلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ سَبْعٌ شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلِيلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ (یوسف: ۴۷ - ۴۹)

گفت: هفت سال با جدیّت زراعت می‌کنید؛ وآنچه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید) . پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی وقحطی) می‌آید، که آنچه را برای آن سال‌ها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. سپس سالی فرامی‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود؛ ودر آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها ودانه‌های روغنی را) می‌گیرند (و سال پر برکتی است) .

سیوطی در کتاب «الخصائص الکبری» بابی را تحت عنوان «اخباره (ص) عن السحابة التی مطرت بالیمن» ؛ «خبر داد پیامبر (ص) از ابری که قرار بود در یمن ببارد» آورده و ذیل آن روایاتی را ذکر کرده است، از آن جمله که ابن‌عباس گفت:

اصابتنا سحابة فخرج علینا النبی (ص) فقال: انّ ملکاً موکّلا بالسحاب دخل علی آنفاً فسلّم علی و اخبرنی انّه یسوق السحاب الی واد الیمن یقال (صریح) فجاءنا راکب بعد ذلک فسألناه عن السحابة فاخبر انهم مطروا فی ذلک الیوم. (۱)

ابری بر ما ظاهر شد، پیامبر (ص) نزد ما آمد و فرمود: همانا فرشته‌ای که موکّل به ابر است هم اکنون بر من وارد شد و سلام داد و مرا خبر داد که ابر را به وادی صریح در یمن می‌برد. سواره‌ای بعد از

۱- الخصائص الکبری، ج۲، ص۱۰۳.

ص:۷۸

آن بر ما وارد شد و ما از او درباره آن ابر سؤال کردیم، او خبر داد که بر آنان در آن روز باران بارید.

و نیز از بکر بن عبدالله مزنی نقل کرده که گفت:

انّ النبی (ص) اخبر عن ملک السحاب انّه یجییء من بلد کذا، و انّهم مطروا یوم کذا. و انّه سأله متی تمطر بلدنا؟ فقال: یوم کذا و عنده ناس من المنافقین، فحفظوه، ثم سألوا عن ذلک فوجدوا تصدیقه: فآمنوا و ذکروا ذلک للنبی (ص) فقال لهم: زادکم الله ایماناً.(۱)

همانا پیامبر (ص) خبر داد از فرشته ابر که از فلان شهر می‌آمد و به آنان در فلان روز باران داده شد، و یکی از آن حضرت پرسید که به شهر ما کی باران می‌بارد؟ فرمود: فلان روز. این را فرمود در حالی که جماعتی از منافقان پیش آن حضرت بودند، آن روز را حفظ کردند. سپس پرس‌وجو کردند تا صحت گفته پیامبر (ص) را دریابند. آنان وقتی صحت گفته پیامبر (ص) را دریافتند ایمان آوردند، و این مطلب را به پیامبر (ص) خبر دادند. حضرت به آنان فرمود: خدا بر ایمان شما بیفزاید.

آگاهی از فرزند در رحم

۱. حاکم نیشابوری به سند صحیح از ام الفضل نقل می‌کند که فرمود: روزی بر رسول‌خدا (ص) وارد شده، عرض کردم: «ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم» . حضرت فرمود: «آن خواب چیست؟» عرض کردم: «خواب بدی است» . حضرت فرمود: «چیست؟» عرض کردم: «در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار

۱- الخصائص الکبری، ج۲، ص۱۰۳.

ص:۷۹

گرفت» . پیامبر فرمود: «خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد» .

ام الفضل می گوید: فاطمه (علیها السلام) حسین (ع) را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه که رسول‌خدا (ص) فرمود، تا آنکه بر رسول‌خدا (ص) وارد شدم و حسین (ع) را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: «ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می‌بینم؟» حضرت فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که امتم به زودی او را به شهادت می‌رسانند» . عرض کردم: «این فرزند را؟» حضرت فرمود: «آری» . آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.

این حدیث را عده‌ای از علمای اهل‌سنت نقل کرده‌اند، از قبیل: حاکم نیشابوری(۱)، خطیب خوارزمی(۲)، ابن صباغ مالکی(۳)، ابن حجر مکّی(۴)، بیهقی(۵)و متقی هندی.(۶)

۲. مسلم به سندش از حذیفهٔ بن اسید نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

یدخل الملك علی النطفهٔ بعد ما تستقر فی الرحم اربعین أو خمسهٔ و اربعین لیلهٔ، فیقول: یا ربّ! أشقی أو سعید؟ فیکتبان، فیقول: أی ربّ! أذکر أو انثی، فیکتبان و یکتب عمله و اثره و

۱- مستدرك حاکم، ج۳، ص۱۷۶.

۲- مقتل خوارزمی، ج۱، صص ۱۵۸و۱۵۹.

۳- الفصول المهمهٔ، ص۱۵۴.

۴- الصواعق المحرقه، ص۱۱۵.

۵- الخصائص الکبری، ج۲، ص۱۲۵.

۶- کنزالعمال، ج۶، ص۲۲۳.

ص:۸۰

رزقه، ثم تطوی الصحف فلایزداد فیها و لاینقص.(۱)

داخل می‌شود فرشته بر نطفه بعد از آنکه در رحم قرار می‌گیرد چهل یا چهل و پنج شب، و می‌گوید: ای پروردگار من! آیا شقی است یا سعید، پس می‌نویسد. سپس می‌گوید: ای پروردگار من! آیا مذکر است یا مؤنث؟ ، آن دو می‌نویسند، و نیز عمل و اثر و اجل و روزی او را مکتوب می‌کنند. سپس نامه‌ها پیچیده می‌شود و کم و زیاد نمی‌گردد.

الآن علم طب چنان پیشرفت کرده که می‌تواند با سونوگرافی جنسیت فرزند را تشخیص دهد. بنابراین طبیعی است که اولیای الهی بتوانند با اطلاع از جانب خداوند از وضعیت جنین باخبر شوند.

آگاهی از آینده

پیامبر (ص) خبرهای زیادی را از آینده داده که همگی به وقوع پیوسته است.

۱. مسلم به سندش از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر (ص) دربارهٔ جنگ بدر فرمود:

هذا مصرع فلان، و یضع یده علی الأرض ههنا و ههنا. . . قال: فما ماط احدهم عن موضع ید رسول الله (ص) . (۲)

اینجا محل افتادن و مرگ فلان شخص است و دستانش را بر زمین اینجا و آنجا گذاشت. . . انس گفت: هیچ یک از آنها (مشرکان) از موضع دستان رسول خدا (ص) جابجا نشدند.

۱- صحیح مسلم، ج۲، ص۳۳۳.

۲- شرح صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۲.

ص:۸۱

نووی در شرح این حدیث می گوید:

وفیه معجزتان من اعلام النبوهٔ: احداهما اخباره (ص) بمصرع جبابرتهم، فلم یتعدّ مصرعه. . . .(۱)

و در آن دو معجزه از نشانه‌های نبوت است: یکی از آن دو خبر دادن او به زمین خوردن (و مرگ) سرکشانشان بود، که از آنجا تجاوز نکردند. . . .

۲. مسلم از سلمهٔ بن اکوع دربارهٔ جنگ خیبر نقل کرده که گفت:

فلمّا کان مساء اللیلهٔ التی فتحها الله فی صباحها قال رسول‌الله (ص) : لأعطینّ الرایهٔ او لیأخذنّ الرایهٔ غداً رجل یحبّه الله و رسولها و قال: یحب الله و رسوله یفتح الله علیه. فاذا نحن بعلی و ما نرجوه، فقالوا هذا علی، فاعطاه رسول الله (ص) الرایهٔ ففتح الله علیه.(۲)

و چون شب آن روزی رسید که خداوند در روزش فتوحات داد، رسول خدا (ص) فرمود: هر آینه پرچم را به کسی می‌دهم یا کسی فردا پرچم را می گیرد که خدا و رسولش او را دوست دارند. یا فرمود: خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند فتح را به دستان او قرار می‌دهد. ناگهان علی را دیدم در حالی که امید آن را نداشتیم. گفتند: این علی است. رسول خدا (ص) پرچم را به او داد و پیروزی را برای او مقدّر نمود.

۱- شرح صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۲.

۲- صحیح مسلم، ج۲، ص۲۷۹.

ص:۸۲

۳. احمد بن حنبل به سندش از ابوالطفیل عامر بن واثله نقل کرده که گفت:

انّ معاذاً اخبره انّهم خرجوا مع رسول الله (ص) عام تبوک. . . ثم قال: انّکم ستأتون غداً ان شاء الله تعالی عین تبوک، و انّکم لن تأتوا بها حتّی یضحی النهار، فمن جاء فلایمس من مائها شیئاً حتّی آتی.(۱)

معاذ به او خبر داد که آنان با رسول خدا (ص) در سال تبوک خارج شدند. . . سپس فرمود: همانا شما فردا ان‌شاءالله تعالی به چشمه تبوک وارد می‌شوید، و شما بر آن وارد نمی‌شوید تا روز داخل شود. و هرکس وارد شد از آب آنجا چیزی نیاشامد تا من برسم.

۴. بخاری از عبدالله بن رواحه نقل کرده که درباره پیامبر (ص) این شعر را سرود:

ارانا الهدی بعد العمی فقلوبنا به موقنات انّ ما قال واقع(۲)

به ما هدایت را بعد از کوری نشان داد، پس قلب‌های ما به آن یقین پیدا کرده که آنچه گفته واقع خواهد شد.

قسطلانی در شرح این شعر می گوید:

فقلوبنا به (ص) (موقنات انّ ما قال) من المغیبات (واقع) .(۳)

پس قلوب ما به او (ص) یقین دارد به اینکه آنچه از خبر غیبی گفته واقع خواهد شد.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- ارشاد الساری، قسطلانی، ج۲، ص ۳۳۰.

ص:۸۳

۵. حسان بن ثابت این شعر را درباره پیامبر (ص) سروده است:

نبی یری ما لایری الناس حوله

و یتلو کتاب الله فی کلّ مشهد

فان قال فی یوم مقالهٔ غائب

فتصدیقها فی صحوهٔ الیوم أو غد(۱)

پیامبری که می‌بیند آنچه را که مردم اطرافش نمی‌بینند، و کتاب خدا را در هر مشهدی تلاوت می‌نمایند.

پس اگر در روز خبر غیبی دهد، تصدیق آن در آن روز یا در فردای آن تحقق یابد.

علم به مکان مرگ

از روایات بسیار استفاده می‌شود که پیامبر (ص) از مکان مرگ افراد نیز اطلاع داشته، موضوعی که در آیه مورد بحث یکی از پنج موضوع غیبی به حساب آمده است.

۱. قبلاً ذکر شد که پیامبر (ص) خبر از مکان کشته‌های متکبران از مشرکان داده است.(۲)

۲. از پیامبر (ص) نقل شده که خطاب به انصار فرمود:

«و المحیا محیاکم و الممات مماتکم»(۳)؛ «زندگی زندگی شما و مرگ مرگ شماست» .

نووی در شرح این جمله می‌گوید:

أی لا احیی إلّا عندکم و لا اموت إلّا عندکم. و هذا أیضاً من

۱- المواهب اللدنیهٔ مع شرح الزرقانی، ج۷، ص۲۳۰.

۲- شرح صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۲.

۳- همان، ص۱۰۳.

ص:۸۴

المعجزات.(۱)

یعنی زندگی نمی‌کنم، مگر نزد شما و نمی‌میرم، مگر نزد شما و این نیز از معجزات است.

۳. قسطلانی می‌گوید:

ومن ذلک اعلامه علیه الصلاهٔ و السلام بقتل الحسین بالطف، و اخرج بیده تربته و قال: فیها مضجعه. رواه البغوی (الکبیر الحافظ ابوالقاسم عبدالله بن محمد) فی معجمه من حدیث انس بن مالک بلفظ: استأذن ملک القطر ربّه ان یزور النبی (ص) فاذن له و کان فی یوم امسلمهٔ، فقال النبی (ص) : احفظنی علینا الباب لایدخل علینا احد. فبینا هی علی الباب اذ دخل الحسین و اقتحم فدخل علی رسول الله (ص) ، فجعل رسول الله (ص) یلثمه و یقبله. فقال له الملک: اتحبّه؟ قال: نعم، قال: انّ امتک ستقتله، و ان شئت اریتک المکان الذی یقتل به، فاراه، فجاء بسهلهٔ او تراب احمر فاخذته امسلمهٔ فجعلته فی ثوبها. قال ثابت: کنّا نقول: انّها کربلاء. و خرجه ابوحاتم – محمد بن حبان الحافظ – فی صحیحه.(۲)

و از آن جمله (خبرهای غیبی) اعلام پیامبر علیه الصلاهٔ و السلام به کشته شدن حسین در سرزمین طف است، که حضرت و با دستش تربت او را آورد و فرمود: در روی آن است مدفن او. بغوی کبیر حافظ ابوالقاسم عبدالله بن محمّد در معجمش از انس بن مالک نقل کرده: فرشته باران از پروردگارش اجازه گرفت تا به زیارت

۱- شرح صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۳.

۲- المواهب اللدنیهٔ، شرح الزرقانی، ج ۷، ص ۲۵۰.

ص:۸۵

پیامبر (ص) بیایـد، به او اجازه داده شد، و آن در روزی بود که تعلّق به ام سـلمه داشت. پیامبر (ص) فرمود: در را ببند تا کسـی بر ما وارد نشود. در آن هنگام که کنار در بود ناگهان حسین با زور داخل شد و خدمت رسول خدا (ص) آمد. حضرت شروع به بوسیدن صورت و لبـان او کرد. فرشـته به او عرضه داشت: آیـا او را دوست داری؟ گفت: آری. گفت: همانا امت زود است که او را به قتل برسانـد، و اگر خواستی به تو مکانی را که در آن به قتل می‌رسد نشان خواهم داد. آن مکان را نشان پیامبر (ص) داد. آن‌گاه گرد یا خاک قرمزی را آورد و ام سـلمه آن را گرفت و در لباسـش گذاشت. ثابت می گوید: ما می گفتیم که آن کربلاست. ابوحاتم محمّد بن حبان حافظ نیز در صحیحش آن را تخریج کرده است.

۴. احمد بن حنبل به سندش از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت:

لمـا بعثه رسول الله (ص) إلی الیمن خرج معه یوصـیه، فلمّـا فرغ قال: یا معاذ! انّک عسـی ان لاتلقانی بعـد عامی هـذا، و لعلک ان تمرّ بمسجدی و قبری.(۱)

چون رسول خـدا (ص) او را به سوی یمن فرسـتاد همراه او از شـهر بیرون آمد تا به او وصـیت کند و چون از وصـیت فارغ شد به او گفت: ای معاذ! تو شاید مرا بعد از این سال ملاقات نکنی، و شاید بر مسجد و قبرم عبور نمایی.

۵. بخاری به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت:

لما حضر أُحد دعانی ابی من اللیل فقال: ما أرانی إلّا مقتولا فی

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۵.

ص:۸۶

اول من یقتل من اصحاب النبی (ص) ، و انّی لا ـ اترک بعدی اعز علیّ منک غیر نفس رسول الله (ص) ، و انّ علی دیناً فاقض و استوص باخوانک خیراً. فاصبحنا، فکان اول قتیل.(۱)

چون در احد حاضر شد پدرم مرا شبانه خواست و گفت: مرا نخواهی دید مگر کشته شده در بین اولین کسانی که از اصحاب پیامبر (ص) کشته خواهند شد، و من برای بعد از خودم کسی را عزیزتر از تو غیر جان رسول خدا (ص) نمی‌گزارم، و بر گردن من دِینی است تو آن را بپزیر و نسبت به برادرانت خیرخواه باش. ما صبح کردیم و او اولین کشته شده (احد) بود.

مطابق این حدیث یکی از اصحاب رسول خدا (ص) خبر از آینده خود و محلّ شهادتش داده و خبر او نیز مصادف با واقع شده است.

علم به حقیقت روح

خداوند متعال خطاب به پیامبرش کرده و می‌فرماید:

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً (اسراء: ۸۵)

و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است؛ وجز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!

با اینکه خداوند روح را از امر رب می‌داند، در عین حال عدّه‌ای از اندیشمندان می‌گویند: پیامبر (ص) علم به حقیقت روح داشته است.

۱- صحیح بخاری، ج۱، ص ۱۸۰.

ص:۸۷

فخر رازی می گوید:

ثالثها: انّ مسألة الروح یعرفها اصاغر الفلاسفة و اراذل المتکلمین، فلو قال الرسول (ص) : انّی لا اعرفها لأورث ذلک ما یوجب التحقیر و التنفیر؛ فانّ الجهل بمثل هذه المسألة یفید تحقیر أی انسان کان فکیف الرسول الذی هو اعلم العلماء و افضل الفضلاء.

ورابعها: انّه قال فی حقه: الرَّحْمنَ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ ، و وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکَ عَظِیماً ، و قال: وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً . . . و قال فی صفة القرآن: وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلاَّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ . . . فمن کان هذا حاله وصفته کیف یلیق به ان یقول: انا لا اعرف هذه المسألة.(۱)

سوم اینکه مسأله روح را پایین‌ترین دسته‌های فلاسفه و پست‌ترین متکلمین هم می‌دانند، و اگر پیامبر (ص) بگوید: من از آن اطلاعی ندارم این موجب تحقیر و نفرت نسبت به آن حضرت است؛ زیرا جهل به مثل این مسأله موجب تحقیر هر انسانی است تا چه رسد به پیامبری که او اعلم علما و افضل فضلاست.

چهارم: اینکه خداوند متعال در حق پیامبر (ص) فرمود: (خدای رحمان، قرآن را تعلیم داد) ، (و تو را تعلیم داد چیزی را که نمی‌دانستی و فضل خدا بر تو بزرگ است) . . . و فرمود: (و بگو پروردگار من به علم من بیفزا) . . . و در وصف قرآن فرمود: (و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب بیان‌کننده وجود دارد) . . . پس هرکس حال

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۳۹۲.

ص:۸۸

وصفش چنین است چگونه به او سزاوار است که بگوید: من از این مسأله ناآگاهم.

غزالی درباره روح می گوید:

وامّا الروح التی هی الاصل، و هی التی إذا فسدت فسد لها سائر البدن، فذلک سرّ من اسرار الله. . . فلایدرک بالعقل شیء من وصفه بل بنور آخر اعلی و اشرف من العقل یشرق ذلک النور فی عالم النبوۀ والولایۀ، و نسبته إلی العقل نسبۀ العقل إلی الوهم و الخیال.(۱) و اما روحی که اصل است، و او آن چیزی است که هرگاه فاسد شود تمام اجزای بدن به خاطر آن فاسد می‌شوند، پس آن سِرّی از اسرار الهی است. . . پس درک نمی‌شود به عقل چیزی از وصف آن، بلکه به نور دیگری بالاتر و شریف‌تر از عقل، آن نور در عالم نبوت و ولایت درک می‌شود، و نسبت روح به عقل همانند نسبت عقل به وهم و خیال است.

بدرالدین محمود عینی می‌نویسد:

قلت: جلّ منصب النبی (ص) ، و هو حبیب الله و سید خلقه ان یکون غیر عالم بالروح. و کیف و قد منّ الله علیه بقوله: وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکَ عَظِیماً . . . و قد قال اکثر العلماء: لیس فی الآیۀ دلیل علی انّ الروح لایعلم، ولاعلی انّ النبی (ص) لم یکن یعلمها.(۲)

۱- احیاء علوم الدین، غزالی، ج۴، ص۱۱۵.

۲- عمدۀ القاری، بدرالدین عینی، ج۲، ص۲۰۱.

ص:۸۹

می گویم: بلنـد مرتبه است منصب پیامبری (ص) که محبوب خـدا و سـرور خلق است اینکه دانا به روح نباشد. چگونه چنین باشد در حـالی که خداونـد بر او منّت گذاشـته به گفته‌اش: (و تعلیم داد تو را آنچه نمی‌دانستی و فضـل خـدا بر تو بزرگ است) . . . و بیشتر علما گفته‌اند: نیست در آیه نشانه و دلیلی بر اینکه روح مورد علم قرار نمی گیرد، و نه بر اینکه پیامبر (ص) به آن علم نداشته است.

ص:۹۰

ص:۹۱

علم غیب اولیا در عالم برزخ

فتاوای وهابیان درباره علم غیب اولیا در برزخ

۱. گروه دائمی مفتیان وهابی می گویند:

ادعاء الغیب کفر؛ قال تعالی: قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللهُ(۱) . (۲)

ادعای علم غیب [بر غیر خـدا] کفر است؛ خداونـد متعال فرمود: (بگو هیـچ کس از افراد آسـمانی و زمینی به جز خدا از غیب اطّلاع ندارند) .

۲. بن باز مفتی اعظم وهابیان در عصر خود می گوید:

قد علم من الدین بالضـرورهٔ و بالأدلهٔ الشـرعیهٔ انّ رسول الله (ص) لایوجد فی کلّ مکان، و انّما یوجد جسمه فی قبره فقط من المدینهٔ المنوّرهٔ، امّا روحه ففی الرفیق الأعلی فی الجنهٔ. . . امّا الغیب فلایعلمه الاّ الله وحده، و انّما یعلم الرسول (ص) و غیره من

۱- اللجنهٔ الدائمهٔ، ج ۱، ص ۷۹.

۲- نمل: ۶۵.

ص:۹۲

الخلف من الغیب ما اطّلعهم الله علیه، ممّا ورد فی القرآن الکریم و السنة المطهّرة بیانه، من امور الجنة و النار و احوال القیامة و غیرذلک ممّا دلّ علیه القرآن الکریم و الأحادیث الصحیحة. . . و قد صحّ عن رسول الله (ص) فی احادیث علی انّه لایعلم الغیب. . . (۱)

به ضرورت دین و به ادله شرعی دانسته شد که رسول خدا (ص) در هر مکانی یافت نمی‌شود، بلکه جسم او تنها در قبرش در مدینه منوّره است، و امّا روحش در رفیق اعلی در بهشت می‌باشد. . . امّا غیب را به جز خدا کسی نمی‌داند و تنها رسول و غیر او از پیشینیان از غیب تنها اموری را می‌دانند که خداوند آنان را مطّلع ساخته و در قرآن کریم و سنّت مطهّر بیان شده است؛ از قبیل: امور بهشت و دوزخ و احوال قیامت و دیگر امور. . . و به سند صحیح از رسول‌خدا (ص) نقل شده که پیامبر علم غیب نمی‌داند. . .

۳. او نیز می گوید:

لاشکّ انّ المستغیثین بالنبی (ص) أو بغیره من الاولیاء و الانبیاء و الملائکة أو الجنّ انّما فعلوا ذلک معتقدین انّهم یسمعون دعاءهم و یقضون حاجاتهم و انّهم یعلمون احوالهم، و هذه انواع من الشرک الأکبر؛ لانّ الغیب لایعلمه إلّا الله عزّوجلّ. . . .(۲)

شکی نیست که پناه برندگان به پیامبر (ص) یا به غیر او از انبیا و اولیا و ملائکه و یا جنّ، این کار را با این اعتقاد انجام می‌دهند که آنان صدایشان را می‌شنوند و حاجاتشان را برآورده می‌نمایند و از

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج۱، ص۴۰۸.

۲- همان، ج۲، ص۵۵۲.

ص:۹۳

حالاتشان آگاهند، ولی اینها همه انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدای عزّوجلّ نمی‌داند. . . .

۴. بن باز می گوید:

من مات علی هـذا الاعتقاد؛ بان یعتقـد انّ محمّـداً (ص) لیس ببشـر أی لیس من بنی‌آدم أو یعتقـد انّه یعلم الغیب فهـذا اعتقاد کفری، یعتبر صاحبه کافراً کفراً اکبر. . . .(۱)

هر کس بر این اعتقاد بمیرد که محمّد (ص) بشر واز فرزندان آدم نیست، یا معتقد شود که او علم غیب داشته، این اعتقادی کفرآمیز است که صاحب آن کافر شده وکفر اکبر را دارد. . . .

۵. هم او می گوید:

. . . ولکن لایلزم من هـذه الحیاۀ انّه یعلم الغیب أو یعلم امور اهل الـدنیا، بل ذلک قـد انقطع بالموت؛ لقوله (ص) : (اذا مات ابن آدم انقطع عمله. . .) ، وهو (ص) لایعلم الغیب فی حیاته فکیف یعلمه بعد مماته. . . ومن ادعی انّه یعلم الغیب فقد اعظم علی الله الفریۀ. . . (۲).

. . . ولی از این زندگانی لازم نمی‌آید که او علم غیب داشته باشد یا از امور اهل دنیا باخبر باشد، بلکه اینها با مرگ منقطع می‌شود؛ زیرا که پیـامبر (ص) فرمـود: هرگـاه فرزنـد آدم بمیرد عملش منقطع گردد واو (ص) علم غیب را در حـال حیـاتش نمی‌دانست، پس چگونه بعد از مرگش بداند. . . وهر کس ادّعا کند که پیامبر علم غیب می‌داند نسبت ناروایی را به خدا داده است. . . .

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج۱، ص۴۰۵.

۲- همان، صص ۴۱۷ و ۴۱۸.

ص:۹۴

علم غیب اولیا از نظر حکم عقلی

اولیـای الهی اگر در زمـان حیاتشـان علم غیب داشـته‌اند (خصوصاً پیامبر (ص) که به نص آیات قرآن کریم از علم غیب به اذن الهی آگاه است) ، این علم غیب را از طریق نفس داشته‌اند نه بدن، نفسی که مجرد بوده و بعد از عروض مرگ بر بدن و جدا شدن از آن باقی است و آثار زمان حیاتش را در افقی وسیع‌تر دارد. لـذا می‌توان گفت که اولیای الهی به حکم عقل بعـد از مرگ نیز علم غیب داشته و از اموری که در دنیا اتفاق می‌افتد نیز آگاه می‌باشند.

علم غیب اولیا در قرآن

اشاره

از برخی آیات قرآن کریم علم غیب اولیا و در رأس آنها پیامبراکرم (ص) استفاده می‌شود، اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

آیه اول

خداوند متعال می‌فرماید: یا أَیُّهَا النَّبِی إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً. . . ؛ «ای‌پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم. . .» (احزاب: ۴۵)

علامه ابوالسعود (م ۹۵۱ه. ق) در تفسیر این آیه می‌گوید:

یا أَیُّهَا النَّبِی إِنَّا أَرْسَـلْناکَ شاهِداً. . . علی من بعثت الیهم تراقب احوالهم و تشاهد اعمالهم و تتحمل منهم الشـهادهٔ بما صدر عنهم من التصدیق و التکذیب و سائر ما هم علیه من الهدی و الضلال، و تؤدیها یوم القیامهٔ اداءً و مقبولا فیما لهم و ما علیهم.(۱)

۱- تفسیر ابوالسعود، ج۷، ص۱۰۷.

ص:۹۵

«ای پیـامبر! همانا ما تو را به عنوان گواه فرسـتادیم» بر هر کسـی که به سوی آنان مبعوث شـدی تا احوالشان را مراقبت کرده و شاهد اعمالشان باشـی و گواهی را از آنان تحمل کنی به آنچه که صادر شده از آنان از تصدیق و تکذیب و دیگر اموری که بر آن هستند از هدایت و ضلالت، و آن را در قیامت به طور مقبول ادا کنی، چه آنچه به نفع آنان است یا به ضرر آنان.

همین تفسیر از سلیمان جمل در کتاب «الفتوحات الإلهیهٔ» (۱)و سید محمود آلوسی در «روح المعانی»(۲)رسیده است.

کسی که می‌خواهد شاهد و گواه بر امت در روز قیامت باشد باید از اعمال آنها از راه غیب در هر دو عالم مطلع باشد.

آیه دوم

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً (بقره: ۱۴۳)

همان‌گونه (که قبله شـما، یک قبله میانه است) شـما را نیز، امت میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط وتفریط) ؛ تا بر مردم گواه باشید؛ وپیامبر هم بر شما گواه است.

اسماعیل حقی در تفسیر «روح البیان» در ذیل آیه فوق می‌گوید:

و معنای گواهی پیامبر (ص) آگاهی او از رتبه هر متدین به دین او و

۱- الفتوحات الإلهیهٔ، ج۳، ص۴۴۳.

۲- روح المعانی، ج۲۲، ص۴۵.

ص:۹۶

میزان دستیابی او به حقیقت دین و میزان حجابش از کمال دینش محجوب است، پس او گناهان مردم و حقیقت ایمان و اعمال و حسنات و سیئات و اخلاص و نفاق آنان و امور دیگرشان را به نور حق می‌داند.(۱)

ابن الحاج و قسطلانی درباره این آیه آورده‌اند:

لا فرق بین موته و حیاته فی مشاهدته لأمته و معرفته بأحوالهم و نیّاتهم و عزائمهم و خواطرهم، و ذلک عنده جلی لا خفاء به.(۲)

فرقی بین موت و حیات حضرت نیست در اینکه امتش را مشاهده می‌کند و به احوال و نیات و قصدها و خاطره‌های [ذهنی و قلبی] آنان آگاهی دارد، و این نزد او آشکار است و خفایی در آن نیست.

قرطبی می گوید:

فامّا الشهادهٔ فصفهٔ سمّی حاملها بالشاهد و یبالغ بشهید. و للشهادهٔ ثلاثهٔ شروط لاتتم الاّ باتمامها، و هی: الحضور و الوعی و الأداء.(۳)

اما شهادت پس صفتی است که متحمل آن را شاهد گویند و با شهید مبالغه می‌شود. و برای شهادت سه شرط است که تمام نمی گردد، مگر به آنها: حضور، تحمل و اداء.

ابوالقاسم قشیری در معنا و تفسیر آیه می گوید:

۱- روح البیان، اسماعیل حقی، ج۱، ص۲۴۸.

۲- المدخل، ابن الحاج، ج۱، ص۲۵۲؛ المواهب اللدنیهٔ، با شرح زرقانی، ج۸، ص۳۴۸.

۳- التذکرهٔ، محمد بن احمد قرطبی، ص۱۸۳.

ص:۹۷

ومعنی الشاهد الحاضر، فکلّ ما هو حاضر قلبک فهو شاهدک.(۱)

و معنای شاهد حاضر است، پس هر آنچه که در قلب تو حاضر است او شاهد توست.

از کلام قشیری استفاده می‌شود اولیا در عالم برزخ حاضر و شاهد دنیا بوده و در بین مردمند؛ زیرا معنای شاهد بودن پیامبر (ص) و دیگر شاهدان را به معنای حضور گرفت که نزد مردم حاضر می‌باشند تا صحنهٔ اعمال آنان را مشاهده کرده و گواهی دهند.

آیه سوم

خداوند متعال می‌فرماید:

فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً (نساء: ۴۱)

حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد وگواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، وتو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟

۳. از سعید بن مسیب نقل شده که می گفت:

لیس من یوم الاّ ـ تعرض علی النبی (ص) امته غدوهٔ و عشیهٔ، فیعرفهم بسیماهم و اعمالهم، فلذلک یشهد علیهم، یقول الله تبارک و تعالی: فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً (رحمهما الله) .(۲)

هیچ روزی نیست جز آنکه صبح و شام امت پیامبر (ص) بر او عرضه می گردد، و آنان را با سیما و اعمالشان می‌شناسد، و لذا برای آنان

۱- الرسالهٔ القشیریهٔ، ص۴۷.

۲- الجامع الاحکام القرآن، قرطبی، ج۵، ص۱۹۸؛ التذکرهٔ، ص۳۳۹.

ص:۹۸

گواهی می‌دهد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: (پس چگونه است هرگاه از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر همه آنان گواه کنیم) .

ابن کثیر بعد از نقل این حدیث از سعید بن مسیب می گوید:

وقد قبله القرطبی فقال بعد ایراده: قد تقدّم انّ الأعمال تعرض علی الله کل یوم اثنین و خمیس، و علی الأنبیاء و الآباء و الأمهات یوم الجمعهٔ. قال: و لا تعارض؛ فانّه یحتمل ان یخص نبیّنا بما یعرض علیه کل یوم و یوم الجمعهٔ مع الأنبیاء علیه و علیهم افضل الصلاهٔ و السلام.(۱)

قرطبی آن را پذیرفته و بعد از ذکر آن گفته: مقدم شد که اعمال بر خداوند هر روز دوشنبه و پنج شنبه و بر انبیا و پدران و مادران روز جمعه عرضه می‌شود. او می گوید: و تعارضی بین آنها نیست؛ زیرا محتمل است که به‌طور خصوصی هر روز بر پیامبر ما عرضه می‌شود و روز جمعه با دیگر انبیا بر آنان عرضه می گردد (بر او و بر آنان بهترین درود و سلام باد) .

آیه چهارم

نیز می‌فرماید:

وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ (توبه:۱۰۵)

بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۹۹.

ص:۹۹

مطابق این آیه رسول خدا (ص) و مومنان از اعمال انسان‌ها تا روز قیامت مطلعند. گرچه از دنیا رحلت کرده‌اند.

آیه پنجم

با جمع بین آیاتی می‌توان علم غیب اولیای الهی را در عالم برزخ اثبات نمود:

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ (آل عمران: ۱۰۵)

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، ونزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

وَ مَنْ یُطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً (نساء: ۶۹)

وکسی که خدا وپیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) ، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران وصدّیقان وشهدا وصالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند.

وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ (حدید: ۴)

وهر جا باشید او با شما است.

فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ (بقره: ۱۱۵)

وبه هر سو رو کنید، خدا آنجاست.

ص:۱۰۰

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق: ۱۶)

وما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.

يَعْلَمُ خائِنَةَ الأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ (غافر: ۱۹)

او چشم‌هایی را که به خیانت می گردد وآنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

از مجموعه این آیات استفاده می‌شود که اولیای الهی در عالم برزخ به همه عالم احاطه غیبی دارند همان‌گونه که خداوند بالاصاله چنین احاطه‌ای دارد؛ زیرا طبق این آیه اولیا نمرده‌اند. لذا همان‌گونه که در حال حیات علم غیب دارند بعد مرگ نیز این اثر و آثار را که از آن جمله سلطه غیبی است، دارند.

با قیاس اولویت نیز می‌توان آیه شهدا را بر پیامبر (ص) تعمیم داد؛ زیرا حضرت (ص) از شهدا برتر است، ولذا به طریق اولی دارای علم غیب می‌باشد.

علم غیب اولیا در روایات

۱. به سند صحیح از عبدالله بن مسعود نقل شده که پیامبر (ص) فرمود:

حیاتی خیر لکم تُحْدِّثون و یُحدِّث لکم، و وفاتی خیر لکم تعرض علیّ اعمالکم، فما رأیت من خیر حمدت الله علیه، و مارأیت من شرّ استغفرت الله لکم.(۱)

زنده بودن من برای شما خیر است، سخن می گویید و با شما سخن

۱- مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۴.

ص:۱۰۱

(وحی) گفته می‌شود. و مرگ من نیز برای شما خیر است، چرا که اعمال شما بر من عرضه می‌شود، آنچه از خیر را در آن مشاهده کنم خدا را شکر می کنم، و آنچه از شرّ ببینم از خداوند برای شما طلب مغفرت می‌نمایم.

عده‌ای از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده و یا تصحیح نموده‌اند؛ از قبیل:

الف) حافظ عراقی در کتاب «طرح التثریب» .(۱)او بعد از نقل حدیث می گوید: سند آن خوب است.

ب) هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» ؛(۲)او بعد از نقل حدیث می گوید: «رواه البزار و رجاله رجال الصحیح» ؛ «بزار آن را نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است» .

ج) سیوطی در کتاب «الخصائص الکبری» می گوید: «سنده صحیح» (۳)؛ «سند آن صحیح است» .

د) حافظ ابن حجر عسقلانی.(۴)

ه) بزار نیز این حدیث را در مسندش با سند صحیح نقل کرده است.(۵)

و) حسن بن علی سقاف شافعی.(۶)

۱- طرح التثریب، ج۳، ص۲۹۷.

۲- مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۴.

۳- الخصائص الکبری، ج۲، ص ۲۸۱.

۴- فتح الباری، ج۱۱، ص۳۸۵.

۵- همان؛ کشف الاستار عن زوائد البزار، ج۱، ص۳۹۷.

۶- الاغاثهٔ بادلهٔ الاستغاثهٔ، ص۱۳.

ص:۱۰۲

ز) حافظ سید احمد بن صدیق غماری در کتاب «الاکتفاء بتخریج احادیث الشفاء» .(۱)

او می گوید:

قلت: و هو اسناد صحیح و رجاله رجال الصحیح، و حدیث بکر بن عبدالله المُزنی رواه ابن سعد فی الطبقات. قال: اخبرنا یونس بن محمّد المؤدب، ثنا حمّاد بن زید، عن غالب، عن بکر بن عبدالله، عن النبی (ص) به مثل لفظ ابن مسعود. و هذا سند علی شرط البخاری و مسلم، فهو مرسل صحیح، و له طریق آخر رواه الحارث بن ابی اسامهٔ فی مسنده.

می گویم: سند آن صحیح و رجال آن رجال صحیح است، و حدیث بکر بن عبدالله مزنی را ابن سعد در (الطبقات) نقل کرده و گفته: خبر داد ما را یونس بن محمّد مؤدب، حدیث کرد ما را حماد بن زید، از غالب، از بکر بن عبدالله، از پیامبر (ص) به آن مثل لفظ ابن‌مسعود. و این سند بر شرط بخاری و مسلم بوده و حدیث مرسل صحیح است، و طریق دیگری دارد که آن را حارث بن ابی‌اسلمه در مسندش نقل کرده است.

۲. بخاری به طور مختصر و طبرانی به‌طور مفصّل از انس نقل کرده که گفت:

لما انکشف الناس یوم الیمامهٔ قلت لثابت بن قیس: الا تری یا عمّ و وجدته یتحنّط. فقال: ما هکذا کنّا نقاتل مع رسول الله (ص) ، بئس ما عوّدتم أقرانکم. اللهم انّی ابرأ الیک ممّا جاء به هؤلاء و

۱- الاکتفاء بتخریج احادیث الشفاء، ص۱۷.

ص:۱۰۳

ممّا صنع هؤلاء، ثم قاتل حتّی قتل. و کان علیه درع نفیسهٔ، فمّر به رجل مسلم فاخذها.

بینما رجل من المسلمین نائم اتاه ثابت فی منامه فقال: انّی اوصیک بوصیهٔ، فایّاک ان‌تقول هذا حلم فتضیّعه؛ انّی لمّا قتلت اخذ درعی فلان، و منزله فی اقصی الناس، و عند خبائه فرس تستنّ، و قد کفأ علی الدرع برمهٔ و فوقها رحل، فأت خالداً فمره فلیأخذها، ولیقل لابی‌بکر: انّ علیّ الدین کذا و کذا، و فلان عتیق. فاستیقظ الرجل فأتی خالداً فاخبره، فبعث إلی الدرع فأتی بها علی ما وصف، فحدّث ابابکر رؤیاه، فاجاز وصیته.(۱)

چون در روز یمامه لشکر متوقف شد به ثابت بن قیس گفتم: آیا نمی‌بینی ای عمو، او را دیدم که حنوط می‌مالد. او گفت: هنگامی که با رسول خدا (ص) بودیم این‌گونه نمی‌جنگیدیم. با اقران خود بد جور مقابله می‌کنید. بار الها من به تو پناه می‌برم از آنچه که اینها به‌جاآورده و انجام می‌دهند. آن‌گاه جنگید تا کشته شد. او زرهی نفیس داشت مسلمانی از بالای سرش گذشت و آن را برداشت. یکی از مسلمانان در خواب بود ثابت به خوابش آمد و به او گفت: من تو را به کاری وصیت می‌کنم و مبادا بگویی این خواب است و به آن عمل نکنی. من چون به قتل رسیدم زره مرا فلانی برداشت که منزلش دورترین منزل‌هاست، و کنار سایبان او اسبی است که رفت‌وآمد می‌کند، و بر روی زره ظرفی سنگی است و روی آن

۱- صحیح بخاری، ح ۲۸۴۵؛ المعجم الکبیر، ح ۱۳۲۰.

ص:۱۰۴

اساس سفر. نزد خالد برو و بگو آن را از او بگیرد. و به ابوبکر بگو: فلان مقدار دین بدهکارم، و فلان چیز قیمتی دارم. آن مرد بیدار شد و به سراغ خالد آمد و به او خبر داد. او کسی را به سوی درع فرستاد و آن را آن‌گونه که گفته بود یافت. و خوابش را به ابوبکر نقل کرد، و او به وصیتش عمل نمود.

از این حدیث استفاده می‌شود اولیا در عالم برزخ از آنچه در این دنیا می‌گذرد آگاهند.

۴. طبرانی از ابوالدرداء نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

لیس من عبد یصلّی علی إلاّ بلغنی صوته حیث کان. قلنا: و بعد وفاتک؟ قال: و بعد وفاتی، انّ الله حرّم علی الأرض ان تأکل اجساد الأنبیاء.(۱)

هر بنده‌ای که بر من درود فرستد صدایش به من می‌رسد هر کجا که باشد. عرض کردم: حتی بعد از وفات شما؟ فرمود: حتی بعد از وفاتم. همانا خداوند بر زمین حرام کرده که اجساد انبیا را نابود سازند.

علم غیب اولیا در عالم برزخ از دیدگاه علمای اهل سنت

۱. قاضی تقی الدین سبکی می‌گوید:

حیاة الانبیاء و الشهدا، فی القبر کحیاتهم فی الدنیا. . . و امّا الادراکات کالعلم و السماع فلا شک انّ ذلک ثابت لهم و لسائر الموتی.(۲)

زندگی اموات و شهیدان در قبر همانند زندگی دنیایی است. . . اما

۱- جلاء الافهام، ابن قیم جوزیه، ص۶۳.

۲- الحاوی للفتاوی، ج۲، ص۱۵۲.

ص:۱۰۵

ادراکات همچون علم و شنیدن، شکی نیست که برای آنان و دیگر مردگان ثابت است.

۲. ابن الحاج می گوید:

لا فرق بین موته و حیاته فی مشاهدته لأمته و معرفته بأحوالهم و نیّاتهم و عزائمهم و خواطرهم، و ذلک عنده جلی لا خفاء به.(۱)

فرقی بین مرگ او و حیاتش در مشاهده امتش و معرفت به احوال و نیات و قصدها و خاطره‌های آنها نیست. و این امور نزد او آشکار است و خفایی به آن نمی‌باشد.

۳. یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی شافعی از قضات فلسطین می گوید:

انّ المسلمین. . . من اهل السنهٔ و الجماعهٔ و هم جمهور الأمهٔ المحمّدیهٔ یعتقدون فیه (ص) : انّه یعلم الغیب، و یعطی و یمنع، و یقضی حوائج السائلین، و یفرج کربات المکروبین. . . .(۲)

همانا مسلمانان. . . از اهل سنت و جماعت که جمهور امت محمدیه‌اند درباره آن حضرت (ص) اعتقاد دارند که او علم غیب می‌داند و عطا می کند و منع می‌نماید، و حوائج سؤال‌کنندگان را برآورده می کند، و گرفتاری گرفتاران را برطرف می‌نماید. . . .

۴. قاضی شوکانی می گوید:

وذهب جماعهٔ من المحققین الی انّ رسول الله (ص) حی بعد وفاته، و انّه یسّر بطاعات امّته، و انّ الانبیاء لایبلون، مع انّ مطلق

۱- المدخل، ابن الحاج، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- شواهد الحق فی الاستغاثهٔ بسید الخلق، ص ۳۵۵.

ص:۱۰۶

الادراک کالعلم و السماع ثابت لسائر الموتی. (۱)

و جماعتی از محققان عقیده دارند که رسول خدا (ص) بعد از وفاتش زنده است، و او به جهت طاعات امتش مسرور می گردد، و اینکه انبیا نابود نمی‌شوند، با اینکه مطلق ادراک همچون علم و شنیدن برای دیگر مرده‌ها نیز ثابت است.

۵. شیخ محمد عبدالحکیم شرف در مورد حدیث بخاری که به سندش از عبدالله بن مسعود نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

فاذا صلّی احدکم فلیقل: التحیات لله الصلوات و الطیبات، السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته، السلام علینا و علی عبادالله الصالحین. فانکم اذا قلتموها اصابت کل عبد لله صالح فی السماء و الأرض.(۲)

هرگاه یکی از شما نماز گزارد پس بگوید: تحیات صلوات و طیبات برای خداست. سلام بر تو ای پیامبر و رحمت خدا و برکاتش، سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا. و چون شما این جملات را گفتید به هر بنده صالح خدا در آسمان و زمین می‌رسد.

می گوید:

فلنتأمل انّ المصلّی سواء کان فی الشرق أو الغرب، و کذا فی البرّ أو البحر، فی الأرض أو الفضاء، اینما صلّی فهو مأمور بان یقدم تحیات العبادات کلّها الی حضرهٔ العلی الأعلی جل شأنه، ثم یسلّم علی النبی المختار (ص) بصیغهٔ الخطاب و النداء. و

۱- نیل الاوطار، ج۳، ص۲۸۲.

۲- صحیح بخاری، ج۱، ص۱۱۵.

ص:۱۰۷

لاینبغی ان یظنّ انّ السـلام لایصل الی حضـرهٔ النبی الکریم (ص) ، و انّما نصلّی صورته المتخیلهٔ، فانّ سلامنا یصیب کل عبد لله صالح فی السماء و الأرض - کما رواه الامام البخاری - فیبلغ نبیّنا و حبیبنا (ص) بالطریق الاولی.(۱)

پس باید تأمل کنیم در اینکه نمازگزار چه در شرق باشد یا غرب، و چه در خشکی یا دریا، در زمین باشد یا فضا، هرجا نماز گزارد، پس او مأمور است که تمام تحیّات بندگان را به محضـر علی اعلی جلّشأنه برساند، پس بر پیامبر مختار به صـیغه خطاب و ندا سـلام دهد. و سزاوار نیست که گمان شود اینکه سـلام به حضـرت پیامبر (ص) نمی‌رسد، و اینکه ما درود می‌فرستیم بر صورت تخیّلی او؛ زیرا سـلام ما به هر بنده صالح خدا در آسمان و زمین می‌رسد - آن‌گونه که امام بخاری روایت کرده - پس به پیامبر (ص) و حبیب ما به طریق اولی می‌رسد.

۶. بدر الدین محمود عینی در شرح حدیث مذکور می‌گوید:

فان قلت: ما الحکمهٔ فی العدول عن الغیبهٔ إلی الخطاب فی قوله: (علیک أیها النبی) ، مع انّ لفظ الغیبهٔ هو الذی یقتضـیه السیاق. قلت: اجاب الطیبی بما محصله: نحن نتبع لفظ الرسول بعینه الذی علّمه للصحابهٔ.

ویحتمل علی طریقهٔ اهل العرفان: انّ المصـلّین لما اسـتفتحوا باب الملکوت بالتحیات اذن لهم بالدخول فی حریم الحی الذی لایموت، فقرت اعینهم بالمناجاهٔ، فنبهوا علی انّ ذلک بواسطهٔ نبی

۱- من عقائد اهل السنهٔ، عبدالحکیم شرف، ص۳۲۷.

ص:۱۰۸

الرحمهٔ و برکهٔ متابعته، فاذا التفتوا فاذا الحبیب فی حرم الحبیب حاضر، فأقبلوا قائلین: السلام علیك ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته.(۱)

پس اگر بگویی: چیست حکمت در عدول از غیبت به خطاب در گفته او: (بر تو ای پیامبر (ص)) ، با اینکه مقتضای سیاق لفظ غیبت است. در جواب می گوییم: طیبی از آن جواب داده به چیزی که محصل آن این است: ما پیروی از لفظ پیامبر می کنیم به طور معین، آن لفظی را که به صحابه تعلیم داده است.

و احتمال می‌رود بر طریق عرفان اینکه نمازگزاران چون باب ملکوت را با تحیّت‌ها باز کردند به آنها اجازه دخول در حریم زنده‌ای که مرگ ندارد داده می‌شود، و چشم‌های آنان با مناجات نورانی می گردد، و متنبه می‌شوند که این امر به واسطه پیامبر (ص) رحمت و برکت متابعت از اوست، و چون ملتفت می‌شوند پس ناگهان [مشاهده می کنند] که حبیب (ص) در حرم حبیب [خداوند] حاضر است. لذا روی می کنند به او در حالی که می گویند: سلام و رحمت خدا و برکاتش (بر تو ای پیامبر) باد.

۷. ابن قیم جوزیه در مورد علم برزخی اموات می گوید:

والسلف مجمعون علی هذا، و قد تواترت الآثار عنهم بانّ المیت یعرف زیارهٔ الحی و یستبشر به. (۲)

و سلف اجماع دارند بر این مطلب و آثار از آن به تواتر رسیده که میت از زیارت افراد زنده مطّلع گردیده و از آن خشنود می‌شود.

۱- عمدهٔ القاری، ج۶، ص۱۱۱.

۲- الروح، ص۴.

ص:۱۰۹

پاسخ به شبهات

اشاره

بعد از پایان بحث اینک به شبهات آن می‌پردازیم:

شبهه اول: اختصاص علم غیب به زمان حیات

اشاره

برخی گفته‌اند: خطابی که در تشهد آمده قابل استناد نیست؛ زیرا که مختص به زمان حیات پیامبر (ص) است، زیرا بعد از وفات آن حضرت صحابه خطاب را به غیبت تبدیل کرده و (السلام علی النبی) می گفته‌اند، آن‌گونه که از ابن مسعود نقل شده است.

پاسخ

ملا علی قاری در پاسخ به این اشکال می گوید:
واما قول ابن مسعود: (کنّا نقول فی حیاهٔ الرسول (ص) : (السلام علیک ایها النبی، فلما قبض قلنا: السلام علی النبی) ، فهو روایهٔ أبی‌عوانهٔ، و روایهٔ البخاری الاصح منها بینت انّ ذلک لیس من قول ابن مسعود؛ بل من فهم الراوی عنه، و لفظها: فلمّا قبض قلنا: السلام یعنی علی النبی. [لفظ یعنی دالّ علی انّه تفسیر من الرأی علی حسب فهمه]. فقوله: قلنا: السلام، یحتمل انّه اراد به: استمررنا به علی ما کنّا علیه فی حیاته، و یحتمل انّه اراد اعراضنا عن الخطاب، و اذا احتمل اللفظ لم یبق فیه دلالهٔ. کذا ذکره ابن حجر.(۱)
و اما قول ابن مسعود (ما در زمان پیامبر (ص) می گفتیم: سلام بر تو ای پیامبر (ص) ، و چون پیامبر (ص) رحلت نمود گفتیم: سلام بر پیامبر) ، این روایت ابوعوانه است، و روایت بخاری که صحیح‌تر از آن است بیان

۱- المرقاهٔ، ملاعلی قاری، ج۲، ص۳۳۲.

ص:۱۱۰

نموده که این از قول ابن مسعود نیست، بلکه از فهم راوی است، و لفظ آن این‌گونه است. (پس چون از دنیا رحلت کرد ما گفتیم: السلام) ، یعنی بر پیامبر، [لفظ (یعنی) دلالت می‌کند بر اینکه این کلام تفسیری است از راوی به حسب فهمش]. پس گفته او: (گفتیم ما: السلام) احتمال دارد که مقصود به آن این باشد که ما بر آنچه در زمان حیات پیامبر (ص) بودیم استمرار داریم. و نیز احتمال دارد که او اراده کرده اعراض ما را از خطاب، و چون در لفظ دو احتمال آمد دلالتش باقی نمی‌ماند. ابن حجر این‌گونه ذکر کرده است.

وانگهی این روایت تنها برداشت ابن مسعود است و کلام پیامبر (ص) نیست و لذا دیگر صحابه و نیز فقهای مذاهب اربعه آن را قبول نکرده و به آن فتوا نداده‌اند.

شبهه دوم: عدم خطاب به پیامبر (ص) در تشهد

اشاره

و نیز گفته شده: ما در تشهد که بر پیامبر (ص) سلام می‌دهیم خطاب به او نمی‌کنیم بلکه این کلمات را در حقیقت حکایت از واقعه معراج می‌نماییم، و لذا لازم نیست اعتقاد به حضور پیامبر (ص) داشته باشیم.

پاسخ

اولاً: اینکه صیغه خطاب در این گواهی در تشهد به عنوان حکایت از واقعه معراج است مبنی بر روایتی غیر مستند می‌باشد.

ثانیاً: در حدیث بخاری آمده بود که شما اگر چنین بگویید به هر بنده صالحی در آسمان و زمین می‌رسد. حال اگر تشهد و سلام در آن به نحو حکایت باشد معنایی برای رسیدن سلام به هر بنده صالحی نیست،

ص:۱۱۱

و لذا باید هر نمازگزاری سلام را به رسول خدا (ص) و بنده‌های صالح تقدیم کند، و این معنای انشاء سلام است.

علاء الدین حصکفی می گوید:

ویقصد بالفاظ التشهد معانیها مرادهً له علی وجه الإنشاء، کانّه یحیی الله تعالی و یسلّم علی نبیّه و علی نفسه و اولیائه، لاالإخبار عن ذلک. . . لا حکایهٔ سلام الله تعالی.(۱)

و قصد می‌شود به الفاظ تشهد معانی آن در حالی که اراده شده به آن وجه انشاء، گویا که خداوند متعال او را زنده کرده و سلام بر پیامبرش و بر خودش و اولیائش می‌فرستد، نه آنکه مقصود اخبار از آن باشد، و ما حکایت سلام خداوند متعال باشد.

شبهه سوم: علم غیب نداشتن میت

اشاره

گفته شده: پیامبر (ص) مرده و کسی که مرده چیزی از عالم دنیا که برای او غیب است نمی‌داند.

خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ ؛ «تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد!» (زمر: ۳۰)

پاسخ

این آیه اشاره دارد که پیامبر (ص) نیز از این دنیا می‌رود و مرگ بر او عارض می‌شود همان‌گونه که دیگران نیز از این دنیا رحلت می کنند.

محمّد بن علوی مالکی در پاسخ این اشکال می گوید:

. . . هذا الّذی یورد هذه الآیات فاته – إما قصداً أو جهلاً – ان ینبه

۱- الدر المختار، علاء الدین حصکفی، ج ۱، ص ۷۷.

ص:۱۱۲

الناس الی انّ هذا الآیات جاءت لتبین انّ محمداً (ص) یجری علیه ما یجری علی البشر من الموت وانّ الله هو الباقی الحی الّذی لایموت. . .(۱)

. . . کسی که این آیات را به عنوان ایراد ذکر کرده، عمداً یا جهلاً نمی‌خواهد مردم را آگاه سازد که این‌گونه آیات بدین جهت آمده تا روشن کند که محمّد (ص) همانند سایر مردم از دنیا رحلت می‌کند وتنها کسی که باقی می‌ماند خدای حی است که در او مرگ راه ندارد. . .

وی همچنین می‌گوید:

. . . انّما جائت لتصحیح مفهوم شائع وتصور باطل فی العقول الجاهلیة، حیث انّهم یربطون بین الکمالات الانسانیة والفضائل البشریة الّتی یتصف بها الرجل وبین الحیاة؛ اذ یعتقدون انّ الرجل اذا مات انتهی فضله وکماله وماتت معه مزیته وصار لاقیمة له ولا فضیلة، بل مات وماتت معه فضائله وخصاله، ومن هنا جاءت الآیات لتبین فساد هذا المعنی وبطلان ذلک التصور، جاءت لتقول لابی جهل وابی لهب وجماعة المشرکین ومن علی شاکلتهم انّ محمداً بشر ولیس بمخلّد علی وجه الارض، بل انّه سیجری علیه ما یجری علی عامة البشر، ولکن هذا لا ینقص کمالاته ولا یؤثر علی درجته ولا ینقص من مرتبته. . . (۲)

. . . آری این‌گونه آیات به جهت تصحیح مفهومی شایع وتصوری

۱- منهج السلف فی فهم النصوص، صص ۱۲۹و۱۳۰.

۲- همان.

ص:۱۱۳

باطل در عقول جاهلیت آمده است؛ زیرا آنان بین کمالات انسانی وفضایل بشری که فردی پیدا می کند وبین زنده بودن او ربط می‌دهند و می گویند که آن شخص تا زنده است این کمالات وفضایل را دارد وهنگامی که فوت کرد همه آنها تمام می‌شود وموجودی بی‌خاصیت خواهد شد وبا مرگش فضائل وکمالاتش دفن می‌شوند. بدین جهت این آیات برای کشاندن خطّ بطلان بر این گونه عقاید نازل شده تا به ابوجهل وابولهب وجماعت مشرکان وهمفکران آنها بگوید که محمّد بشری است که هرگز در روی زمین باقی نخواهد بود بلکه همان احکامی که بر دیگر افراد بشر وارد می‌شود بر او نیز وارد خواهد شد، ولی این احکام کمالات او را ناقص نخواهد کرد وبر درجه او تأثیر نخواهد گذاشت واز مرتبه او کم نخواهد نمود. . .

شبهه چهارم: نفی علم غیب برزخی از عزیر نبی

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ (بقره: ۲۵۹)

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی]ویران شده [عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف‌ها فرو ریخته بود،]و اجساد و استخوان‌های اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود [گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می کند؟ !]در این هنگام، [خدا او را یکصد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: چه‌قدر

ص:۱۱۴

درنگ کردی؟ گفت: یک روز؛ یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی!

گفته شده مطابق این آیه عزیر پیامبر (ص) که خبر از درنگ کردن در عالم دیگر به یک روز یا برخی از زمان روز داده اشتباه نموده است. اگر او علم غیب می‌دانست می‌بایست می گفت صد سال در عالم برزخ بوده است.

پاسخ

اولاً: این آیه و سؤال آن مربوط به بازگشت در این دنیاست که از او می‌پرسد چه قدر در عالم برزخ درنگ کردی؟ و او اشتباه جواب می‌دهد، ولی ممکن است تا در عالم برزخ بوده می‌دانسته که چقدر درنگ کرده است. و لذا آیه فوق از مورد بحث خارج است.

ثانیاً: ممکن است که مورد عزیر پیامبر (ع) خصوصیت داشته باشد، تا خداوند قدرتش را به او نشان دهد.

ثالثاً: در عالم مجردات زمان مطرح نیست؛ زیرا زمان مربوط به حرکت و تحول دنیوی است.

شبهه پنجم: نفی علم غیب از سوی پیامبران

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ (مائده: ۱۰۹)

[از] روزی [بترسید] که خداوند، پیامبران را جمع می کند، و به

ص:۱۱۵

آنها می‌گویند: [در برابر دعوت شما]، چه پاسخی به شما داده شد؟ ، می‌گویند: ما چیزی نمی‌دانیم؛ تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی.

گفته شده پیامبران بعد از مرگشان از آنچه در بین قومشان اتفاق افتاده اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند.

پاسخ

اولاً: مورد آیه مربوط به قیامت است. لذا از مورد بحث خارج می‌باشد.

ثانیاً: مقصود از لا ـ عِلْمَ لَنا نداشتن علم زائد بر آن چیزی است که خداوند می‌داند به قرینه ادامه آیه که فرمود: إِنَّکَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ ؛ «تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی» .

شبهه ششم: نفی علم غیب در مورد اصحاب کهف

اشاره

خداوند متعال درباره اصحاب کهف می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ بَعَثْناهُمْ لِیَتَسائَلُوا بَیْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالُوا رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ (کهف: ۱۹)

این‌گونه آنها را [از خواب] برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: چه مدّت خوابیدید؟ ! گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز! [و چون نتوانستند مدّت خوابشان را دقیقاً بدانند] گفتند: پروردگارتان از مدّت خوابتان آگاه‌تر است!

گفته شده مطابق این آیه خداوند متعال داناتر به غیب معرفی شده است.

ص:۱۱۶

پاسخ

اولاً ـ این آیه مربوط به دنیاست نه عالم برزخ و لـذا از مورد بحث خارج است، بلکه عرضه می‌دارد: تو خودت مراقب آنها بوده‌ای و می‌توانستی جلوی کار زشت آنها را بگیری.

ثانیاً: بحث علم غیب برزخی اولیا را با ادله قرآنی و حدیثی که از محکمات بود به اثبات رساندیم.

ثالثاً: عالم برزخ عالم مجردات است و زمان در آنجا مطرح نیست.

شبهه هفتم: مورد دیگر از نفی علم غیب دربارهٔ اصحاب کهف

اشاره

و نیز درباره اصحاب کهف می‌فرماید:

وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً * قُلِ اللهُ أَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (کهف: ۲۵ و ۲۶)

آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال]نیز [بر آن افزودند. بگو: خداوند از مدّت توقفشان آگاه‌تر است؛ غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست!

گفته شده مطابق این آیه علم غیب مخصوص به خدا دانسته شده است.

پاسخ

به قرینه لام در لَهُ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ اصل غیب مخصوص خداست و این منافات با غیب دانستن پیامبر (ص) و اولیا به اذن خداوند حتی در عالم برزخ ندارد؛ زیرا حیات برزخی به اثبات رسیده است.

ص:۱۱۷

خداوند متعال می‌فرماید:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ (جن: ۲۶ و ۲۷)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده.

شبهه هشتم: اعتراف پیامبر (ص) به نفی علم غیب

اشاره

شیخ عبدالعزیز بن باز در ردّ حیات برزخی و ارتباط دنیا با عالم برزخ به حدیث حوض تمسک کرده که از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

یذاد رجال یوم القیامهٔ عن حوضی فأقول: یا ربّ اصحابی، فیقال: انّک لاتدری ما احدثوا بعدک.(۱)

از مردانی در روز قیامت به جهت بهره بردن از حوضم گرفته می‌شود. عرض می‌کنم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند؟ خطاب می‌رسد: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند.

پاسخ

اولاً: حدیث فوق مربوط به قیامت است نه برزخ، و ممکن است که نفی علم به جهت ستارالعیوب بودن خدا در عالم قیامت باشد.

ثانیاً: حدیث فوق نفی علم از خصوص احداث در دین بعد از پیامبر (ص) می‌کند و اطلاق در نفی مطلق علم غیب ندارد.

ثالثاً: عبارت فوق به طور مجازی گفته شده و مقصود مذمت برخی از اصحاب است؛ خصوصاً آنکه این روایت مخالف با روایات

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج۱، صص۴۱۷ و ۴۱۸.

ص:۱۱۸

نص بر علم غیب پیامبر (ص) است.

شیخ محمّد عبدالحکیم شرف از علمای اهل سنت در توجیه این روایت و پاسخ از اینکه ممکن است این حدیث دلیل بر عدم علم غیب پیامبر (ص) در عالم دیگر باشد می گوید:

امّا ما ورد فی حدیث ابن عباس: انّ النبی (ص) قال: و انّه لیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول: اصحابی، فیقول: انک لاتدری ما احدثوا بعدک. رواه البخاری، فلایصح دلیلا علی نفی علمه (ص) بأحوالهم؛ اذ قد ورد فی صحیح مسلم فی باب اثبات حوض نبیّنا (ص) و صفاته: فیقال: اما شعرت ما عملوا بعدک؟ ؛ فإنّ الهمزهٔ للاستفهام الانکاری قد دخلت علی ما النافیهٔ فتفید ثبوت الشعور و العلم، و الواقعهٔ واحدهٔ فلابدّ من تقدیر الهمزهٔ الاستفهامیهٔ قبل قوله (ص) : (انک لاتدری. . .) للتوفیق بین الأحادیث، نعم لایکون له (ص) التفات إلی احوالهم لغلبهٔ الرحمهٔ، فیقول بعد التنبیه: سحقاً سحقاً.(۱)

اما آنچه از حدیث ابن عباس وارد شده: اینکه پیامبر (ص) فرمود: همانا مردانی از امتم را می‌آورند و به طرف دوزخ می‌برند، من می گویم: اینها اصحاب من هستند، خداوند می‌فرماید: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. این حدیث را بخاری نقل کرده ولی نمی‌تواند دلیل بر نفی علم پیامبر (ص) به احوال آنان باشد؛ زیرا در صحیح مسلم در باب اثبات حوض پیامبر (ص) و صفات آن چنین آمده است: (پس گفته می‌شود: آیا ندانستی که بعد از تو چه کردند؟) همانا همزه برای

۱- من عقائد اهل السنهٔ، ص۳۱۷.

ص:۱۱۹

استفهام انکاری است که بر (ما) نافیه داخل شده و افاده می‌کند ثبوت شعور و علم را، و واقعه (در دو روایت) یکی است، و لذا باید همزه استفهامی را قبل از گفته حضرت «انک لاتدری. . .» در تقدیر گرفت به جهت جمع بین احادیث. آری آن حضرت التفاتی به احوال آنان ندارد به جهت غلبه رحمت، و لذا بعد از اطلاع و آگاهی می‌گوید: نابود باد، نابود باد.

شبهه نهم: عدم احاطهٔ وجودی پیامبر (ص) در برزخ

اشاره

شیخ بن باز از مفتیان وهابی می‌گوید:

قد علم من الدین بالضرورة و بالأدلة الشرعیة انّ رسول الله (ص) لایوجد فی کل مکان، و انّما یوجد جسمه فی قبره فقط فی المدینة المنورة، اما روحه ففی الرفیق الأعلی فی الجنّة. . .(۱)

به ضرورت و ادله شرعی دانسته شده که رسول خدا (ص) در هر مکانی یافت نمی‌شود، بلکه جسم او تنها در قبرش در مدینه منوّره است، و روحش در رفیق اعلی در بهشت می‌باشد.

بنابراین کسی که در بهشت است، از عالم دنیا بی‌خبر است.

پاسخ

در بحث از حیات برزخی اولیا از ادله قرآنی و حدیثی ثابت کردیم که روح پیامبر (ص) در عالم برزخ تنها در بهشت نیست، بلکه به سوی خدا رجعت کرده و مطابق آیات قرآن، خداوند همه جا و نزد همه کس می‌باشد و از همه چیز آگاهی دارد.

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج۱، ص۴۰۸.

ص:۱۲۰

ص:۱۲۱

فصل دوم: سلطه غیبی اولیا

اشاره

ص:۱۲۲

ص:۱۲۳

فتاوای وهابیان

در فصل پیشین به بررسی علم غیب اولیا در دنیا و عالم برزخ پرداختیم اما یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین وهابیان و دیگر مذاهب اسلامی اعتقاد به سلطه غیبی اولیا و انجام کارهای خارق العاده خصوصاً برای اهل دنیا در عالم برزخ است. وهابیان کرامات و تصرفات غیبی اولیا را به‌ویژه پس از مرگ منکرند. و بدین جهت است که صدا زدن و درخواست حاجت از آنان را نه تنها جایز ندانسته بلکه شرک اکبر می‌دانند.

۱. ابن تیمیه - مؤسّس عقاید وهابیان - می‌گوید:

از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن وامثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد.(۱)

۱- الهدیّة السنیّة، ص ۴۰.

ص:۱۲۴

در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می گوید: «کسی که این‌گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می گردد» .(۱)

۲. شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید:

فمن قال من الناس فی ای بقعهٔ من بقاع الأرض: یا رسول الله! و یا نبی الله أو یا محمد اغثنی أو ادرکنی أو انصرنی أو اشفنی أو انصر امتک أو اشف مرض المسلمین أو اهد ضالتهم أو ما اشبه ذلک فقد جعله شریکاً لله فی العبادهٔ.(۲)

هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمّد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان مسلمانان را، هدایت کن گم‌شده مسلمانان را ومانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است.

در جایی دیگر می گوید:

ولا شک انّ المستغیثین بالنبی (ص) أو بغیره من الأولیاء والأنبیاء أو الجن انما فعلوا ذلک معتقدین انهم یسمعون دعاءهم ویقضون حاجتهم، وانهم یعلمون احوالهم، وهذه انواع من الشرک الأکبر؛ لانّ الغیب لا یعلمه إلاّ الله عزوجل، ولانّ الاموات قد انقطعت اعمالهم و تصرفاتهم فی عالم الدنیا.(۳)

شکّی نیست که استغاثه‌کنندگان به پیامبر (ص) ، اولیا، انبیا، ملائکه یا جنّ، این عمل را به این اعتقاد انجام می‌دهند که آنان دعایشان را

۱- زیارهٔ القبور، صص۱۷ و ۱۸.

۲- مجموع فتاوی بن باز، ج۲، ص۵۴۹.

۳- همان، ص۵۵۲.

ص:۱۲۵

شنیـده واز احوالشان اطلاع دارند وحاجتشان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شـرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. ونیز اموات؛ چه انبیا وچه غیر انبیا اعمال وتصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است.

همچنین می گوید:

وامّا دعاء المیت و الاسـتغاثهٔ به وطلب المدد منه، فکل ذلک من الشـرک الاکبر، و هو من عمل عباد الاوثان فی عهد النبی (ص) . . . (۱).

و امّا صـدا زدن میّت واسـتغاثه به او وطلب مـدد از او، همه از انواع شـرک اکبر واز عمل عبادت‌کنندگان بت‌ها در عهد پیامبر (ص) است. . . .

در این فتـاوا گرچه درخواست کمـک از اولیـا باطـل شـمرده شـده، ولی از آن جهت است که وهابیان معتقدنـد خیرات از مرده‌ها به زنده‌ها نمی‌رسد، همان‌گونه که بن باز به صراحت در فتوای اولش به آن اشاره کرده است.

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج۲، ص۷۴۶.

ص:۱۲۶

ص:۱۲۷

توجّه به باطن

اشاره

انسان از دو حقیقت به نام تن و روان آفریده شده است؛ به عبارت دیگر، انسانیّتِ انسان، منحصر به جسم و تن نیست، بلکه باطن و جانی دارد که واقعیّت او را تشکیل می‌دهد و اگر بر سر راه تکامل انسان، از نظر جسم و ماده محدودیت‌هایی وجود دارد، سر راه تکاملش از نظر روح و معنا چنین محدودیّتی نیست، بلکه او از این نظر آمادگی بیشتری برای ترقی و تعالی دارد؛ چه بسا در پرتو اطاعت خدا و پیمودن راه حق می‌تواند قلّه‌های بس بلندی را فتح و تسخیر کند. هرگاه انسان از شدّت‌توجه‌اش به امور مادّی و لذایذ جسمانی بکاهد و به درون‌گرایی و اصلاح باطن‌بپردازد، در این موقع می‌توانـد نیروهای نهفته باطنی خویش را آشکار سازد و بر قدرت و توانایی‌اش بیفزاید.

اثر بندگی خدا

از نظر آیین اسلام انسان دو نوع زندگی دارد: ظاهری و معنوی.

«حیات ظاهری» همان زندگی طبیعی است که تمام بشر را در بر می‌گیرد و اسلام برای جلوگیری از هر نوع افراط و تفریط، برنامه خاصی

ص:۱۲۸

برای این نوع زندگی تنظیم کرده است. برنامه اسلام، علاوه بر اینکه بهزیستی انسان را در جهان ماده فراهم می‌سازد، راه را برای تحقّق حیات معنوی نیز هموار می کند.

«حیات معنوی» از اعمال و نیت‌های انسان سرچشمه می گیرد و چنین حیاتی، سعادت و خوش‌بختی یا شقاوت و بدبختی را در پی‌دارد. بنابراین، حرکات و رفتار و کردار بشر، سازنده حیات معنوی و پدید آورنده قدرت روحی است که نتیجه آن سعادت و تعالی انسان و یا شقاوت و بدبختی اوست.

در پسِ پرده زندگی ظاهری، واقعیتی زنده و حیاتی معنوی نهفته که سرچشمه تمام خوش‌بختی‌ها می‌باشد و آن، «ولایت» است که در افراد انسان به طور متفاوت پدید می‌آید و مبدأ یک سلسله آثار شگرف می گردد. «اطاعتِ خدا» مایه «قرب الهی» و مخالفت با دستورهایش سبب دوری از او می‌شود.

قرب الهی

مقصود از قرب و تقرّب الهی، نزدیکی از نظر مکان نیست، زیرا خداوند جهان، جسم و جسمانی نبوده و دارای مکان نیست؛ تا بنده‌ای از نظر مکان به او نزدیک‌تر گردد. اما در عین حال او به ما، از خود ما نزدیک‌تر است.

همان گونه که خداوند می‌فرماید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ؛ «ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم» . (ق: ۱۶)

ممکن است سؤال شود: اگر خدا مکان ندارد و چنین تقرّبی

ص:۱۲۹

ممکن نیست، پس مقصود از قرب الهی و نزدیکی بنده به خدا چیست؟

در پاسخ باید گفت: خداوند جهان، کمال مطلق و نامحدود است و پویندگان راه عبودیت و بندگی در پرتو کمالاتی که از این راه به دست می‌آورند، سرانجام حائز کمال می‌شوند و از دیگران، که فاقد این نوع کمال‌اند، مقرّب‌تر و نزدیک‌تر به خدای تعالی می‌گردند.

در جهان آفرینش هرکسی به تناسب کمال وجود خویش، قربی به ذات پروردگار دارد پس هر فردی که از نظر وجود کامل‌تر باشد به ذات الهی که کمال محض و نامتناهی است، مقرّب‌تر و نزدیک‌تر خواهد بود.

وقتی می‌گوییم: خداوند کمال مطلق و نامتناهی است، مقصود از آن، صفات جمال خدا از قبیل: علم، قدرت، حیات و اراده است. هرگاه بنده‌ای در پرتو پیمودن راه اطاعت، گام در درجات کمال می‌گذارد و از نردبان کمال بالا می‌رود، مقصود این است که کمال وجودی بیشتر، علم و قدرتی زیادتر، اراده‌ای نافذتر و حیاتی جاودانه‌تر یافته است. در این‌صورت می‌تواند از فرشته بالاتر رفته و از کمالات بشری بهره‌مند گردد.

پیامبر گرامی (ص) در ضمن حدیثی به مقامات بلند سالکان راه حقّ و پویندگان راه عبودیّت و بندگی اشاره نموده، سخن پروردگار را چنین نقل می‌فرماید:

ما تقرّب إليّ عبد بشيء أحبّ إليّ ممّا افترضت عليه و إنّه ليتقرّب إليّ بالنافلة حتّى أحبّه، فإذا أحببتُه كنت سمعه الذى

ص:۱۳۰

یسمع به و بصره الذی ینطق به ویده التی یبطش بها، إن دعانی أجبته، و إن سألنی أعطیته.(۱)

هیچ بنده‌ای با کاری به من تقرّب نجسته که محبوب‌تر از انجام فرایض بوده باشد. بنده من با بجای آوردن نمازهای نافله آن چنان به من نزدیک می‌شود که او را دوست می‌دارم. وقتی او محبوب من، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود. و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند. و زبان او می گردم که با آن سخن می گوید. و دست او می‌شوم که با آن حمله می کند. هرگاه مرا بخواند اجابت می کنم و اگر چیزی از من بخواهد می‌بخشم.

در سایه اطاعت از خدا قدرت درونی انسان به حدّی می‌رسد که با قدرت الهی صداهایی را می‌شنود که با نیروی عادی قادر به شنیدن آن نیست. صور و اشباحی را می‌بیند که دیدگان عادی را یارای دیدن آنها نیست. مقصود از اینکه خداوند چشم و گوش او می گردد، آن است که دیده‌اش در پرتو قدرت الهی نافذتر و گوشش شنواتر و قدرتش گسترده می گردد.

در مصباح الشریعه آمده است:

العبودیهٔ جوهرهٔ کنهها الربوبیهٔ.(۲)

بندگی و پیمودن راه قرب به خدا، گوهری است که نتیجه آن خداوندگاری و کسب قدرت و توانایی بیشتر است.

در این جمله مقصود از «ربوبیّت» خدایی کردن نیست، زیرا هیچ گاه

۱- کافی، ج۲، ص۳۵۲.

۲- مصباح الشریعه، حدیث اوّل.

ص:۱۳۱

بشر نمی‌تواند از حدود امکانی تجاوز کند، بلکه مقصود از، «خداوندگاری» کسب کمالات بیشتر و قدرت و نیروهای بالاتراست.

آثار قرب الهی

اشاره

قرب الهی آثار فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. تسلط بر نفس

خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ ؛ «نماز انسان را از بدی‌ها و منکرها باز می‌دارد» . (عنکبوت: ۴۵)

و نیز می‌فرماید:

کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (بقره: ۱۸۳)

روزه را بر شما بسان پیشینیان واجب کردیم تا پرهیزگار شوید.

خداوند در این آیات به روشنی بیان می کند که نماز و روزه که عامل قرب به حق است سبب تسلط انسان بر نفس خویش در برابر وساوس شیطان و گناهان می گردد.

۲. بینش خاص

از مزایای قرب الهی این است که انسان در سایه صفا و روشنایی دل، بینش خاصّی پیدا می کند که با آن حقّ و باطل را به روشنی تشخیص می‌دهد و هرگز گمراه نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

ص:۱۳۲

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً (انفال: ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پرهیزکار باشید خدا به شما نیرویی می‌بخشد که با آن، حقّ و باطل را به خوبی تشخیص می‌دهید.

مقصود از «فرقان» بینش خاصّی است که سبب می‌گردد انسان حقّ و باطل را خوب‌بشناسد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا (عنکبوت: ۶۹)

کسانی که در راه ما سعی و کوشش کنند، آنان را به راه‌های خویش رهبری می‌کنیم.

و نیز می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ (حدید: ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت با خدا بپرهیزید و به پیامبر او ایمان بیاورید. [خداوند] دو سهم از رحمت خویش را به شما می‌دهد و برای شما نوری قرار می‌دهد که با آن راه بروید.

۳. نفی خواطر

پویندگان راه عبودیّت به واسطه تکامل و قدرتی که در سایه بندگی می‌یابند بر تمام اندیشه‌های پراکنده خود مسلط می‌شوند و در حال عبادت آن‌چنان تمرکز فکری و حضور قلب دارند که از غیر خدا غافل می‌شوند و غرق جمال و کمال خدا می‌گردند. ابوعلی سینا می‌گوید:

ص:۱۳۳

عبادت، نوعی ورزش برای قوای فکری است که بر اثر تکرار و عادت به حضور در محضر خدا، فکر را از توجه به مسائلی مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصورات ملکوتی می کشاند. قوای فکری تسلیم باطن و فطرت خداجوی انسان می گردد و مطیع او می شوند.(۱)

۴. تصرف در جهان طبیعت

در پرتو عبادت و قرب الهی، نه‌تنها حوزه بدن تحت فرمان انسان قرار می گیرد، بلکه جهان طبیعت مطیع انسان می گردد و به اذنِ پروردگارِ جهان در پرتو نیرو و قدرتی که از تقرب به خدا کسب نموده است، در طبیعت تصرف می کند و مبدأ یک سلسله معجزه‌ها و کرامات می‌شود و در حقیقت، قدرت بر تصرف و تسلط بر تکوین می‌یابد.

امور خارق العاده از انبیا

از انسان افعال بسیاری سر می‌زند که برخی از آنها عادی و برخی نیز بر خلاف عادت است و از آن به خرق العاده و معجزه تعبیر می‌شود.

فخر رازی درباره انواع خارق عادت و اینکه به دست کدامین مدعی صورت می‌پذیرد می گوید:

۱. ادعاء الالهیهٔ. و جوز اصحابنا ظهور خوارق العادات علی یده من غیر معارضهٔ، کما نقل انّ فرعون کان یدعی الالهیهٔ و کانت تظهر خوارق العادات علی یده، و کما نقل ذلک أیضاً فی حق الدجال. قال اصحابنا: و انّما جاز ذلک لانّ شکله و خلقته تدل

۱- اشارات، ج۳، ص ۳۷۰.

ص:۱۳۴

علی کذبه. فظهور الخوارق علی یده لایفضی إلی التلبیس.

۲. ادعاء النبوۀ، فان کان صادقاً وجب ظهور الخوارق علی یده و هذا متفق علیه بین کل من اقرّ بصحۀ نبوۀ الأنبیاء.

وان کان کاذباً فی دعواه لم یجز ظهور الخوارق علی یده، و بتقدیر ان تظهر وجب حصول المعارضۀ.

۳. و هو ادعاء الولایۀ، و القائلون بکرامات الأولیاء اختلفوا فی انّه هل یجوز ان یدعی الکرامات، ثم انّها تحصل علی وفق دعواه أم لا؟

وهو ادعاء السحر و طاعۀ الشیطان. فعند اصحابنا یجوز ظهور خوارق العادات علی یده، و عند المعتزلۀ لایجوز.

۴. و هو ان تظهر خوارق العادات علی ید انسان من غیر شیء من الدعاوی، فذلک الانسان (الف) امّا ان یکون صالحاً مرضیاً عندالله و هو القول بکرامات الأولیاء. و قد اتفق اصحابنا علی جوازه، و انکرها المعتزلۀ الاّ ابا الحسین البصری و صاحبه محمود الخوارزمی.

(ب) . وأما ان یکون خبیثاً مذنباً و هو ان تظهر خوارق العادات علی بعض من کان مردوداً عن طاعۀ الله، فهذا هو المسمّی بالاستدراج.(۱)

۱. ادعای الوهیت، و اصحاب ما تجویز کرده‌اند ظهور خوارق عادات را بر دستان او بدون هیچ‌گونه معارضه‌ای، همان‌گونه که نقل شده اینکه فرعون ادعای الوهیت می‌کرد و امور خارق عادات به دستش

۱- التفسیر الکبیر، ج۲۱، ص۸۵.

ص:۱۳۵

ظاهر می‌شد. و همان‌گونه که این مطلب در حق دجال نقل شده است.

اصحاب ما گفته‌اند: این مطلب جایز است به جهت آنکه شکل و خلقت مدعی دلالت بر دروغ آن دارد. پس ظهور امور خارق العاده بر دست او به اشتباه نمی‌کشاند.

۲. ادعای نبوت، پس اگر راستگوست ظهور امور خارق العاده بر دستانش واجب است، و این امری است اتفاقی نزد هرکس که اقرار به صحت نبوت انبیا دارد.

و اگر در ادعایش دروغ می‌گوید ظهور امور خارق العاده بر دستانش جایز نمی‌باشد، و به فرض اینکه ظاهر گردد حصول معارضه واجب است.

۳. ادعای ولایت. و قائلین به کرامات اولیا اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا جایز است که او ادعای کرامت کند؟ و آیا کرامات بر وفق ادعایش حاصل می‌شود یا خیر؟

۴. ادعای سحر و اطاعت شیطان. پس نزد اصحاب ما ظهور امور خارق العاده بر دستان او جایز است، ولی نزد معتزله جایز نیست.

۵. امور خارق العاده به دست انسان ظاهر شود بدون هیچ‌گونه ادعایی پس این انسان (الف) یا این است که فرد صالح و مورد رضایت نزد خداست که چنین می‌کند این همان کرامات اولیاست. و اصحاب ما اتفاق بر جواز آن دارند، ولی معتزله آن را انکار کرده‌اند به جز ابوالحسین بصری و رفیقش محمود خوارزمی.

ص:۱۳۶

(ب) اینکه امور خارق العاده از برخی کسانی ظاهر می‌شود که خبیث و گناهکار بوده و از اطاعت خدا دور بوده‌اند، و این آن چیزی است که آن را «استدراج» نامیده‌اند.

بر اساس گفته فخر رازی در این گفتار، از نظر اهل سنت صدور کرامات از اولیا ممکن است.

قرآن و تصرفات غیبی اولیای الهی

اشاره

با مراجعه به قرآن می‌توان شواهدی بر ولایت تکوینی اولیا و تصرفات غیبی آنان اقامه نمود:

۱. تصرف غیبی حضرت یوسف (ع)

خداوند متعال از قول حضرت یوسف (ع) خطاب به برادرانش نقل می کند:

اذْهَبُوا بِقَمِيصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی يَأْتِ بَصِيراً (یوسف:۹۳)

بروید و پیراهنم را بر چهره پدرم بیفکنید تا او نعمت بینایی خود را بازیابد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

فَلَمَّا أنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً (یوسف: ۹۶)

هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت وی افکند، او بینایی خود را باز یافت.

از این آیه استفاده می‌شود اراده و خواست و قدرت روحی حضرت یوسف (ع) در بازگردانیدن بینایی پدر خویش، مؤثّر بوده است.

ص:۱۳۷

۲. تصرف غیبی حضرت موسی (ع)

خداوند متعال می‌فرماید:

وَإِذِ اسْتَسْقی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ (بقره: ۶۰)

به یاد آر هنگامی را که موسی برای قوم خود آب طلبید ما به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگی زند، ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون آمد همه بنی‌اسرائیل آبشخور خود را دانستند.

۳. تصرف غیبی آصف بن برخیا

می‌دانیم که حضرت سلیمان، ملکه سبا را احضار نمود، ولی پیش از آنکه وی به حضور سلیمان برسد، سلیمان در مجلس خود به حاضران فرمود:

یا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ (نمل:۳۸)

ای جمعیت! کدام‌یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد پیش از آنکه]بلقیس و همراهان [مطیعانه وارد شوند؟

یک نفر از حاضران در مجلس گفت:

أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِی أَمِینٌ (نمل: ۳۹)

پیش از آنکه تو از جای خود برخیزی من آن را می‌آورم و من بر این کار توانا و امینم.

فرد دیگری به نام «آصف بن برخیا» اعلام کرد که در یک چشم

ص:۱۳۸

به‌هم زدن می‌تواند آن را بیاورد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:
قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی (نمل: ۴۰)
کسی که نزد او دانشی از کتاب بود چنین گفت: پیش از آنکه تو چشم بر هم بزنی، من آن را در این مجلس حاضر می‌کنم. ناگهان سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید و گفت: این نعمتی است از جانب خدا بر من.

۴. تصرف غیبی حضرت مسیح (ع)

قرآن مجید بعضی از کارهای فوق العاده را به حضرت مسیح (ع) نسبت می‌دهد و این می‌رساند که همه آن کارها از نیروی باطنی و اراده خلاق او سرچشمه می‌گرفت؛ چنان‌که می‌فرماید:
أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللهِ وَ أُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَ الأَبْرَصَ وَ أُحْی الْمَوْتی بِإِذْنِ اللهِ (آل‌عمران:۴۹)
من برای شما از گل شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم که به اذن خدا پرنده می‌شود. کور مادرزاد و پیسی را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.

۵. تصرف غیبی پیامبر اسلام (ص)

اشاره

پیامبر اسلام (ص) از جمله اولیای الهی است که به جهت قرب تام به خداوند متعال مورد توجه ویژه و خاص خداوند قرار گرفته است.

ص:۱۳۹

ابوهریره از رسول خدا نقل کرده که فرمود:

بعثت بمفاتیح خزائن الأرض، فوضعت فی یدی.(۱)

من به کلیدهای خزینه‌های زمین مبعوث شدم و در دستان من قرار گرفت.

ابن قیم جوزیه بعد از نقل این حدیث از پیامبراکرم (ص) :

والله انّی لا اعطی احداً و لا اضع احداً، و انّما انا قاسم اضع حیث امرت.

به خدا سوگند! که من به کسی نمی‌دهم و از کسی منع نمی‌کنم، و فقط تقسیم کننده‌ام که هر جا دستور داده شوم می‌گذارم.

می‌گوید:

فهو متصرف فی تلک الخزائن بالأمر المحض تصرف العبد المحض الذی وظیفته تنفیذ اوامر سیده.(۲)

او در آن خزینه‌ها به امر محض تصرف می‌کند همانند بنده محض که وظیفه او پیاده کردن اوامر مولایش می‌باشد.

مناوی در شرح حدیث

«اعطیت مفاتیح خزائن الارض» می‌گوید:

أو المراد خزائن العالم بأسره یخرج لهم بقدر مایستحقون، فکما ظهر فی ذلک العالم فانّما یعطیه الذی بیده المفتاح باذن الفتاح، و کما اختص سبحانه بمفاتیح علم الغیب الکلّی فلایعلمها إلاّ هو، خصّ نبیه باعطاء مفاتیح خزائن المواهب، فلایخرج منها شیء إلاّ علی یده. (۳)

۱- صحیح مسلم، ج۱، ص۱۹۹.

۲- طرق الهجرتین، ابن قیم، ص۱۷.

۳- فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر، ج۱، ص۵۶۴.

ص:۱۴۰

یا مراد خزینه‌های تمام عالم است که (به وسیله پیامبر (ص)) برای مردم به مقدار استحقاقشان ظاهر کرد، پس همان‌گونه که در عالم خزائن ظاهر بود کسی که (پیامبر) به دستانش کلید است به اذن خدای فتاح همان را به کسی که خواست می‌دهد. همان‌گونه که اختصاص داد پیامبرش را به اعطای کلیدهای خزینه‌های نعمت‌ها، پس خارج نمی‌شود از آن عالم غیب چیزی مگر با دستان وی.

وی همچنین می‌گوید:

خیّره بین ان یکون نبیّاً عبداً أو نبیاً ملکاً، فاختار الأول و ترک التصرف فی خزائن الأرض، فعوض التصرف فی خزائن السماء بردّ الشمس بعد غروبها و شق القمر، و رجم النجوم، و اختراق السموات، و حبس المطر و ارساله، و ارسال الریاح و امساکها، و تظلیل الغمام، و غیر ذلک من الخوارج.(۱)

خداوند مخیّر ساخت او را بین اینکه پیامبر باشد و عبد یا پیامبر باشد و پادشاه، اولی را اختیار نمود و تصرف در خزینه‌های زمین را رها کرد، و در عوض تصرف در خزائن آسمان را اختیار کرد. از این رو، خورشید را بعد از غروبش ردّ نمود، و شقّ القمر کرد و ستاره‌ها را رجم نمود، و آسمان‌ها را پاره کرد، و باران را قطع و یا فرستاد، و بادها را فرستاد یا قطع نمود و ابرها را سایه خود قرار داد، و غیر این امور از اتفاقاتی که از او صادر شد.

ابونعیم از عبادهٔ بن صامت نقل کرده که گفت:

خرج علینا رسول الله (ص) فقال: انّ جبرائیل اتانی فبشرنی انّ الله

۱- فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر، ج ۱، ص۱۴۸.

ص:۱۴۱

امدنی بالملائکهٔ و آتانی النصر، و جعل بین یدی الرعب، و آتانی السلطان و الملک.(۱)

رسول خدا (ص) بر ما وارد شد و فرمود: همانا جبرئیل نزد من آمد و مرا بشارت داد که خداوند مرا به ملائکه مدد نموده و نصرت خواهد داد و رعب دشمن از من را قرار داده و به من سلطنت و حکومت عنایت کرده است.

نووی در شرح حدیث

«انا سید الناس یوم القیامهٔ» از قاضی عیاض نقل کرده که گفت:

قیل: السید الذی یفوق قومه و الذی یفزع الیه فی الشدائد، و النبی (ص) سیدهم فی الدنیا و الآخرهٔ و انّما خصّ یوم القیمهٔ لارتفاع السؤدد فیها و تسلیم جمیعهم له.(۲)

گفته شده که سید کسی است که برتر قومش باشد، و کسی که هنگام شدائد به سوی او فزع می‌شود، و پیامبر سید مردم در دنیا و آخرت است، و اگر سخن از روز قیامت است به جهت بلندی مرتبه در آن زمان و تسلیم همه در برابر اوست.

احمد بن حجر مکی می‌نویسد:

وانّه خلیفهٔ الله الذی جعل خزائن کرمه و موائد نعمه طوع یدیه و تحت ارادته، یعطی منهما من یشاء و یمنع من یشاء.(۳)

و همانا او جانشین خداست که خزائن کرمش و عواید نعمت‌هایش

۱- الخصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۹۴.

۲- شرح صحیح مسلم، نووی، ج۱، ص۱۱۱.

۳- الجوهر المنظم، ابن حجر مکی، ص۴۲.

ص:۱۴۲

به دستان او و تحت اراده او قرار گرفته و از آن دو هر چه بخواهد عطا می کند و از هر که بخواهد منع می‌نماید.

قسطلانی شارح صحیح بخاری درباره پیامبر (ص) می‌نویسد:

فهو خزانهٔ السرّ و موضع نفوذ الأمر، فلاینفذ أمر الّا منه، و لاینقل خیر الّا عنه.(۱)

پس او خزینه سرّ و موضع نفوذ امر است، و هیچ امری به نهایت نمی‌رسد مگر از جانب او، و هیچ خیری منتقل نمی گردد، مگر از او.

زرقانی مالکی می‌نویسد:

ورد فی مسلم فی اسمائه (ص) الشافی، ای هو المبریء من السقم و الألم و الکاشف عن الأمهٔ کل خطب بهم الم.(۲)

در صحیح مسلم آمده که از جمله اسم‌های آن حضرت (ص) (شافی) است؛ یعنی او کسی است که انسان را از درد و رنج بیرون آورده و از امت هر مصیبت دردناکی را برمی‌دارد.

تصرفات تکوینی پیامبر اسلام (ص)

مسلم بن حجاج به سندش از ابی بن کعب نقل کرده که گفت:

کنت فی المسجد، فدخل رجل یصلّی، فقرأ قرائهٔ انکرتها علیه، ثم دخل آخر فقرأ قرائهٔ أخری سوی قرائهٔ صاحبه. فلما قضیت الصلاهٔ دخلنا جمیعاً علی رسول الله (ص) ، فقلت: انّ هذا قرأ قرائهٔ انکرتها علیه و دخل آخر فقرأ سوی قرائهٔ صاحبه فأمرهما رسول‌الله (ص) فقرأ فحسن النبی (ص) شأنهما، فسقط فی نفسی من

۱- المواهب اللدنیهٔ مع شرح الزرقانی، احمد بن محمد قسطلانی، ج۱، ص۳۴.

۲- همان، ص۳۵.

ص:۱۴۳

التکـذیب، و لاـ اذ کنـت فی الجاهلیـهٔ، فلمّـا رأی رسـول الله (ص) مـا غشـینی ضـرب فی صـدری ففضت عرقـاً، و کأنّمـا انظر الی الله عزوجلّ.(۱)

من در مسجد بودم که مردی داخل مسجد شد تا نماز گزارد، او قرائتی خواند که من بر او انکار کردم. (و قرائتش را غلط داشتم) فرد دیگری داخل شد و قرائتی خواند غیر از قرائت رفیقش. و چون نماز تمام شد همگی بر رسول خدا (ص) وارد شدیم. من عرض کردم: این فرد قرائتی خواند که من بر او انکار کردم (و صحیحش نداشته‌ام) و دیگری وارد شد و قرائتی غیر از قرائت رفیقش خواند. رسول خدا (ص) دستور داد تا هر دو قرائت کنند، هر دو خواندند و حضرت هر دو را تحسین نمود. و من با آنکه در آن هنگام در جاهلیت نبودم ولی نسبت به پیامبر (ص) شک کردم. چون رسول‌خدا (ص) مشاهده کرد که چنین حالتی بر من عارض شده بر سینه‌ام زد به طوری که از شدت فشار عرق کردم و (شک از دلم رفت) گویا که به خدای عزوجل نظر می‌نمودم.

ابن هشام نقل کرده:

انّ فضالـهٔ بن عمیر اللیثی اراد قتـل النبی (ص) و هو یطوف بـالبیت عـام الفتـح، فلمّـا دنا منه قال رسول الله (ص) : أفضالـهٔ؟ قال: نعم، فضالهٔ یا رسول الله! قال: ماذا کنت تحدث به نفسک؟ قال: لاشـیء، کنت اذکر الله. فضحک النبی (ص) ، ثم قال: استغفرالله، ثم وضع یده علی صدره فسکن قلبه. فکان فضالهٔ یقول: والله

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۳.

ص:۱۴۴

ما رفع یده عن صدری حتّی ما من خلق الله شیء احبّ إلیّ منه.(۱)

همانا فضالهٔ بن عمیر لیثی می‌خواست که پیامبر (ص) را در حال طواف دور خانه خدا در سال فتح مکه به قتل برساند، و چون نزدیک پیامبر (ص) رسید حضرت به او فرمود: آیا تو فضاله‌ای؟ گفت: آری، فضاله‌ام ای رسول خدا! حضرت فرمود: چه در نفست می‌گذرد؟ گفت: چیزی نیست، مشغول ذکر خدا بودم. پیامبر (ص) خندید و سپس فرمود: نزد خدا استغفار کن. آن‌گاه دستش را بر سینه فضاله گذاشت و دلش آرام گرفت. و فضاله می‌گفت: به خدا سوگند! دستش را از سینه‌ام برنداشت تا آنکه او را محبوب‌ترین خلق یافتم.

قرآن کریم در مورد یکی از معجزات و تصرفات تکوینی حضرت محمّد (ص) می‌فرماید:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ * وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (قمر: ۱ و ۲)

نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری دائمی است.

بسیاری از مفسّران در بیان شأن نزول آیات فوق آورده‌اند: روزی مشرکان به پیامبر (ص) گفتند: «اگر در ادعای خود راست‌گویی، ماه را برای ما دو نیم کن» . رسول‌خدا (ص) فرمود: «آیا اگر این کار را انجام دهم، ایمان می‌آورید؟» گفتند: «آری» . پیامبر (ص) از خدا درخواست کرد تا

۱- السیرهٔ النبویهٔ مع روض الأنف، ج۲، ص۲۷۶.

ص:۱۴۵

خواسته‌شان را به او عطا کند. سپس ماه به دو نیم شد.(۱)

حقّ این است که معجزه فعل ولی خدا است که به اذن و مشیّت خداوند انجام می گیرد.

بنابراین، مقصود از انْشَقَّ الْقَمَرُ در آیه نخست، معجزه و تصرف تکوینی پیامبر (ص) در انشقاق (دو نیم شدن) ماه است. شاید چنین پنداریم که انشقاق ماه در این آیات، به دو نیم شدن آن در روز رستاخیز اشاره دارد، ولی قراینی وجود دارد که برداشت اوّل را تأیید می کند:

الف) عبارت وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا حاکی از آن است که در این‌جا مقصود از آیه، آیات قرآنی نیست، بلکه مقصود از آن معجزه است، زیرا قرآن از معجزات پیامبران با الفاظی، همچون: «آیه» و «بیّنه» یاد می کند. مناسب بود که در شکل اول، به جای فعل دیدن «یروا» از افعالی، همچون: شنیدن یا نزول استفاده شود؛ مثلاً گفته می‌شد: «وان سمعوا» یا «وان نزلت آیهْ» ؛ بنابراین، مقصود از آیه، اعجاز پیامبر (ص) و انشقاق ماه است.

ب) عبارت وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ نیز، قرینه‌ای بر این معناست که سخن در این آیات راجع به معجزه پیامبر (ص) است، نه انشقاق ماه در رستاخیز، زیرا در روز قیامت که پهنه ظهور تمام حقایق است کسی سخن باطلی بر زبان نمی‌راند، در حالی که سحر خواندن آیات الهی سخن باطلی است.

حاصل آنکه با توجه به قراین یاد شده از یک سو و شأن نزول آیات

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص۲۳۷؛ تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه.

ص:۱۴۶

از سوی دیگر، آیات نخستین سوره قمر به یکی از معجزات و تصرفات تکوینی پیامبر اکرم (ص) که دو نیم کردن ماه و ناشی از ولایت تکوینی او است، اشاره دارد.

تصرفات ظاهری پیامبر اسلام (ص)

علاوه بر معجزه و تصرف تکوینی فوق، تصرفات دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

حاکم نیشابوری و دیگران از عبدالرحمان بن ابی‌بکر نقل کرده‌اند:

کان الحکم بن ابی العاص یجلس إلی النبی (ص) ، فاذا تکلّم النبی (ص) اختلج بوجهه. فقال له النبی (ص) : کن کذلک، فلم یزل یختلج حتّی مات.(۱)

حکم بن عاص کنار پیامبر (ص) می‌نشست و چون حضرت سخن می‌گفت با صورتش شکلک درآورده توجه دیگران را به خود جلب می‌کرد. حضرت به او فرمود: این‌گونه باش. او تا هنگام مرگش این چنین شد.

بیهقی از ابن عمر نقل کرده که گفت:

انّ النبی (ص) خطب یوماً و رجل خلفه یحاکیه و یلمصه، فقال‌النبی (ص) : کذلک فکن، فرفع اهله فلبط به شهرین ثم افاق. (۲)

همانا پیامبر (ص) روزی خطبه می‌خواند در حالی که مردی پشت سرش بود و ادای او را در می‌آورد. پیامبر (ص) فرمود: این‌گونه باش، و آن‌گونه شد. اهلش آمده و او را دو ماه معالجه کردند تا افاقه کرد.

۱- الخصائص الکبری، ج۲، ص۷۹.

۲- همان.

ص:۱۴۷

علامه عبدالوهاب شعرانی در شرح این احادیث می گوید:

انّما استعملها (ص) – ای کلمهٔ کن – فی غزوهٔ تبوک بحضرهٔ اصحابه بیاناً للجواز، و لأنّه کان مأذوناً له فی اظهار المعجزات، و هذه المسألهٔ من قبیلها. . .(۱)

همانا رسول خدا (ص) کلمه «کن» را در غزوه تبوک در حضور اصحابش به کار گرفته تا بیان کند جواز آن را، و به جهت آنکه او در اظهار معجزات مأذون بوده است. و این مسأله از این قبیل (تصرف تکوینی) است. . . .

تأثیر دعای پیامبر (ص)

اشاره

از آیات و روایات استفاده می‌شود که دعای پیامبر (ص) در نظام معنویات تأثیرگذار است.

الف) دیدگاه قرآن

خداوند متعال خطاب به پیامبرش (ص) می‌فرماید:

وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ (توبه: ۱۰۳)

و (به هنگام گرفتن زکات،) به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست.

و نیز مؤمنین از اعراب را ستوده و می‌فرماید:

وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ

۱- الیواقیت و الجواهر، شعرانی، ج ۱، ص ۱۴۷

ص:۱۴۸

فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (توبه: ۹۹)

گروهی (دیگر) از عرب‌های بادیه‌نشین، به خدا وروز رستاخیز ایمان دارند؛ وآنچه را انفاق می کنند، مایه تقرّب به خدا، ودعای پیامبر می‌دانند؛ آگاه باشید اینها مایه تقرّب آنهاست! خداوند به‌زودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت؛ به یقین، خداوند آمرزنده ومهربان است!

مطابق این آیه خداوند متعال از پیامبرش می‌خواهد تا بر مؤمنان دعا کند و دعای رسولش را وسیله تقرب آنان دانسته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ (منافقون: ۵)

هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند! ، سرهای خود را (از روی استهزا وکبر وغرور) تکان می‌دهند؛ و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده وتکبر می‌ورزند!

ب) دیدگاه روایات

سائب بن یزید می گوید:

ذهبت بی خالتی إلی النبی (ص) فقالت: یا رسول الله! انّ ابن أختی وجع. فمسح رأسی و دعا لی بالبرکهٔ، ثم توضأ فشربتُ من وضوئه ثم قمت خلف ظهره فنظرتُ إلی خاتم النبوهٔ بین کتفیه مثل زِرّ الحَجَلَهٔ. (۱)

۱- صحیح بخاری، ح ۱۹۰، ۳۵۴۰، ۳۵۴۱، ۵۶۷۰ و ۶۳۵۲؛ صحیح مسلم، ح ۲۳۴۵.

ص:۱۴۹

خاله‌ام مرا نزد پیامبر (ص) آورد و عرضه داشت: ای فرستاده خدا! همانا فرزند خواهرم درد دارد. حضرت دستش را بر سرم کشید و برای من دعا با برکت نمود، آن‌گاه وضو گرفت و من از آب وضویش قدری آشامیدم، سپس پشت سرش به حرکت درآمدم و نظر کردم به مهر نبوت که بین دو شانه‌اش مثل قرمزی کبک بود.

انس بن مالک می‌گوید:

انّ رجلا دخل المسجد یوم جمعهٔ من باب کان نحو دار القضاء و رسول الله (ص) قائم یخطب، فاستقبل رسول الله (ص) قائماً ثم قال: یا رسول الله! هلکت الأموال و انقطعت السبل، فادع الله ان یغیثنا. فرفع رسول الله (ص) یدیه ثم قال: اللهم اغثنا، اللهم اغثنا، اللهم اغثنا. . .(۱)

مردی در روز جمعه از بابی که نزدیک دار القضاء بود وارد مسجد [پیامبر (ص) شد]، در حالی که رسول خدا (ص) ایستاده و خطبه می‌خواند، او ایستاد و رو به رسول خدا (ص) کرد و عرضه داشت: ای رسول خدا! (از خشکسالی و بی‌بارانی) اموال نابود شده و راه‌ها بسته گشته است، از خدا بخواه که ما را نجات دهد. رسول خدا (ص) دست‌هایش را بالا برد و عرضه داشت: بارالها! ما را پناه بده! ما را پناه بده! ما را پناه بده! . . . (دعای پیامبر (ص) مستجاب و باران آمد)

خباب بن ارث می‌گوید:

شکونا إلی رسول الله (ص) و هو متوسِّد بُردهٔ له فی ظل الکعبهٔ، قلنا له: ألا تستنصر لنا، الا تدعوا الله لنا؟ . . .(۲)

۱- صحیح بخاری، ح ۱۰۱۳، ۱۰۲۱ و ۱۰۳۳؛ صحیح مسلم، ح ۸ و ح۸۹۷.

۲- صحیح بخاری، ح۳۶۱۲، ۳۸۵۲ و ۶۹۴۳.

ص:۱۵۰

نزد رسول خدا (ص) شکایت آوردیم در حالی که او بردی را به دور خود در سایه کعبه پیچانده بود. به او عرض کردیم: آیا برای ما طلب نصرت نمی کنی؟ آیا برای ما از خدا نمی‌خواهی. . . .

تصرفات غیبی پیامبر (ص) در قیامت

ابوهریره از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

. . . فانطلق فآتی تحت العرش فأقع ساجداً لربّی، ثم یفتح الله تعالی علی و یلهمنی من محامده و حسن الثناء علیه شیئاً لم یفتحه لأحد قبلی، ثم قال: یا محمد! ارفع رأسک، سل تعطه، اشفع تشفع، فارفع رأسی فأقول: یا ربّ امتی، فیقال: یا محمد! ادخل الجنهٔ من امتک من لا حساب علیه من الباب الأیمن من ابواب الجنهٔ، و هم شرکاء الناس فیما سوی ذلک من الأبواب.(۱)

. . . می‌روم و به زیر عرش می‌آیم و برای پروردگارم سجده می کنم، سپس خداوند متعال برای من فتح می‌نماید و از صفات نیک و حسن ثنای خود آن‌قدر به من الهام می کند که برای احدی قبل از من چنین نکرده است. سپس می‌فرماید: ای محمّد! سرت را از سجده بردار، بخواه تا به تو عطا شود، شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته گردد. من سرم را از سجده برمی‌دارم و می گویم: ای پروردگار من! امتم، امتم، پس گفته می‌شود: ای محمّد! از در راست امتت را داخل بهشت کن، کسانی را که حسابی بر آنان نیست و آنان شریکان مردم در ماسوای آن درها نیز هستند.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۱.

ص:۱۵۱

و نیز از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

آتی باب الجنهٔ یوم القیامهٔ، فاستفتح فیقول الخازن: من أنت؟ فأقول: محمد. فیقول: بک امرت و لا افتح لأحد قبلک.(۱)

روز قیامت کنار در بهشت می‌آیم و در را باز می‌کنم و خزینه‌دار می‌گوید: تو کیستی؟ می‌گویم: محمّد. می‌گوید: فقط برای گشودن به امر تو دستور داده شده‌ام و برای احدی قبل از تو باز نمی‌کنم.

و نیز از حضرت (ص) نقل شده که فرمود:

ثم اشفع فیحدّ لی حداً فأخرجهم من النار و ادخلهم الجنهٔ.(۲)

سپس شفاعت می‌کنم، پس برای من حدّی معیّن می‌شود و آنان را از دوزخ می‌رهانم و داخل بهشت می‌کنم.

تصرفات غیبی پیامبر اسلام (ص) در کلام فخر رازی

فخر رازی در ذیل آیه: أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ می‌نویسد:

انّ الحکّام علی الخلق ثلاث طوائف. . . . ثالثها: الانبیاء، و هم الذین اعطاهم الله تعالی من العلوم و المعارف ما لأجله بها یقدرون علی التصرف فی بواطن الخلق و ارواحهم، و ایضاً اعطاهم من القدرهٔ و المکنهٔ ما لأجله یقدرون علی التصرف فی ظواهر الخلق، و لمّا استجمعوا هذین الوصفین لاجرم کانوا هم

۱- صحیح مسلم، ج۱، ص۱۱۲.

۲- همان، ص۱۰۹.

ص:۱۵۲

الحکام علی الإطلاق.(۱)

حاکمان بر خلق سه طائفه‌اند؛ . . . طایفه سوم: انبیا هستند، همان کسانی که خداوند متعال به آنان از علوم و معارف به قدری داده که به سبب آن قدرت بر تصرف در بواطن خلق و ارواح آنها دارند. و نیز به قدری قدرت و امکانات داده که با آن قدرت تصرف در ظواهر خلق را دارند. و چون این دو صفت را جمع نمودند. از این رو آنان حاکمان واقعی می‌باشند.

ابن حجر مکی می‌نویسد:

ثم رأیت ابن العربی صرّح بما ذکرناه؛ من انّه لایمتنع رؤیهٔ ذات النبی (ص) بروحه و جسده؛ لانّه و سائر الانبیاء احیاء ردّت الیهم ارواحهم بعد ان قبضوا، و اذن لهم فی الخروج من قبورهم و التصرف فی الملکوت العلوی و السفلی، و لا مانع من ان یراه کثیرون فی وقت واحد؛ لانّه کالشمس.(۲)

سپس ابن عربی را یافتم که به آنچه ما ذکر کردیم تصریح نموده است؛ به اینکه دیدن ذات پیامبر (ص) به روح و جسدش ممتنع نیست؛ زیرا او و دیگر پیامبران زنده‌اند و ارواحشان بعد از قبض به آنان بازگردانده شده است، و به آنان اجازه خروج از قبرهایشان و تصرف در ملکوت علوی و سفلی داده شده است. و مانعی نیست که آن حضرت را بسیاری در یک وقت مشاهده کنند؛ زیرا او همانند خورشید می‌باشد.

۱- التفسیر الکبیر، ج۱۳، ص۶۷.

۲- الفتاوی الحدیثهٔ، ابن حجر مکی، ص۲۵۶.

ص:۱۵۳

۶. تصرفات غیبی اهل بیت:

اشاره

تصرفات غیبی اهل بیت (علیهم السلام) را با ذکر چند مقدمه می‌توان به اثبات رسانید:

مقدمه اوّل: تصرف غیبی برای عالمان به کتاب الهی

گفتیم که حضرت سلیمان به حاضران در مجلس خود گفت: کدام‌یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد، پیش از آنکه بلقیس و همراهان او مطیعانه وارد شوند. . . آصف بن برخیا اعلام کرد که در یک چشم بر هم زدن می‌تواند آن را بیاورد؛ خداوند متعال در مورد این داستان می‌فرماید:

قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی (نمل: ۴۰)

کسی که مقداری از علم کتاب داشت، توانست در نظام تکوین تصرف کرده و تاج و تخت بلقیس، ملکه سبا را از راه بسیار دور، کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود اگر کسی از کل کتاب خدا اطلاع داشته و به آن عالم باشد، به طریق اولی قدرت تصرّف در کائنات را دارد که همان ولایت تکوینی است. همان‌گونه که در آیهٔ بعدی به آن اشاره شده است.

مقدمه دوّم: کسانی که علم به کل کتاب الهی دارند

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ

ص:۱۵۴

بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ (رعد: ۴۳)

آنها که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.

از این آیه استفاده می‌شود خداوند متعال و گروهی دیگر که عالم به کلّ کتابند بین پیامبر و مردم شاهد بوده و شهادت خواهند داد. همچنین بر می آید جماعتی هستند که عالم به کل کتابند، زیرا از طرفی لفظ «مَن» از موصولات است. لذا دلالت بر عموم دارد. از طرف دیگر «علم» مصدر است و در علم اصول فقه بیان شده که مصدر مضاف مفید عموم است. همچنین طبق نظر برخی مفرد محلّی به الف و لام نیز دلالت بر عموم دارد، پس از دو جهت «علم الکتاب» دلالت بر عموم دارد. در نتیجه اینکه از این جمله استفاده می‌شود که جماعتی هستند که از کلّ کتاب آگاهی و بدان عالمند.

مقدمه سوم: مطهرون، مسّ کنندگان باطن قرآن

در قرآن کریم می‌خوانیم:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ * لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (واقعه: ۷۷ – ۷۹)

همانا آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظی جای دارد. و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند.

در لا ـ یَمَسُّهُ دو احتمال است: یکی مسّ ظاهری با اجزای بدن و دیگری، مسّ باطنی. همان‌گونه که در الْمُطَهَّرُونَ نیز دو احتمال است: یکی طهارت ظاهری با اجزای بدن و دیگری، طهارت باطنی با قلب. با

ص:۱۵۵

مراجعه به قرآن پی می‌بریم که خداوند متعال لفظ مسّ را در هر دو معنا به کار برده است:

الف) مسّ ظاهری

خداوند متعال می‌فرماید:

قالَتْ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ (آل عمران: ۴۷)

مریم عرض کرد: خدایا مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آنکه مردی به من نزدیک نشده است.

ب) مسّ باطنی

خداوند سبحان می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا (اعراف:۲۰۱)

چون پرهیزکاران را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل رسد، همان‌دم خدا را به یاد آرند.

همچنین طهارت نیز در قرآن به دو معنا به کار رفته است: ظاهری و باطنی.

الف) طهارت ظاهری

خداوند متعال می‌فرماید: وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ ؛ «و لباست را پاک گردان» . (مدثر: ۴)

ب) طهارت باطنی

خداوند سبحان می‌فرماید:

یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ

ص:۱۵۶

الْعالَمِينَ (آل عمران: ۴۲)

ای مریم همانا خداوند تو را برگزیده و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید.

در مورد آیه لا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ در لا یَمَسُّهُ دو احتمال وجود دارد، نهی بودن و نفی بودن که هر دو به یک صیغه ادا می‌شود. نهی به این معنا است که قرآن را نباید مسّ کند، که ظهور در مسّ ظاهری دارد و در مقابل آن، مقصود به طهارت نیز ظاهری است. و اگر مقصود «نفی» باشد، اخبار است و ظهور در مسّ باطنی دارد به این معنا که مسّ نمی‌کند و تماس حاصل نمی‌کند و به تعبیر دیگر، به عمق قرآن نمی‌رسند، مگر کسانی که مطهّرند و طبیعتاً طهارت نیز باطنی معنا می‌شود؛ یعنی کسانی که از هر عیب و نقص و گناهی پاکند. معنای این آیه این می‌شود: مسّ نمی‌کند کتاب محفوظ را مگر کسانی که مطهّرند.

مقدمه چهارم: اهل بیت پیامبر: ، طهارت‌یافتگان

در اینکه مطهّران چه کسانی‌اند؟ باز به قرآن مراجعه می‌کنیم؛ خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)

همانا خدا چنین می‌خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.

در این آیه شریفه، مصداقِ مطهران مشخص و معین شده است؛ آنان کسانی جز اهل‌بیت پیامبر (ص) نیستند.

ص:۱۵۷

مقدمه پنجم: رجوع به روایات در جهت تعیین مصداق اهل بیت

در تشخیص مصداق اهل‌بیت باید به روایات مراجعه کرد، زیرا قرآن می‌فرماید: وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ؛ «و بر تو قرآن را فرستادیم تا بر امت آنچه فرستاده شد، بیان کنی» . (نحل: ۴۴)

مقدمه ششم: پیامبر (ص) و تعیین مصداق اهل بیت

با مراجعه به روایات فریقین شیعه و سنی پی می‌بریم که مقصود به اهل‌بیت در آیه شریفه، پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهما السلام) می‌باشند. اگر چه حصر در آیه اضافی است در مقابل همسران پیامبر (ص) و بقیه صحابه تا آنها از شمول آیه خارج گردند؛ در نتیجه آیه تطهیر شامل بقیه اهل‌بیت (علیهم السلام) از دوازده امام نیز می‌شود.

۱. مسلم به سند خود از عائشه نقل می کند:

خرج النبی (ص) غداة وعلیه مرط مرجّل من شعر اسود، فجاء الحسن بن علی فادخله، ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها، ثم جاء علی فادخله، ثمّ قال: إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً .(۱)

پیامبر (ص) صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او پارچه‌ای از پشم خیاطی نشده بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کسا کرد، آن گاه حسین وارد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد، او را نیز داخل کسا نمود؛ آن گاه این آیه را تلاوت کرد: إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً .

۱- صحیح مسلم، ج۷، ص ۱۳۰.

ص:۱۵۸

۲. ترمذی به سند خود از ام‌سلمه نقل می‌کند:

انّ النبی (ص) جلّل علی الحسن و الحسین و علی و فاطمهٔ کساء ثم قال: اللّهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً.(۱)

پیامبر (ص) بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه پارچه‌ای کشید؛ آن‌گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل‌بیت من و از خواصّ من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان.

۳. همو از عمر بن ابی‌سلمه، ربیب پیامبر (ص) نقل می‌کند:

ولمّا نزلت هذه الآیهٔ علی النبی: إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً فی بیت ام سلمهٔ، فدعا فاطمهٔ وحسناً و حسیناً، فجللهم بکساء، وعلی خلف ظهره، فجلّلهم بکساء ثم قال: اللّهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. قالت ام سلمهٔ: وأنا معهم یا نبی الله؟ قال: أنت علی مکانک، و أنت إلی خیر.(۲)

هنگامی که آیه تطهیر در خانه ام‌سلمه بر پیامبر (ص) نازل شد، فاطمه و حسن و حسین را دعوت نمود و روی آنان کسایی کشید. علی نیز پشت سرش بود؛ آن‌گاه کسا را بر روی همه کشید. سپس عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل‌بیت من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان. امّ‌سلمه عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا من هم با آنانم؟ حضرت فرمود: تو در جای خود هستی، تو بر خیری.

۱- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶.

۲- همان، ص ۳۲۷.

ص:۱۵۹

۴. همچنین به سند خود از انس بن مالک نقل می کند:

انّ رسول الله (ص) کان یمّر بباب فاطمهٔ ستهٔ اشهر، فاذا خرج إلی صلاهٔ الفجر یقول: الصلاهٔ یا أهل البیت إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً .(۱)

رسول خدا (ص) تا شش ماه هنگام رفتن به نماز صبح مرتب بر درب خانه فاطمه گذر می کرد و می‌فرمود: الصلاهٔ یا اهل‌البیت: إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً .

۵. احمد در مسند به سندش از امّسلمه نقل می کند: پیامبر (ص) در حجره او بود، فاطمه با ظرفی از آب گوشت بر پیامبر (ص) وارد شد. پیامبر (ص) ، در حالی که در رختخواب خود نشسته و بر چیزی تکیه داده بود، فرمود: «همسر و دو فرزندت را نیز دعوت کن» . امسلمه می گوید:

«من در حجره نماز می‌خواندم. در آن هنگام این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد: إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً » .

امسلمه می گوید: «پیامبر (ص) گوشه کسا را گرفت و بر روی همه کشاند؛ آن گاه دستانش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل‌بیت من و از خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور ساز و پاکشان گردان» . امّسلمه می گوید: «به رسول‌خدا (ص) عرض کردم: آیا من با شما هستم؟» فرمود: «تو بر خیری، تو بر خیری» .(۲)

از مجموع این مقدمات استفاده می‌شود که اهل‌بیت (ع) همانند رسول خدا (ص) سلطه غیبی و ولایت تکوینی دارند.

۱- صحیح ترمذی، ج۵، ص۶۵۶.

۲- مسند احمد، ج۶، ص۲۹۲.

ص:۱۶۰

ص:۱۶۱

کرامات و تصرفات غیبی اولیا

اشاره

تفتازانی می‌نویسد:

وذهب جمهور المسلمین الی جواز کرامهٔ الأولیاء، و منعه اکثر المعتزلهٔ. و الأستاذ ابواسحاق یمیل الی قریب من مذهبهم. کذا قال امام الحرمین. . . .(۱)

جمهور مسلمانان معتقد به جواز صدور کرامت از اولیا هستند، ولی اکثر معتزله آن را منع کرده‌اند. و استاد ابواسحاق مایل به مذهب آنان است، و نیز امام الحرمین همین را گفته است. . . .

او همچنین می گوید:

نعم قد یرد فی بعض المعجزات نصّ قاطع علی انّ احداً لایأتی بمثله اصلا کالقرآن، و هو لاینافی الحکم بانّ کل ما وقع معجزهٔ لنبی یجوز ان یقع کرامهٔ لولی.(۲)

آری گاهی در برخی از معجزات نصّی قاطع وارد می‌شود بر اینکه احدی مثل آن را نمی‌تواند بیاورد همانند قرآن، و این منافات ندارد

۱- شرح مقاصد، تفتازانی، ج۲، ص۲۰۳.

۲- همان.

ص:۱۶۲

با اینکه هر آنچه به عنوان معجزه برای پیامبر واقع می‌شود جایز است که به عنوان کرامت برای ولی تحقق یابد.

او در ادامه می‌گوید:

ولنا علی الوقوع وجهان: الاول: ما ثبت بالنص من قصة مریم عند ولادة عیسی (ع) ، و انّه کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ . وقصة اصحاب کهف و لبثهم فی الکهف سنین بلا طعام و شراب. و قصة آصف و اتیانه بعرش بلقیس قبل ارتداد الطرف.(۱)

دلیل ما بر وقوع دو چیز است: اول: آنچه به نص ثابت شده از قصه مریم هنگام ولادت عیسی (ع) و اینکه هر زمان زکریا در محراب بر او وارد می‌شد کنارش رزقی را می‌یافت. گفت: ای مریم! از کجا چنین رزقی آورده‌ای؟ گفت: این از جانب خداست. و همچنین قصه اصحاب کهف و درنگ چند ساله آنان در غار بدون هیچ غذا و آبی. و قصه آصف و آوردن تخت بلقیس قبل از یک چشم برهم زدن. (همگی دلیل بر جواز وقوع کرامت از اولیا است)

ابن حجر هیتمی می‌گوید: دار قطنی نقل کرده:

انّ علیّاً قال للستة الذین جعل عمر شوری بینهم کلاماً طویلا من جملته: انشدکم بالله! هل فیکم احد قال له رسول الله (ص) : یا علی أنت قسیم الجنة و النار یوم القیامة غیری؟ قالوا: اللّهمّ لا. و معناه ما رواه عنترة عن علی الرضا انّه (ص) قال له: انت قسیم الجنة و النار، فیوم القیامة تقول النار: هذا لی و هذا لک. و روی

۱- شرح مقاصد، ج۲، ص۳۰۴.

ص:۱۶۳

ابن‌السماک انّ ابابکر قال له سمعت رسول الله (ص) یقول: لایجوز احد الصراط الّا من کتب له علی الصراط.(۱)

همانا علی با شش نفری که عمر به عنوان شوری معرفی کرده بود سخنی طولانی دارد که از جمله آن این بود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا (ص) به او فرموده باشد: ای علی! تو تقسیم‌کننده بهشت و جهنم در روز قیامتی؟ گفتند: بارالها! هرگز. و معنای آن چیزی است که عنتره از علی [بن موسی] الرضا (ع) نقل کرده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو تقسیم‌کننده بهشت و دوزخی. پس روز قیامت به آتش دوزخ می‌فرماید: این برای من است و این برای تو. و ابن سماک روایت کرده که ابوبکر به او گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: کسی نمی‌تواند از صراط بگذرد، مگر آنکه علی (ع) برای او جواز عبور بدهد.

شاه عبدالعزیز دهلوی می گوید:

والامهٔ المسلمهٔ کلّها تعظم سیّدنا علیاً و ذریته الطاهرهٔ، مثل المشایخ و المرشدین، و تعتقد الامور التکوینیهٔ متعلقهٔ بهم، و صارت الفاتحهٔ و الصدقات و النذور رائجهٔ و معمولهٔ باسمهم، کما قد جرت هذه المعاملهٔ لجمیع اولیاء الله تعالی.(۲)

تمام امت اسلامی سید ما علی و ذریه طاهره او را تعظیم می کنند، مثل مشایخ و مرشدها، و نیز معتقد به امور تکوینی هستند که به

۱- الصواعق المحرقهٔ، احمد بن حجر مکی، ص۱۲۶.

۲- تحفهٔ اثنا عشریه، ص۲۱۴.

ص:۱۶۴

آنان تعلق دارد و فاتحه و صدقات و نذرها رایج و معمول به اسم آنان است، آن‌گونه که این معامله برای تمام اولیای خداوند متعال جاری است.

برکات و تأثیر دعای اولیا

ابن مسعود از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

انّ لله عزّوجلّ فی الخلق ثلاثمائة، قلوبهم علی قلب آدم (ع) . . . و اذا مات من الثلاثمائة ابدل الله مکانه من العامة، فبهم یحیی و یمیت و ینبت و یدفع البلاء. قیل لعبدالله بن مسعود: و کیف بهم یحیی و یمیت؟ قال: لأنّهم یسألون الله اکثار الأمم فیکثرون، و یدعون علی الجبابرة فیقصمون و یستسقون فیسقون و یسألون فتنبت لهم الأرض، و یدعون فیدفع بهم انواع البلاء. (۱)

همانا برای خدای عزّوجلّ در بین خلق سیصد نفر است که قلوبشان بر قلب آدم (ع) است. . . و چون از آن سیصد نفر کسی بمیرد خداوند به جای او از عوام پر می‌کند، پس به واسطه آنان است که زنده می‌کند و می‌میراند و می‌رویاند و بلا را دفع می‌نماید. به عبدالله بن مسعود گفته شد: چگونه به واسطه آنان زنده می‌کند و می‌میراند؟ گفت: زیرا آنان (مستجاب الدعوه‌اند) از خدا زیادی امت را می‌خواهند و امت‌ها زیاد می‌شوند. و بر جباران نفرین می‌کنند پس کمرشان شکسته می‌شود، و طلب باران می‌کنند و سیراب می‌گردند، و می‌خواهند و زمین برایشان روییده می‌شود، و دعا می‌کنند، و به واسطه آنان انواع بلاها دفع می‌گردد

۱- الحاوی للفتاوی، ج۲، ص۲۴۷.

ص:۱۶۵

سیوطی در ادامه می‌نویسد:

یـدفع الله بهم عن أهل الأرض. و فی روایـهٔ: فیهم الأبـدال، بهم تنصـرون و بهم ترزقون. و فی روایـهٔ: بهم تغاثون و بهم تمطرون.(۱)

خداونـد به واسطه آنـان بلاـ را از اهـل زمین دفع می‌کنـد. و در روایتی است که در میـان آنها اولیا هسـتند که به واسـطه آنان یاری می‌شویـد و به واسطه آنان روزی می‌خوریـد. و در روایتی آمـده که به واسـطه آنان پناه داده شـده و روزی می‌خوریـد و باران داده می‌شوید.

ابن عابدین از معاذ بن جبل نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

ثلاث من کنّ فیه فهو من الأبدال(۲)الذین بهم قوام الدنیا و اهلها؛ الرضا بالله، و الصبر علی محارم الله، و الغضب فی ذات الله.(۳)

سه چیز است که در هرکس وجود داشـته باشد او از ابدال است که قوام دنیا و اهلش به آنان وابسـته است؛ رضای به خدا، و صبر بر حرام‌های الهی، و غضب در راه خدا.

وقوع کرامت از اولیا

سعد الدین تفتازانی می‌گوید:

وانکارها – ای الکرامات – لیس بعجیب من اهل البدع و الأهواء؛

۱- الحاوی للفتاوی، ج۲، صص۲۴۷ و ۲۴۸.

۲- ابـدال به همـان اولیـا و عبادنـد به چنین اسـمی نامیـده شده‌انـد؛ زیرا هرگـاه یکی از آنـان بمیرد دیگری جایگزین می‌شود. لسان العرب، ج۱۱، ص۴۹؛ این لفظ در عرفان عنوانی است برای اولیای الهی.

۳- رسائل، ابن عابدین شامی، ج۲، ص۲۷۴.

ص:۱۶۶

اذ لم یشاهدوا ذلک من انفسهم قطّ، و لم یسمعوا من رؤسائهم الذین یزعمون انّهم علی شیء مع اجتهادهم فی أمور العبادات و اجتناب السیئات، فوقعوا فی اولیاء الله تعالی اصحاب الکرامات، یمزقون ادیمهم، و یمضغون لحومهم، لایسمونهم الاّ باسم الجهلهٔ المتصوفهٔ، و لایعدونهم الاّ فی عداد آحاد المبتدعهٔ.

وانّما العجب من بعض فقهاء اهل السنهٔ حیث قال: فی ما روی عن ابراهیم بن ادهم انّهم رأوه بالبصرهٔ یوم الترویهٔ، و فی ذلک الیوم بمکهٔ: انّ من اعتقد جواز ذلک یکفر. و الانصاف ما ذکره النسفی حین سأل عمّا یحکی: انّ الکعبهٔ تزور واحداً من الأولیاء، هل یجوز القول به؟ فقال: نقض العادهٔ علی سبیل الکرامهٔ لأهل الولایهٔ جائز عند اهل السنهٔ.(۱)

و انکار کرامات از اهل بدعت‌ها و هواها بعید نیست؛ زیرا آن را از خودشان هرگز مشاهده نکردند، و از رئیسان خود که گمان کرده‌اند چیزی دارند نشنیده‌اند، با کوشش آنان در امور عبادات و اجتناب گناهان، و لذا متعرض اولیای خداوند متعال که صاحب کرامتند شده و اصالت و حرمت آنان را پاره کرده و گوشت آنان را می‌جوند، و آنان را صوفیان جاهل می‌نامند، و در شمار افراد بدعت گزار قرار می‌دهند.

و تعجب از برخی فقهای اهل سنت است در مورد روایت از ابراهیم بن ادهم که او را در بصره روز ترویه دیدند و در همان روز او در مکه نیز مشاهده شد گفته‌اند: هرکس چنین اعتقادی داشته باشد کافر می‌گردد. و انصاف آن چیزی است که نسفی ذکر کرده

۱- شرح المقاصد، مسعود بن عمر تفتازانی، ج۲، ص۲۰۴.

ص:۱۶۷

هنگامی که سؤال شد از آنچه که حکایت می‌شود اینکه کعبه به زیارت برخی از اولیا می‌آید آیا این حرف صحیح است؟ او در جواب گفت: نقض عادت بر سبیل کرامت برای اهل ولایت نزد اهل سنت جایز است.

تصرف اولیا به مشیّت الهی

از روایات استفاده می‌شود که انسان با عبادت و اطاعت خداوند متعال می‌تواند مظهر صفات جمال و کمال الهی شده و در این نظام به اذن و مشیت او تصرف نماید.

بخاری به سندش از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

انّ الله قال: من عادی لی ولیاً فقد آذنته بالحرب، و ما تقرب إلیّ عبدی بشیء احبّ إلیّ ممّا افترضت علیه، و لایزال عبدی یتقرب إلیّ بالنوافل حتّی احببته، فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به، و یده التی یبطش بها، و رجله التی یمشی بها، و ان سألنی لأعطیته، و لئن استعاذنی لأعیذنه.(۱)

خداوند فرمود: هرکس با من در حق ولیّی دشمنی کند اعلان جنگ با او می‌دهم، و هرگز بنده من به چیزی محبوب‌تر نزد من از واجبات تقرّب نمی‌جوید. و همیشه بنده من به سوی من با نوافل تقرب می‌جوید تا او را دوست بدارم، و چون او را دوست می‌دارم گوش او می‌شوم

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب التواضع.

ص:۱۶۸

که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن حمله می‌برد و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود. و هرگاه از من بخواهد به او عطا می‌کنم و اگر از من درخواست پناه کند او را پناه می‌دهم.

فخر رازی در ذیل آیه: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً (کهف: ۹) می‌نویسد:

وكذلك العبد اذا واظب على الطاعات بلغ إلى المقام الذى يقول الله: (كنت له سمعاً و بصراً) ، فاذا صار نور جلال الله سمعاً له سمع القريب و البعيد، و اذا صار ذلك النور بصراً له رأى القريب و البعيد، و اذا صار ذلك النور يداً له قدر على التصرف فى الصعب و السهل و البعيد و القريب. (۱)

و همچنین است بنده هرگاه بر طاعات مواظبت کند به مقامی می‌رسد که خداوند می‌فرماید: (من گوش و چشم او می‌شوم) و چون نور جلال خدا گوش او می‌شود صدای نزدیک و دور را می‌شنود، و چون آن نور چشم او می‌شود اشیای نزدیک و دور را می‌بیند، و چون آن نور دست او می‌شود بر تصرف در امور سخت و آسان، دور و نزدیک قدرت پیدا می‌کند.

ملا علی قاری در شرح حدیث

«انّ الله حرم على الارض ان تأكل اجساد الأنبياء» ؛ «همانا خداوند بر زمین حرام کرده تا جسدهای پیامبران را خاک نمایند» می‌گوید:

ولذا قيل: اولياء الله لايموتون، ولكن ينتقلون من دار إلى دار.(۲)

۱- تفسیر فخر رازی، ج۲۱، ص۸۹۱.

۲- مرقاة المفاتیح، علی بن سلطان قاری، ج۳، ص۲۶۱.

ص:۱۶۹

و لذا گفته شده: اولیای الهی نمی‌میرند، ولی از خانه‌ای به خانه‌ای منتقل می گردند.

او همچنین در شرح حدیث

«و صلّوا علی فان صلاتکم تبلغنی حیث کنتم» ؛ «بر من درود فرستید؛ زیرا درود شما در هر جا که باشید به من می‌رسد» ، از قاضی عیاض نقل می کند:

وذلک انّ النفوس الزکیهٔ القدسیهٔ اذا تجردت عن العلائق البدنیهٔ عرجت و اتصلت بالملأ الأعلی، و لم یبق لها حجاب، فتری الکل کالمشاهد بنفسها أو باخبار الملک لها. و فیه سرّ یطلع علیه من تیسّر له.(۱)

زیرا نفوس پاک و قدسی هرگاه از علایق جسمی مجرد گردند عروج کرده و به ملکوت اعلی متصل می‌شوند، و دیگر برای آنها حجابی باقی نمی‌ماند، و همه چیز را همانند مشاهده‌کننده آن می‌بینند، یا به واسطه فرشته از آن می‌داند. و در آن سرّی است که تنها کسی از آن مطّلع می گردد که این امر برایش میسّر شده باشد.

۱- مرقاة المفاتیح، ج۳، ص۲۴۲.

ص: ۱۷۰

ص:۱۷۱

سلطه غیبی اولیا در برزخ

اشاره

از مجموعـهٔ ادلـهٔ عقلی و نقلی اعم از قرآنی و حـدیثی و نیز کلمـات علمای اسـلامی اسـتفاده می‌شود که اولیای الهی در عالم برزخ سلطهٔ غیبی داشته و می‌توانند تصرفاتی غیبی انجام دهند و حتّی در مورد نحوهٔ تأثیرگذاری آنان در برزخ و دنیا نیز بحث شده است.

نحوه تأثیرگذاری اولیا در برزخ

فخر رازی در کتاب «المطالب العالیهٔ» می گوید:

الکلام فیه مبنی علی مقدمات:

المقدمهٔ الأولی: انّا قد دللنا علی انّ النفوس البشریهٔ باقیهٔ بعد مفارقهٔ الأبدان.

المقدمـهٔ الثانیهٔ: انّ تلک النفوس التی فارقت ابدانها اقوی من هذه النفوس المتعلقهٔ بالأبدان من بعض الوجوه. و هذه النفوس اقوی من تلک من وجه آخر. امّا انّ النفوس المفارقهٔ اقوی من هذه النفوس من بعض الوجوه: فهو انّ تلک النفوس لما فارقت ابدانها

ص:۱۷۲

فقـد زال الغطـاء و الوطاء، و انكشف لها عالم الغيب و أسـرار منازل الآخرة. فصارت العلوم التى كانت برهانيـة عنـد التعلق بالأبـدان و ضروريـة بعـد مفارقـة الأبـدان، و كـانت تلـك النفوس الروحانيـة حين كانت النفوس بدنيـة كانت تحت غبار و بخار، فلمّا زال البـدن اشرقت تلك النقوش و تجلت و تلألأت، فحصل للنفوس المفارقة عن الأبدان بهذا الطريق نوع من الكمال.

وامّـا انّ النفوس المتعلقـة بهـذه الأبـدان اقوى من تلك النفوس المفارقـة من وجه آخر فلانّ آلات الكسب باقيـة لهـذه النفوس، فهـذه النفوس بواسـطة الأفكار المتلاحقـة و الأنظار المتعاقبة تسـتفيد فى كل يوم علماً جديداً و بحثاً زائداً. و هذه الحالة غير حاصـلة للنفوس المفارقة.

والمقدمة الثالثة: انّ تعلّق النفوس بابدانها تعلق يشـبه العشق الشديد و الحبّ التام. و لهذا السـبب فانّ كلّ شىء يطلب تحصيله فى الدنيا فانّما يطلب ليتوصل به إلى ايصال الخير و الراحة إلى هذا البدن، فذلك الميل يبقى، و ذلك العشق لايزول الاّ بعد حين. و تبقى تلك النفس عظيمـة الميـل إلى ذلـك البـدن، عظيمـة الانجـذاب اليه، لاسـيما على المـذهب الـذى نصـرناه من انّ النفوس الناطقـة مـدركة للجزئيات، و انّها تبقى موصوفة بهذا الإدراك بعد موت البدن.

وإذا عرفت هـذه المقـدمات فنقول: انّ الانسان إذا ذهب إلى قبر انسان قوى النفس، كامل الجوهر، شديد التأثير، و وقف هناك ساعة، و تأثرت نفسه من تلك التربة حصل لنفس هذا الزائر تعلق بتلك التربة. و قد عرفت انّ لنفس ذلك الميت تعلق بتلك التربة

ص:۱۷۳

أیضاً. فحینئذ یحصل لنفس هذا الزائر الحی و لنفس ذلک الانسان المیت ملاقاهٔ بسبب اجتماعهما علی تلک التربهٔ، فصارت هاتان النفسان شبیهتان بمرآتین صقیلتین، وضعتا بحیث ینعکس الشعاع من کل واحدهٔ منهما إلی الأخری. فکل ما حصل فی نفس هذا الزائر الحی من المعارف الربانیهٔ و العلوم الکسبیهٔ و الأخلاق الفاضلهٔ من الخضوع لله تعالی و الرضا بقضاء الله تعالی، ینعکس منه نور إلی روح ذلک الانسان المیت، و کل ما حصل فی نفس ذلک الانسان من العلوم المشرفهٔ و الآثار القویهٔ الکاملهٔ فانّه ینعکس منها نور إلی روح هذا الزائر الحی، و بهذا الطریق تصیر تلک الزیارهٔ سبباً لحصول المنفعهٔ الکبری و البهجهٔ العظمی لروح الزائر و لروح المزور.

فهذا هو السبب الأصلی فی شرعیهٔ الزیارهٔ، و لایبعد ان یحصل فیها اسرار اخری ادق و اغمص ممّا ذکرناه. و تمام العلم بحقائق الأشیاء لیس الاّ عندالله سبحانه و تعالی.(۱)

سخن در آن مبنی بر مقدمات است؛

مقدمه اول: ما استدلال آورده و برهانی کردیم بر اینکه نفوس بشری بعد از مفارقت از بدن‌ها باقی هستند.

مقدمه دوم: اینکه آن نفوس بعد از مفارقت از بدن‌ها از برخی جهات قوی‌تر از نفوسی هستند که به بدن‌ها تعلق دارند، و این نفوس از آنها از جهت دیگر قوی‌تر می‌باشند. اما اینکه نفوس جدا شده قوی‌تر از آن نفوس از برخی وجوه است به جهت آنکه آن نفوس چون از

۱- المطالب العالیهٔ من العلم الإلهی، فخر رازی، ج۷، صص ۲۷۵ – ۲۷۷.

ص:۱۷۴

بدن‌هایشان مفارقت می‌کنند پرده و مانع زایل می‌گردد و برای نفوس عالم غیب و اسرار منزل آخرت کشف می‌شود، لذا علومی که هنگام تعلق به بـدن‌ها برهانی بوده بعـد از مفارقت بـدن‌ها ضـروری و بـدیهی می‌شود، و آن نفوس روحانی هنگامی که به بدن تعلق داشـتند تحت غبار و بخار بوده‌اند، و بدن همین‌طور بر آن نقش‌ها پرتو افکنده و تجلی و تلألؤ داشـته است و لذا برای نفوسـی که از بدن‌ها جدا می‌شوند از این راه نوعی از کمال حاصل می‌شود.

و امـا اینکه نفـوس متعلق به این بـدن‌ها قوی‌تر از آن نفوسـی است که از بـدن‌ها جـدا شده‌انـد از جهت دیگر به جهت آنکه وسـایل کسب برای آن نفوس باقی است، پس این نفوس به واسطه افکار پیاپی و نظرهایی که بر آن وارد می‌شود هر روز علم جدید و بحث بیشتری استفاده می‌کند، و این حالت برای نفوس جدا شده از بدن حاصل نیست.

مقدمه سوم: علاقه نفوس به بدن‌هایشان در تعلق شبیه به عشق شدید و محبت تام است و بدین جهت هر چیزی که طلب تحصـیل آن در دنیا می‌کند به جهت آن است که به واسـطه آن به خیر و راحت به این بدن برسد و این میل باقی است و آن عشق زایل نمی‌شود، مگر بعـد از مـدتی. و آن نفس بـا میل شدیـد به آن بـدن و جـذبه‌ای زیاد به او باقی می‌مانـد، خصوصاً بر مـذهبی که ما آن را یاری کردیم از اینکه نفوس ناطقه درک‌کننده جزئیات است و آنها با این ادراک بعد از مرگ باقی می‌مانند.

چون این مقدمات را شناختی پس می‌گوییم: همانا انسان چون

ص:۱۷۵

در کنار قبر شخصـی قوی النفس، کامل الجوهر، شدیـد التأثیر، می‌رود و ساعتی در آنجا توقف می کنـد و نفسـش از آن تربت متأثر می‌شود برای نفس این زائر تعلقی به آن تربت حاصل می‌شود، و تو دانستی که نفس میت نیز تعلقی به آن تربت دارد. در این هنگام برای نفس این زائر زنـده و برای نفس آن انسـان مرده ملاقـاتی به سـبب اجتمـاع آن دو بر آن تربت حاصـل می گردد، و لـذا آن دو نفس شبیه به دو آینه صـیقلی می گردنـد و به نحوی قرار داده شده‌انـد که شـعاع هر کـدام بر دیگری می‌تابد، و لذا هرچه از معارف ربانی و اخلاق فاضـله از خضوع برای خداونـد متعال و رضای به قضای او حاصل شود، از آن نوری به روح آن انسان میت منعکس می گردد، و نیز هر آنچه که در نفس آن انسـان از علوم إشـرافی و آثـار قوی کامل حاصل شود، از آنها نوری به روح آن زائر زنـده منعکس می گردد، و از این راه آن زیـارت سـبب حصول منفعتی بزرگ و بهجتی عظیم برای روح زائر و روح زیارت شـده می‌شود. پس این است سـبب اصـلی در شـرعیت زیارت، و بعیـد نیست که در آن اسـرار دیگری دقیق‌تر و دشوارتر از آنچه ذکر کردیم یافت شود، و تمام علم به حقایق اشیاء نیست مگر نزد خداوند سبحان و متعال.

صدور امور خارق العاده از اولیا در برزخ

امور خـارق العـاده و معجزه که در زمـان حیـات اولیا از آنها صادر می‌شود به واسـطه بـدن و اجزای آن نیست، بلکه به واسـطه نفس اولیاست که با قرب الهی مظهر صفات جمال و کمال الهی شده‌اند همان نفسی که

ص:۱۷۶

مجرد از خصوصیات ماده بوده و بعد از مفارقت از بدن و عروض مرگ بر آن باقی است، خصوصاً ارواح اولیا و شهدا که به نص قرآن کریم زنده بوده و هرگز مرگ بر آنها عارض نمی‌شود، و لذا می‌توانند همان کاری را انجام دهند که در حال زنده بودن انجام می‌دادند.

نحوه حیات ارواح اولیا در برزخ

قرطبی بعد از ذکر احادیثی می گوید:

من جملته القطع بانّ موت الأنبیاء انّما هو راجع إلی ان غیبوا عنّا بحیث لاندرکهم، و ان کانوا موجودین احیاءً، و ذلک کالحال فی الملائکهٔ، فانّهم موجودون احیاءً و لایراهم احد من نوعنا الّا من خصّه الله بکرامهٔ من اولیائه.(۱)

از جمله امور قطعی این است که مرگ پیامبران به اینکه آنان از ما غایب شده‌اند به حیثی که ما درکشان نمی کنیم، گرچه موجودات زنده‌اند، و این همانند فرشتگان است که موجودات زنده‌ای هستند که احدی از نوع ما آنان را نمی‌بیند مگر کسانی از اولیای الهی که خداوند آنان را به کرامت اختصاص داده است.

نووی درباره حدیثی می گوید:

فان قیل: کیف یحجون و یلبون و هم اموات، و هم فی دار الآخرهٔ و لیست دار عمل؟ فاعلم انّ للمشایخ فیما ظهر لنا عن هذا اجوبهٔ: احدها: انّهم کالشهداء بل هم افضل منهم، و الشهداء احیاء عند ربّهم، فلایبعد ان یحجوا و یصلّوا، کما ورد فی

۱- التذکرهٔ، محمد بن احمد قرطبی، ص۱۹۱.

ص:۱۷۷

الحدیث الآخر، و ان یتقربوا إلی الله بما استطاعوا؛ لأنّهم و ان کانوا قد توفّوا فهم فی هذه الدنیا التی هی دار العمل، حتّی اذا فنیت مدّتها و تعقبتها الآخرة التی هی دار الجزاء انقطع العمل.(۱)

پس اگر گفته شود: چگونه آنان حج به جای آورده و تلبیه می‌گویند در حالی که مرده‌اند و آنان در دار آخرتند که دار عمل نیست؟ پس بدان که مشایخ ما در آنچه برای ما ظاهر شده از این اشکال جواب‌هایی داده‌اند که یکی از آنها این است که آنان همانند شهیدان می‌باشند بلکه از آنان برترند، و شهیدان نزد پروردگارشان زنده‌اند، و بعید نیست که حج به جای آورند و نماز گزارند آن‌گونه که در حدیث دیگر وارد شده و اینکه آن مقدار که بتوانند به سوی خدا تقرب می‌جویند؛ زیرا آنان گرچه وفات نموده‌اند، ولی در این دنیا هستند که دار عمل است، تا اینکه چون مدتشان تمام شود و آخرتی که دار جزاست پشت سر آن آید عمل منقطع می‌گردد.

همین توجیه از ابن حجر عسقلانی نیز رسیده است.(۲)

غزالی می‌گوید:

واذا مات فقد تحول من عالم الملک و الشهادة الی عالم الغیب و الملکوت، فلا یری بالعین الظاهرة، و انّما یری بعین اخری خلقت تلک العین فی قلب کل انسان، ولکن الانسان جعل علیها غشاوة کثیفة من شهواته و اشغاله الدنیویة فصار لا یبصر بها و لایتصور ان یبصر بها شیئاً من عالم الملکوت ما لم تنقشع تلک

۱- شرح صحیح مسلم، ج۲، ص۲۲۸.

۲- فتح الباری، ج۶، ص۳۷۸.

ص:۱۷۸

الغشاوهٔ عن عین قلبه.

ولمّا کانت الغشاوهٔ منقشعهٔ عن اعین الأنبیاء (علیهم السلام) فلا جرم نظروا إلی الملکوت و شاهدوا عجائبه و الموتی فی عالم الملکوت، فشاهدوهم و اخبروا. . . و مثل هذه المشاهدهٔ لا مطمع فیها لغیر الأنبیاء و الأولیاء الذین تقرب درجتهم منهم.(۱)

و چون بمیرد از عالم ملک و شهادت به عالم غیب و ملکوت تحول می‌یابد، و دیگر با چشم ظاهری مشاهده نمی‌کند، بلکه با چشم دیگری می‌بیند که آن چشم در قلب هر انسانی آفریده شده، ولی انسان بر روی آن پرده ضخیمی از شهوات و توجه و اشتغال به دنیا انداخته است، لذا دیگر به آن نمی‌بیند و تا آن پرده و حجاب از چشم و دیده قلبش برداشته نشود تصور نمی‌رود که به آن دیده چیزی از عالم ملکوت را مشاهده کند.

و چون آن حجاب از دیده‌های پیامبران (علیهم السلام) برداشته شده لذا به ملکوت نظر کرده، و عجائب آن و مرده‌ها را در عالم ملکوت مشاهده می‌کنند، آنها را مشاهده کرده و خبرش را به ما داده‌اند. . . و از مثل این مشاهده بهره‌ای برای غیر انبیا و اولیا نیست، اولیایی که درجه آنها به انبیا نزدیک است.

ارتباط صحابه با روح پیامبر (ص) در عالم رؤیا

بسیاری از افراد صحابه بوده‌اند که در همین دنیا در عالم رؤیا مشرف به زیارت رسول خدا (ص) شده‌اند. اینک به نمونه‌هایی از آنها که در کتب

۱- احیاء علوم الدین، غزالی، ج۴، ص۵۰۴.

ص:۱۷۹

اهل سنت آمده اشاره می‌کنیم:

۱. ابوالدرداء می‌گوید:

شبی بلال مؤذن پیامبر (ص) در عالم رؤیا پیامبر (ص) را زیارت نمود. حضرت (ص) به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون وخائف از خواب بیدار شد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شد وبه سوی مدینه حرکت نمود ومستقیماً به کنار قبر پیامبر (ص) آمد وشروع به گریه کرد؛ در حالی که صورتش را به قبر مبارک می‌مالید. حسن وحسین (علیهما السلام) بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت وبوسید.(۱)

۲. از عمر بن خطاب نقل شده که گفت:

رأیت رسول الله (ص) فی المنام، فرأیته لاینظر إلیّ، فقلت:

یا رسول‌الله! ما شأنی؟ فالتفت إلیّ و قال: الست المقبل و أنت صائم؟ قال: و الذی نفسی بیده لا اقبل امرأة وأنا صائم ابداً.(۲)

رسول خدا (ص) را در خواب دیدم، مشاهده نمودم که آن حضرت به من نظر نمی‌کند. عرض کردم: ای رسول خدا! چه کرده‌ام؟ رو به من کرد و فرمود: آیا تو نیستی که در حال روزه بوسه می‌زنی؟

گفت: قسم به کسی که جانم به دست اوست هرگز در حال روزه زنی را بوسه نمی‌زنم.

۱- تاریخ دمشق، ج۷، ص۱۳۷؛ تهذیب الکمال، ج۴، ص۲۸۹؛ اسد الغابه، ج۱، ص۲۴۴.

۲- احیاء علم الدین، غزالی، ج۴، ص۵۰۶.

ص:۱۸۰

۳. سلمی می گوید:

دخلت علی امّ سلمهٔ وهی تبکی، فقلت: ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله (ص) تعنی فی المنام، و علی رأسه و لحیته التراب، فقلت: مالک یا رسول الله؟ قال: شهدت قتل الحسین آنفاً.(۱)

بر ام سلمه وارد شدم در حالی که می گریست، عرض کردم: چه چیز شما را به گریه انداخت؟ گفت: رسول خدا (ص) را در عالم رؤیا مشاهده کردم در حالی که بر سر و محاسنش خاک بود، عرض کردم: شما را چه شده است ای رسول خدا؟ ! حضرت فرمود: الآن شاهد قتل حسین بودم.

ترمذی بابی را ذکر کرده تحت عنوان «باب ما جاء فی رؤیهٔ رسول‌الله (ص) فی المنام» و روایاتی آورده از کسانی که در عالم رؤیا با پیامبر (ص) ارتباط پیدا کرده‌اند.

ارتباط با روح پیامبر (ص) در عالم دنیا از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت نقل می کنند قصه‌هایی را از افرادی که در این دنیا در بیداری با روح پیامبر (ص) ارتباط پیدا کرده‌اند، گرچه ما اصل مطلب را با ادله‌ای که ذکر کردیم اثبات نمودیم، ولی این قصه‌ها را از باب تأیید از کتاب‌های اهل سنت نقل می کنیم تا مخاطب بداند که در بین علما اهل‌سنت بسیاری مدعی هستند که به این مطالب مستدل از راه کشف و شهود رسیده‌اند.

۱. از شیخ عبدالقادر گیلانی نقل شده که گفت:

۱- مشکاهٔ المصابیح، محمد بن عبدالله خطیب، ص ۵۷۰.

ص:۱۸۱

رأیت رسول الله (ص) قبل الظهر، فقال لی: یا بنی! لِمَ لاتتکلم؟ قلت: یا ابتاه انا رجل اعجم، کیف اتکلّم علی فصحاء بغداد؟ فقال: افتح فاک، ففتحته، فتفل فیه سبعاً و قال: تکلم علی الناس و ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ . فصلیت الظهر و جلست و حضرنی خلق کثیر فارتج علی. فرأیت علیاً قائماً بازائی فی المجلس فقال لی: یا بنی! لِمَ لا تتکلّم؟ قلت: یا ابتاه! قد ارتج علی فقال: افتح فاک، ففتحته فتفل ستاً، فقلت: لم لاتکملها سبعاً؟ قال: ادباً مع رسول الله (ص) ، ثم تواری عنّی.(۱)

رسول خدا (ص) را قبل از ظهر دیدم به من فرمود: ای فرزندم! چرا سخن نمی‌گویی عرض کردم: ای پدرم! من مردی از عجم هستم، چگونه می‌توانم همانند فصیحان بغداد سخن بگویم؟ حضرت فرمود: دهانت را باز کن، من دهانم را باز کردم، حضرت هفت بار آب دهانش را بر دهان من ریخت و فرمود: بر مردم سخن بگو و به راه پروردگارت به حکمت و موعظه حسنه دعوت کن. من نماز ظهر را به‌جای آوردم و نشستم و جماعت بسیاری نزد من حاضر شدند. اضطراب مرا گرفت، علی را دیدم که در برابرم در مجلس نشسته و به من فرمود: ای فرزندم چرا سخن نمی‌گویی؟ عرض کردم: ای پدرم! مرا اضطراب فرا گرفته است. حضرت فرمود: دهانت را باز کن. دهانم را باز کردم و حضرت شش بار در دهانم آب دهانش را ریخت. عرض کردم: چرا تا هفت بار کامل نکردی؟ فرمود: به جهت ادب با رسول خدا (ص) ، آن‌گاه از من پنهان شد.

۱- روح المعانی، ج ۲۲، ص ۳۵.

ص:۱۸۲

۲. آلوسی می گوید:

وجوّز ان یکون ذلک بالاجتماع معه علیه الصلاهٔ و السلام روحانیهٔ، و لابدع فی ذلک، فقد وقعت رؤیته (ص) بعد وفاته لغیر واحد من الکاملین من هذه الأمهٔ و الأخذ منه یقظهٔ.(۱)

و تجویز کرده این را که این موضوع با اجتماع روحانی با حضرت علیه الصلاهٔ و السلام باشد، و حرف جدیدی در آن نیست؛ چرا که رؤیت او بعد از وفاتش برای بسیاری از کاملان این امت و گرفتن [حقایق] از او در بیداری اتفاق افتاده است.

۴. عبدالرحمان بن ابی‌بکر سیوطی نقل می کند:

وفی بعض المجامیع: حج سیدی احمد الرفاعی، فلما وقف تجاه الحجرهٔ الشریفهٔ انشد:

فی حالهٔ البعد روحی کنت ارسلها

تقبل الارض عنّی و هی نائبتی

و هذه دولهٔ الأشباح قد حضرت

فامدد یمینک کی تخطی بها شفتی

فخرجت الید الشریفهٔ فقبّلها(۲)

در برخی از جوامع [حدیثی] آمده است که سرور ما احمد رفاعی حج به‌جای آورد، و چون در برابر حجره شریف [پیامبر (ص)] ایستاد این اشعار را خواند:

و در حالت دور روحم را می‌فرستم تا زمینت را از طرف من و به

۱- روح المعانی، ج۲۲، ص۳۵.

۲- الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج۲، ص۲۶۱.

ص:۱۸۳

نیابت از من ببوسد. و این دولت اشباح است که حاضر شده پس دستانت را بده تا لبانم از آنها بهره ببرد.

ناگهان دست شریف حضرت بیرون آمد و آن را بوسید.

۵. مولوی محمّد انور شاه کشمیری دیوبندی می گوید:

ویمکن عندی رؤیته (ص) یقظهٔ لمن رزقه الله سبحانه، کما نقل عن السیوطی انّه رآه (ص) اثنین و عشرین مرهٔ و سأله عن احادیث ثم صحّحها بعد تصحیحه (ص) .(۱).

و ممکن است نزد من دیدن آن حضرت در بیداری برای کسی که خداوند سبحان روزی او کند، همان‌گونه که از سیوطی نقل شده که آن حضرت را بیست و پنج بار دیده و درباره احادیثی از او سؤال کرده و بعد از تصحیح آن حضرت، آنها را تصحیح نموده است.

۶. شاه ولی الله دهلوی می گوید:

لمّا دخلت المدینهٔ المنورهٔ وزرت الروضهٔ المقدسهٔ - علی صاحبها افضل الصلوات و التسلیمات - رأیت روحه (ص) ظاهرهٔ بارزهٔ، لا فی عالم الأرواح فقط، بل فی المثال القریب من الحسّ، فادرکت انّ العوام انما یذکرون حضور النبی (ص) فی الصلوات و امامته بالناس فیها، و امثال ذلک من هذه الدقیقهٔ. (۲)

چون وارد مدینه منوره شدم و به زیارت روضه مقدسه - که بر صاحب آن بهترین صلوات و سلام‌ها باد - رفتم، روح آن حضرت را ظاهر و بارز مشاهده نمودم، نه در عالم ارواح فقط، بلکه در [عالم]

۱- فیض الباری، محمد انور شاه کشمیری، ج۱، ص۲۰۴.

۲- فیض الحرمین، ولی الله محدث دهلوی، ص۸۲.

ص:۱۸۴

مثال نزدیک به حسّ، و درک کردم که عوام همانا حضور پیامبر (ص) را در صلوات خود یاد می‌کنند، و [در حقیقت] او بر مردم امامت می‌کند، و امثال آن از این امور دقیق.

امکان رؤیت روح یک شخص در چند مکان

امکان دارد که روح پیامبر (ص) را اشخاص متعددی در مکان‌های مختلف در یک لحظه مشاهده کنند، به اینکه خداوند متعال برای شخصی همچون پیامبر (ص) یا دیگر اولیا اجسام مثالی متعددی را مسخّر گرداند، و با این کار تکثر جزئی لازم نمی‌آید که نزد علمای منطق محال شمرده شده است؛ زیرا مناط وحدت و تعدد، روح می‌باشد و با وحدت، روح شخص نیز واحد است گرچه اجسام تکثر می‌یابد.

و نیز ممکن است که این حالت به این صورت باشد که یک شخصی در مکانی باشد ولی تمثال‌هایی از او در چند مکان دیگر دیده شود، همانند آنچه که در تلویزیون مشاهده می‌گردد.

ازقره مزنی نقل کرده که گفت:

انّ رجلاـ توفی ابنه، و کان یحبّه حباً شدیداً، فقال له رسول‌الله (ص) : أما تحبّ ان لاتأتی باباً من ابواب الجنهٔ إلّا وجدته ینتظرك؟ فقال رجل: یا رسول الله! له خاصهٔ ام لکلّنا؟ قال: بل لکلّکم. رواه احمد.(۱)

همانا مردی فرزندش وفات یافت و او را بسیار دوست می‌داشت، رسول خدا (ص) به او فرمود: آیا دوست نداری هرگاه به دری از

۱- مشکاهٔ المصابیح، محمد بن عبدالله خطیب، ص۱۵۳.

ص:۱۸۵

درهای بهشت می‌رسی او را ببینی که به انتظارت نشسته است؟ مردی عرض کرد: ای رسول خدا! این اختصاص به او دارد یا برای ما نیز می‌باشد؟ حضرت فرمود: برای همه شماست. احمد این حدیث را روایت کرده است.

ملا علی قاری در شرح این حدیث می گوید:

فیه اشارهْ إلی خرق العادهْ من تعدد الأجساد المکتسبهْ، حیث انّ الولد موجود فی کل باب من ابواب الجنهْ.(۱)

در آن اشاره است به خرق عادت از تعدد اجسادی که اکتساب نموده‌اند؛ زیرا فرزند در کنار هر دری از درهای بهشت موجود می‌باشد.

ابن جریر و ابن ابی‌حاتم و ابن منذر در تفاسیر خود و حاکم نیشابوری در «المستدرک» با تصریح به صحت سند از ابن عباس درباره آیه: لَوْ لا أَنْ رَأَی بُرْهانَ رَبِّهِ نقل کرده که گفت: «مثّل له یعقوب» ؛ «یعقوب برای او نمایان شد» .

سیوطی بعد از نقل روایاتی در این باره می گوید:

فهذا القول من هؤلاء السلف دلیل علی اثبات المثال او طی المسافهْ، و هو شاهد عظیم لمسألتنا، حیث رأی یوسف (ع) و هو بمصر اباه و کان اذ ذاک بارض الشام. ففیه اثبات رؤیهْ یعقوب (ع) بمکانین متباعدین فی وقت واحد، بناء علی احدی القاعدتین اللتین ذکرنا - من اثبات المثال أو طی المسافهْ - والله اعلم.(۲)۲

۱- مرقاهْ المصابیح، ملاعلی قاری، ج۴، ص۱۰۹.

۲- الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج۱، ص۲۲۲.

ص:۱۸۶

این قول از این سلف دلیل بر اثبات [عالم] مثال با پیمودن [غیر عادی] مسافت است، و آن شاهدی است بزرگ بر مسأله ما، آنجا که یوسف (ع) در حالی که در مصر بود پدرش را در سرزمین شام مشاهده نمود. و در آن اثبات دیدن یعقوب (ع) در دو مکان دور در یک وقت است، بنابر یکی از دو قاعده‌ای که ذکر کردیم - از اثبات [عالم] مثال، یا پیمودن مسافت [به طور غیر طبیعی] - و خداوند داناتر است.

امکان خلقت صور مثالیه از سوی اولیا

سیوطی از علاء الدین قونوی نقل می‌کند:

وفی الممکن ان یخصّ الله بعض عباده فی حال الحیاة بخاصیة لنفسه الملکیة القدسیة وقوة لها یقدر بها علی التصرف فی بدن آخر غیر بدنها المعهود مع استمرار تصرفها فی الأول. . . و اذا جاز فی الجنّ ان یتشکّلوا فی صور مختلفة فالأنبیاء و الملائکة و الأولیاء اولی بذلک.

وقد اثبت الصوفیة عالماً متوسطاً بین عالم الأجساد و عالم الأرواح سمّوه عالم المثال و قالوا: هو ألطف من عالم الأجساد و اکثف من عالم الأرواح و بنوا علی ذلک تجسد الأرواح و ظهورها فی صور مختلفة من عالم المثال، و قد یستأنس لذلک بقوله تعالی: فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا فتکون الروح الواحدة کروح جبریل فی وقت واحد مدبرة لشبحه الأصلی، و هذا الشبح المثالی. . .

وکذلک الأنبیاء، و لا بعد فی ذلک؛ لأنّه اذا جاز احیاء الموتی

ص:۱۸۷

لهم و قلب العصا ثعباناً و ان یقدرهم الله علی خلاف المعتاد فی قطع المسافهٔ البعیدهٔ کما بین السماء و الأرض فی لحظهٔ واحدهٔ إلی غیر ذلک من الخوارق، فلا یمتنع ان یخصهم بالتصرف فی بدنین و اکثر من ذلک، و علی هذا تخرج مسائل کثیرهٔ و تنحل به اشکالات غیر یسیرهٔ. . . و لهم حکایات کثیرهٔ مبنیهٔ علی هذه القاعدهٔ و هی من امهات القواعد عندهم.(۱)

ممکن است که خداوند برخی از بندگانش را در حال حیات به خاصیتی ملکوتی و قدسی در نفس او اختصاص داده و قوتی به آن دهد تا بر تصرف در بدنی دیگر غیر از بدن معمولی‌اش قدرت یابد با استمرار تصرفش در بدن اول. . . و اگر در مورد جن جایز است که به صورت‌های مختلف در آیند پس انبیا و فرشتگان و اولیا به این کار سزاوارترند.

و صوفیه عالمی را ثابت کرده‌اند که متوسط بین عالم اجساد و عالم ارواح است به نام عالم مثال، و گفته‌اند که آن لطیف‌تر از عالم اجساد و ضخیم‌تر از عالم ارواح است، و بر آن بنا گذاشته‌اند تجسد و ظهور ارواح را در صورت‌های مختلف از عالم مثال. و گاهی استدلال می‌شود برای این مطلب به قول خداوند متعال فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً پس یک روح همچون روح جبرئیل در یک وقت هم مدبّر شبح اصلی خود است و هم شبح مثالی. . .

و همچنین است انبیا، و در آن بُعدی نیست؛ زیرا اگر جایز باشد زنده کردن مرده‌ها برای آنان، و تبدیل کردن عصا به اژدها، و

۱- الحاوی للفتاوی، ج۱، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

ص:۱۸۸

اینکه خداونـد مقدر ساخته برای آنان که برخلاف عادت مسافت طولانی همچون ما بین آسـمان و زمین را در یک لحظه بپیمایند و غیر اینهـا از خوارق [عـادت]، پس مـانعی نیست که اختصـاص دهـد ایشـان را به تصـرف در دو بـدن و بیشـتر از آن. و بر این مطلب مسایل بسیاری متفرع می گردد و به آن اشکالات دشواری حل می‌شود. . . و برای آنان حالات بسیاری است مبنی بر این قاعده و این از قواعد اصلی نزد آنان می‌باشد.

سید محمود آلوسی بغدادی می گوید:

والأنفس الناطقـة الانسانيـة اذا كانت قدسـيۀ قـد تنسلخ عن الأبدان و تذهب متمثلۀ ظاهرۀ بصور ابدانها أو بصور أخرى، كما جاء فى صحيـح الأخبـار، حيث يشـاء الله عزّوجلّ مع بقاء نوع تعلق لها بالابـدان الأصـلية يتأتى معه صـدور الأفعال منها، كما يحكى عن بعض الأولياء قدست اسـرارهم انّهم يرون فى وقت واحد فى عدۀ مواضع، و ما ذاك الّا لقوۀ تجرد انفسهم و غايۀ تقدسها، فتمثل و تظهر فى موضع و بدنها الأصلى فى موضع آخر

لا تقل دارها بشرقى نجد كل نجد للعامريۀ دار (۱)

و نفس‌های ناطق انسانی در صورتی که قدسـی باشـند گاهی از بـدن‌ها جـدا شـده و به صورت مثالی ظاهر با صورت بدن‌ها یا دیگر صورت‌ها درمی‌آینـد، آن‌گونه که در اخبار صـحیح آمـده، آن‌گونه که خداوند عزوجل اراده کرده با بقاء نوعی که تعلقی برای آن به بدن‌های اصلی است، و با آن است که می‌تواند افعالی را انجام دهد،

۱- روح المعانی، ج۲۳، ص۱۳.

ص:۱۸۹

آن‌گونه که از برخی اولیا قدست اسرارهم حکایت شده اینکه در یک زمان واحد چند موضع را مشاهده می‌کنند، و این نیست، مگر به جهت تجرد نفس‌های آنان و غایت تقدسشان و لذا آنان ظهور و بروز در موضعی دارند در حالی که بدن اصلی آنان در موضع دیگری است.

نگو که خانه او در شرق نجد است. هر نجدی برای عامریه خانه است.

او در ردّ استبعاد این مطلب از تفتازانی می‌گوید:

. . . و أنت تعلم انّ المعتمد عندنا جواز ثبوت الکرامهٔ للولی مطلقاً الاّ فیما یثبت بالدلیل عدم امکانه، کالاتیان بسورهٔ مثل احدی سور القرآن، و قد اثبت غیر واحد تمثل النفس و تطورها لنبیّنا (ص) بعد الوفاهٔ و ادعی انّه علیه الصلاهٔ و السلام قد یری فی عدهٔ مواضع فی وقت واحد مع کونه فی قبره الشریف یصلّی.(۱)

. . . و تو می‌دانی که معتمد نزد ما جواز ثبوت کرامت برای مطلق اولیاست، مگر در آنچه که با دلیل عدم امکانش ثابت شده است؛ همچون آوردن سوره‌ای مثل یکی از سوره‌های قرآن، و جماعتی اثبات کرده‌اند تمثل نفس و پیشرفت آن را برای پیامبر ما بعد از وفات و ادعا کرده‌اند که آن حضرت - که درود و سلام خدا بر او باد - گاهی در چند موضع در یک وقت دیده می‌شود با وجود آنکه در قبرش دعا می‌کند.

۱- روح المعانی، ج۲۳، ص۱۴.

ص:۱۹۰

احاطه روح پیامبر (ص)

ملا علی قاری حنفی از عمرو بن دینار در مورد آیه فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ نقل کرده که گفت:

ان لم یکن فی البیت احد فقل: السلام علی النبی ورحمهٔ الله وبرکاته.(۱)

اگر در خانه کسی نبود بگو: سلام بر پیامبر (ص) و رحمت و برکات خدا بر او باد.

آن‌گاه در شرح آن می‌گوید:

ای لانّ روحه حاضرهٔ فی بیوت اهل الاسلام. و عمرو بن دینار هو امام المحدثین یروی عن ابن عباس و ابن عمر و جابر، و عنه شعبهٔ و سفیانان و حمادان، و هو عالم حجهٔ، اخرج له الأئمهٔ الستهٔ.(۲)

یعنی به جهت آنکه روح او حاضر در خانه‌های اهل اسلام است.

و عمرو بن دینار امام محدثان از ابن عباس و ابن عمر و جابر روایت کرده، و از او شعبه و دو سفیان و دو حماد روایت کرده‌اند و او عالم حجت است که صاحبان صحاح سته از او نقل روایت کرده‌اند.

او همچنین از بیهقی نقل می‌کند که گفت:

وحلولهم - ای الأنبیاء - فی اوقات مختلفهٔ، فی اماکن متعددهٔ جائز عقلا کما ورد به خبر الصادق.(۳)

۱- شرح الشفاء، ملا علی قاری، ج۳، ص۴۶۴.

۲- همان.

۳- مرقاهٔ المفاتیح، ملاعلی قاری، ج۳، ص ۲۴۱.

ص:۱۹۱

حلول انبیا در اوقات مختلف و اماکن متعدد عقلا جایز است آن‌گونه که به آن خبر صادق وارد شده است.

سعه وجودی روح در عالم برزخ

ابن قیم جوزیه می‌گوید:

وانّما یغلط اکثر الناس فی هذا الموضع، حیث یعتقد انّ الروح من جنس ما یعهد من الأجسام التی اذ اشتغلت مکاناً لم یمکن ان تکون فی غیره، و هذا غلط محض، بل الروح تکون فوق السماوات فی اعلی علّیین، وترد إلی القبر، فترد السلام و تعلم بالمسلم و هی فی مکانها هناک. و روح رسول الله (ص) فی الرفیق الأعلی دائر و یردّها الله تعالی إلی القبر، فترد السلام علی من سلّم علیه و تسمع کلامه.(۱)

بسیاری از مردم درباره این موضوع سخنان تندی دارند؛ زیرا معتقدند که روح از اجسامی است که هرگاه مکانی را اشغال کند نمی‌تواند در مکان دیگر باشد، و این غلط محض است، بلکه روح فوق آسمان‌ها در اعلی علّیین می‌باشد، و به قبر باز می‌گردد و سلام را جواب می‌دهد و در همان جایی که هست از سلام کننده آگاه می‌باشد و روح رسول خدا (ص) در ملکوت اعلی در حال دور زدن است و خداوند متعال او را به قبرش باز می‌گرداند، تا جواب سلامی را که بر او فرستاده شده بدهد و کلامش را بشنود.

عبدالوهاب شعرانی در این باره می‌گوید:

۱- الروح، ابن قیم، ص۱۷۳.

ص:۱۹۲

ومنها شـهود الجسم الواحـد فی مکانین فی آن واحـد، کما رأی محمـد (ص) نفسه فی اشـخاص بنی‌آدم السـعداء، حین اجتمع به فی السـماء الأولی کما مرّ. و کذلک آدم و موسـی و غیرهما، فانّهم فی قبورهم فی الأرض حالکونهم ساکنین فی السماء. فانّه قال: رأیت آدم، رأیت موسـی، رأیت ابراهیم، و اطلق، و ما قال: رأیت روح آدم و لا روح موسـی. فراجع (ص) موسـی فی السماء و هو بعینه فی قبره فی الأرض قائم یصلّی کما ورد.

فیـامن یقـول: انّ الجسم الواحـد لا‌یکون فی مکـانین کیـف یکـون ایمانـک بهـذا الحـدیث؛ فـان کنت مؤمنـاً فقلّـد و ان کنت عـالماً فلا‌تعترض، فـانّ العلم یمنعـک و لیس لـک الاختبـار، فـانّه لا‌یختبر الاّ الله، و لیس لک ان تتأول انّ الـذی فی الأرض غیر الـذی فی السماء؛ لقوله علیه الصلاهٔ و السلام: رأیت موسی و اطلق، و کذلک سائر من رآه من الأنبیاء هناک. فالمسمی موسی ان لم یکن عینه، فالإخبار عنه کذب انّه موسی هذا.(۱)

و از آن جمله مشاهده یک جسم در دو مکان در آن واحد است، همان‌گونه که محمّد (ص) خود را در میان اشخاصی با سعادت از بنی‌آدم مشاهده کرد هنگامی که با او در آسمان اول اجتماع شد، همان‌گونه که گذشت. و همچنین است آدم و موسی و غیر از آن دو؛ زیرا که آنـان در قبرهایشـان در روی زمیننـد در حالی که ساکن در آسـمان می‌باشـند. لـذا به طور مطلق فرمود: آدم و موسـی و ابراهیم را مشاهده کردم، و نفرمود: روح آدم یا روح موسی را دیدم. لذا به

۱– الیواقیت و الجواهر، عبدالوهاب شعرانی، ج۲، ص۳۶.

ص:۱۹۳

موسی در آسمان مراجعه کرد در حالی که در همان زمان در قبرش در زمین ایستاده و دعا می‌کرد آن‌گونه که وارد شده است. پس ای کسی که می‌گویی: جسم واحد نمی‌تواند در دو مکان باشد چگونه است ایمان تو به این حدیث؛ اگر تو مؤمنی تقلید کن، و اگر عالمی پس اعتراض نکن؛ زیرا علم تو را مانع می‌شود و حق نداری امتحان کنی؛ زیرا تنها خداست که امتحان می‌کند، و حق نداری تأویل کنی آنکه در روی زمین است غیر از آن کسی است که در آسمان می‌باشد؛ به جهت قول مطلق پیامبر - که درود و سلام بر او باد -: موسی را دیدم، و همچنین سایر آنچه را از انبیا در آنجا مشاهده کرده است. پس مقصود دیدن خود موسی است اگر عین او نباشد، خبر دادن از او دروغ است که بگوید این موسی است (که او را دیدم) .

سید محمّد بن علوی مالکی مکی در این باره می‌گوید:

روحانیهٔ المصطفی (ص) حاضرهٔ فی کل مکان، فهی تشهد اماکن الخیر و مجالس الفضل. و الدلیل علی ذلک انّ الروح من حیث هی روح غیر مقیدهٔ فی البرزخ، بل منطلقهٔ تسبح فی ملکوت الله. . .

والدلیل علی ذلک قوله (ص) فی الحدیث الصحیح: نسمهٔ المؤمن علی طائر، تسبح حیث تشاء أو کما قال (رواه مالک) : و روحه (ص) اکمل الأرواح، فهی لذلک اکمل.(۱)

روحانیت مصطفی (ص) در هر مکانی حاضر است و آن روحانیت در

۱- الذخائر المحمدیهٔ، محمد بن علوی مالکی، ص۲۵۹.

ص:۱۹۴

مکان‌های خیر و مجالس فضیلت حاضر می‌شود. و دلیل بر آن اینکه روح از آن جهت که روح است در عالم برزخ مقید نیست، بلکه آزاد بوده و در ملکوت خدا در حال گردش می‌باشد. . . .

و دلیل بر آن قول پیامبر (ص) در حدیث صحیح است که روح مؤمن همانند پرنده‌ای است که هر کجا بخواهد پرواز می‌کند، یا آن‌گونه که بنابر نقل مالک گفت: روح پیامبر (ص) کامل‌ترین ارواح است، و بدین جهت (حضور در هر مکان) نیز کامل‌ترین روح‌هاست.

نواب وحیدالزمان که مترجم صحاح سته به لغت اردو است در این باره می‌گوید:

بهذا یدفع الشبهة التی اوردها القاصرون انّه کیف یمکن استحصال الفیوض و البرکات و برد القلب و الأنوار من ارواح الصلحاء بزیارة قبورهم؛ فانّ ارواحهم فی اعلی علّیین؛ لانّ الروح لیس من جنس الأجسام التی اذا شغلت مکاناً لم یمکن ان تکون فی غیره، و لو سلّم فله من سرعة الانتقال و الحرکة مایسهل له العروج إلی السماء ثم النزول منه، و التوجه إلی الزائر کلمح بالبصر. و یشهد علیه قوله تعالی: فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَواءِ الْجَحِيمِ .(۱)

و با این بیان دفع می‌شود شبهه‌ای که افراد قاصر داشته‌اند؛ اینکه چگونه ممکن است به دست آوردن فیوض و برکات و لذت بردن قلب و استفاده از انوار صالحان با زیارت قبورشان؛ به جهت آنکه

۱- هدیة المهدی، وحید الزمان نواب، ص۶۳.

ص:۱۹۵

ارواح آنـان در اعلی علّییـن اسـت؛ برای اینکه روح از جنس اجسـامی نیست که اگر مکـانی را اشـغال کرد نتوانـد در غیر آن مکـان باشـد، و بر فرض تسـلیم، روح آن‌قدر سـرعت انتقال و حرکت دارد که برای او آسان است رفتن به آسـمان و نزول از آن و توجه به زائر همچون چشم برهم زدن. و شاهـد بر آن قول خداونـد متعال است که فرمود: (پس اطلاع یافت و آن را در وسط دوزخ مشاهده کرد) .

ص:۱۹۶

ص:۱۹۷

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. احیاء علوم الدین، غزالی، بیروت، دارالمعرفهٔ.

۲. ادلهٔ اهل السنهٔ والجماعهٔ، رفاعی، چاپ کویت، ۱۸۸۴م.

۳. ارشاد الساری، قسطلانی، بیروت، دارالکتاب العربی.

۴. افتاوی الحدیثیهٔ، احمد بن حجر مکی، مصر، چاپ مصطفی البانی.

۵. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد بن حسن دیار بکری، بیروت.

۶. تحفهٔ اثناعشریه، شاه عبدالعزیز دهلوی، چاپ لاهور.

۷. التذکرهٔ، محمد بن احمد قرطبی، المکتبهٔ التجاریهٔ.

۸. تفسیر ابن سعود، ابوسعود، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۹. تفسیر ابن کثیر، مصر، مطبعهٔ عیسی البانی.

۱۰. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) ، فخر رازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۱۱. تفسیر جلالین، سیوطی، چاپ دهلی.

۱۲. تفسیر خازن، علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی، مصر، چاپ مصطفی البانی.

۱۳. تفسیر خازن، علی بن محمد خازن، مصر، چاپ مصطفی البانی.

۱۴. تفسیر نسفی، چاپ بیروت.

۱۵. جامع البیان، طبری، مصر، المطبعهٔ المیمنیهٔ.

ص:۱۹۸

۱۶. جلاء الافهام، ابن قیم جوزیه، چاپ فیصل آباد.

۱۷. الجوهر المنظم، ابن حجر مکی، لاهور، المکتبهٔ القادریهٔ.

۱۸. حاشیهٔ علی تفسیر الجلالین، علامه صاوی، چاپ مصر.

۱۹. الخصائص الکبری، بیهقی، هند، چاپ فیصل آباد.

۲۰. الخصائص الکبری، عبدالرحمان بن ابی‌بکر سیوطی، فیصل آباد، المکتبهٔ النوریهٔ.

۲۱. الدولهٔ المکیهٔ، احمدرضا بریلوی، المکتبهٔ کراتشی.

۲۲. الذخائر المحمدیهٔ، محمد بن علوی مالکی، چاپ قاهره.

۲۳. الرسالهٔ القشیریهٔ، ابوالقاسم قشیری، مصر.

۲۴. روح البیان، اسماعیل حقی، بیروت.

۲۵. روح المعانی، آلوسی، چاپ بیروت.

۲۶. الروح، ابن قیم جوزیه، چاپ حیدر آباد دکن.

۲۷. السیرهٔ الحلبیهٔ، حلبی، بیروت، المکتبهٔ الاسلامیهٔ.

۲۸. السیرهٔ النبویهٔ مع روض الأنف، عبدالملک بن هاشم، چاپ ملتانی.

۲۹. شرح الشفا، علی بن سلطان محمد قاری، چاپ مدینه منوره.

۳۰. شرح الفقه الأکبر، ملا علی قاری، مصر، چاپ مصطفی البانی.

۳۱. شرح المقاصد، مسعود بن عمر تفتازانی، لاهور، دار المعارف النعمانیهٔ.

۳۲. شرح المواقف، میر سید شریف جرجانی، قم.

۳۳. شرح المواهب اللدنیهٔ، زرقانی مالکی، مصرع مطبعهٔ العامرهٔ.

۳۴. شرح صحیح مسلم، یحیی بن شرف نووی، بیروت، مناهل العرفان.

۳۵. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، دهلی، رشیدیه.

۳۶. صحیح مسلم، دهلی، المکتبهٔ الرشیدیهٔ.

۳۷. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، هند، چاپ دهلی.

۳۸. الصواعق المحرقهٔ، احمد بن حجر مکی، مصر، مکتبهٔ القاهرهٔ.

۳۹. طرق الهجرتین، ابن قیم جوزیه، چاپ قطر.

۴۰. عمدهٔ القاری، بدر الدین عینی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۴۱. غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، مصر، چاپ مصطفی البانی.

ص:۱۹۹

۴۲. الفتاوی الحدیثیهٔ، ابن حجر مکی، مصر، چاپ مصطفی البانی.

۴۳. فتح القاری، احمد بن علی بن محمد عسقلانی، مصر، چاپ مصطفی البانی.

۴۴. فتح القدیر، محمد بن علی شوکانی، بیروت، دارالمعرفهٔ.

۴۵. الکشاف، زمخشری، چاپ تهران.

۴۶. کنزالعمال، متقی هندی، حلب، مکتبهٔ التراث الاسلامی.

۴۷. مجموعهٔ الرسائل، احمدرضا بریلوی، چاپ لاهور.

۴۸. مختصر سیرهٔ الرسول، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، لاهور، المکتبهٔ السلفیهٔ.

۴۹. المدخل، ابن الحاج، بیروت، دارالکتب العربی.

۵۰. مرقاهٔ المفاتیح، علی بن سلطان قاری، مطبعهٔ ملتان.

۵۱. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دارالفکر.

۵۲. مشکاهٔ المصابیح، محمد بن عبدالله خطیب، چاپ دهلی.

۵۳. المطالب العالیهٔ من العلم الالهی، فخر رازی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷.

۵۴. نسیم الریاض، احمد شهاب الدین، بیروت، دارالفکر.

۵۵. هدیهٔ المهدی، وحید الزمان نواب، چاپ سیالکوت.

۵۶. الیواقیت والجواهر، عبدالوهاب شعرانی، مصر، چاپ مصطفی البانی.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱IR۹۰ ۵۳-۶۰۹-۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».